



شماره ۵ سال سی و یکم - سه‌شنبه ۷ مهر تا شنبه ۱۱ مهر ماه ۱۳۴۹

خواندنیها



میخانه جوانان ۵۶

پایکان. جی‌اوانان

www.javanan56.com



غلاطکهای معروف چرخ لاستیکی استین وسترن

مخبر موتور تراشش برای کار بهتر و رانندگی بیشتر

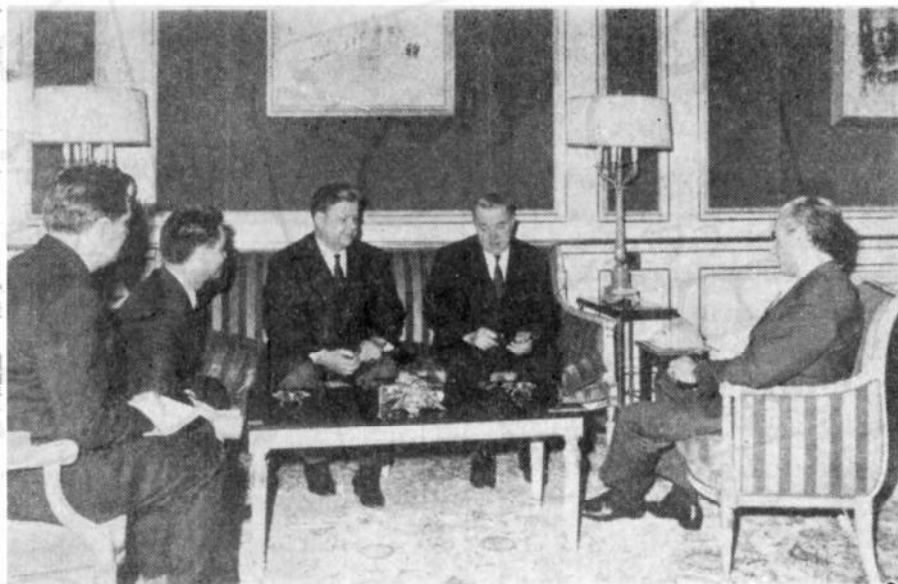
موجود در تهران آماده تحویل

نماینده انحصاری شرکت سهامی هریس . خیابان بزرگمهر شماره ۱۶۰ تلفن ۶۰۶۷۲

میان رهبران بعثی عراق شکاف افتاد

بیروت - خبرگزاری فرانسه - روزنامه «الرای» چاپ بیروت نوشته است که بعثت مخالفت برخی از رهبران حزب بعث عراق با رویه‌ای که نیروهای عراقی مقیم اردن در قبال جریان‌های چپک اردن در پیش گرفتند در داخل حزب بعث اشعاب شده است.

بنابر نوشته این روزنامه «عبدالحق السامرائی» عضو شورای فرماندهی انقلاب عراق از سمت خود برکنار شده است. ظاهراً (عبدالحق السامرائی) اظهار داشته که عراق لفظاً خواهان ادامه مبارزه است و سیاست عراق را «ضعیف» می‌شمارد.



شاهنشاه آریامهر در کاخ سعدآباد آقای اسکاف را بحضور پذیرفتند. اسکاف از شخصیت‌های برجسته اقتصادی اتحاد شوروی است و عنوان رسمی او بشرح زیر است: «رئیس کمیته دولتی شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی برای روابط اقتصادی با کشورهای خارج».

ایران در سه روز گذشته

کنگره مجالس شهرستانها

صبح روز گذشته طی مراسم شکوهمندی در پیشگاه شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت شهبانو نخستین کنگره ملی انجمنهای شهرستان افتتاح شد. در این کنگره ۲۴۷۱ نفر نمایندگان بخشها و مراکز شهرستانها از سراسر کشور شرکت دارند.

* در حضور والاحضرت ولایتمهد مسابقه نهائی جام گندم طلانی بین تیمهای قهرمان خانه‌های فرهنگ روستائی مازندران و آذربایجان شرقی برگزار شد و تیم مازندران با نتیجه یک

* علیاحضرت شهبانو از آموزشگاه حرفه‌ای شهبانو روزی فاتح یزدی در کرج بازدید فرمودند. شهبانو در این بازدید اظهار داشتند البته ممکن است پاره‌ای از اشکال تراشی‌ها نیکوکاران

را از پرداختن به چنین کارهای خیرخواهانه‌ای منصرف کند ولی ایمان به کار خیر و احساسات نوع - دوستانه هر مشکلی را از میان بر میدارد.

مشاور، محمد نمازی، مسعود فرزاد و پروفیسور گیلورد هارنل رئیس سابق دانشگاه پنسیلوانیا از دانشگاه پهلوی درجه دکتری افتخاری دریافت داشتند. * برای کمک به جنگ زدگان اردن از طرف دولت ایران یک تیم مجهز پزشکی به همراه مقادیری دارو و خون و خوار بار بعنوان نخستین قسمت کمکها به اردن فرستاده شد.

* بدنبال ورود آقای اسکاف شخصیت مهم اقتصادی اتحاد شوروی مذاکرات مهم اقتصادی ایران و شوروی آغاز شد.

بر هیچ به پیروزی رسید. پیش از آغاز مسابقه آقای ولیان وزیر اصلاحات ارضی و تعاون روستائی گزارشی از فعالیت خانه‌های فرهنگ روستائی را بعرض والاحضرت ولایتمهد و ریاست عالیخانه‌های فرهنگ روستائی رسانید. * شب گذشته باحضور آقای امیر عباس هویدا نخست وزیر شب نشینی بزرگ سندیکی نویسندگان و خبرنگاران برگزار شد.

* آقایان علم وزیر دربار شاهنشاهی، دکتر اقبال مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، اصفیا وزیر

روی جلد:

سد سازی، جاده سازی، توسعه فرودگاهها ایجاد پارکها و همه وهمه میوه گوارای ثبات و امنیت است.

در صفحه ۹ تفسیری چاپ شده است پیرامون مصاحبه مطبوعاتی آقای منصور وزیر اطلاعات درخصوص بازدیدایشان از فعالیتهای عمرانی خوزستان

از خبرهای خاص و خصوصی مطبوعات

اجتماعی

* بقرار اطلاع بمنظور بررسی امکان ایجاد دانشگاه کار در ایران ، هم اکنون مطالعاتی جریان دارد و بهمین منظور دو کارشناس از جانب وزارت علوم و آموزش عالی و وزارت کار و امور اجتماعی به پروکسل عزیمت کرده اند .

گفته میشود بدنبال مذاکرات این دو کارشناس در پروکسل مقدمات ایجاد این دانشگاه هرچه زودتر فراهم خواهد شد . « خاک نفت »

* خبر وام گرفتن وزارت آموزش و پرورش از بانک جهانی بمنظور ساختن مدارس جامع که دارای آپارتمان جهت سکونت دبیران باشند شایان توجه است .

* اخیرا بسازندگان و تهیه کنندگان فیلم ها توصیه و نصیحت شده است که سعی کنند پیشرفتها و تحولات را ندیده نگیرند و اینقدر صحنه های مشمئز کننده نسازند .

« دیپلمات »

* بقرار اطلاع وزارت فرهنگ و هنر تصمیم گرفته است بازرسانی به موسسات فیلم برداری و کلیه اماکنی که بنحوی از انحاء دارای تابلو هنری هستند اعزام و صلاحیت اینگونه اماکن و شرکت ها را مورد بررسی قرار دهد .

این اقدام وزارت فرهنگ و هنر از جهت اعتراضاتی است که بعضی از فیلم سازان و هنرمندان بکار عده ای که نام « همکار » یافته اند سر چشمه میگیرد و بعضی گزارشات

حکایت از این میکنند که برخی از آنان که چند موسساتی دایر کرده اند صلاحیت اخلاقی مورد لزوم را ندارند .

« مرد مبارز »

* سرانجام سازمانهای تبلیغاتی کشور برای ادامه کار و کسب خویش ناچار باخذ پروانه کار از وزارت اطلاعات شدند .

بر اساس ضوابط جدیدی که تهیه شده است شرکت های تبلیغاتی که نقش موثری در صرف هزینه ها و بودجه های تبلیغات بازرگانان و صاحبان صنایع کشور دارند ملزم بر رعایت اصول و مقررات جدیدی خواهند بود صاحبان موسسات تبلیغاتی که از کلاشی و شیادی بعضی افراد که بنام « تبلیغات چی » موجبات عدم اعتماد تجار و صاحبان آگهی و موسسات نشر را فراهم کرده اند از وضع مقررات جدید خوشحال بنظر میرسند .

« جوانمردان »

اداری

* با توجه به اختلاف فراوان ساعات کار اداری سازمانها و وزارتخانه ها که مدتی است مورد بحث و اعتراض عده ای از مراجعین میباشد و مشکلاتی که در این باره بوجود آمده است برنامه ای طرح شده که وقت اداری کلیه سازمانهای دولتی یکنواخت گردد .

بقرار اطلاع گام نخستین اینراه توسط نخست وزیر برداشته میشود و با یکسره کردن وقت اداری از ساعت ۸ صبح تا پنج بعداز ظهر و تعطیل پنجشنبه که از هفته آینده بمرحله عمل در میآید مقدمه اجرای این طرح در سازمانهایی که هنوز به روال گذشته

نمونه ای از کاغذ بازی

در جریده شریفه اطلاعات روزشنبه در ستون نامه های وارده یکی از اساتید دانشگاه نوشته بود که در وزارت دادگستری بامنظره جالبی روبرو شده است . بدین معنی که گروه کثیری از مردم برای تهیه فتوکی از مدارك دريك محل ، و در محل دیگر برای تمبر زدن به فتوکی و در محل دیگر برای باطل کردن تمبر و تایید صحت فتوکی صف های طولی تشکیل شده بود . ایشان پیشنهاد کرده اند که بر تعداد مامورین افزوده شود و در يك محل این کار انجام گیرد .

ولی ما سئوال مینمائیم آیامدركی که به مقامات مسئول دادگستری برای تهیه فتوکی داده میشود چه احتیاجی دارد که آن نیز برای تایید تمبر بخورد و یکی تمبر را باطل کند و دیگری امضاء کند .

« پرچم خاور میانه »

«مردم از تلفن مدیرکل آموزش و پرورش که برای شاکیان از شهریه مدارس اختصاص داده شده تقاضای آهنگ جانی هالیدی میکنند.»



— این یکی میگه شهریه بچه شو تخفیف بدن.
— به صفحه «نمیشه، نمیشه» براش بذار

از مجله کاریکاتور

۶ روز در هفته مفتوح هستند فراهم خواهد گردید .

* کارشناسان امور اداری طرح دو روز تعطیل هفته را برای افزایش میزان کارآئی کارمندان و ایجاد موجباتی برای سفر احتمالی دو روزه آنان و بالتیجه روی آوری آنان به طبیعت برای رفع خستگی عرضه داشته اند اما نکته ای که مورد نظر قرار نگرفته این است که سبب اینکه محصلین ایرانی پنجشنبه ها را نیز به مدرسه میروند احتمال چنین استفاده ای از دو روز تعطیل برای بیشتر خانواده ها غیر ممکن بنظر میرسد در برابر این مانع عده ای که موافق جدی تعطیل دو روز هفته می باشند به جز « غیر متعهدین » این نظریه را ابراز میکنند که منظور از دو روز تعطیل بودن « استراحت » است و چه بهتر که یکروز آن بچه ها در خانه نباشند .

«اراده آذربایجان»
* شایع است که برای ارزشیابی دقیق عملیات ماموران دولت و نحوه

مستقل شروع بکار خواهد کرد واز نزدیک بجزئیات وظایف ادارات و وزارتخانه ها و بنگاههای دولتی رسیدگی میکند .

قرار است این سازمان تا اواخر آبانماه تشکیلات خود را رسماً اعلام کند و زیر نظر هیئت مدیره ای مرکب از افراد بصیر و کار آمد وظایف خود را انجام دهد .
« جوانمردان »

مسائل شهری

* با آغاز فصل پائیز شهردار تهران مطالعاتی را آغاز کرده است تا ضمن يك سلسله تغییرات تازه در نواحی شهرداری تهران را بیشتر مجهز سازد که با بارندگیهای آینده وضع شهر از صورت عادی خارج نشود ، از جمله این مطالعات تفویض يك سلسله اختیارات جدید بروسای نواحی شهرداری است که آنها بتوانند در محل کار خود استقلال بیشتری داشته باشند و تصمیمات مقتضی اتخاذ نمایند .
«اراده آذربایجان»

با افزایش مزد ها مبارزه کنید

شاخص قیمتها در سال جاری بطور متوسط ماهی يك درصد افزایش نشان داده و اگر بهمین وضع پیش برود از سال گذشته هم کمتر خواهد بود ولی در عین حال عده ای بخاطر نفع شخصی پیوسته گرانی را بهانه ای برای افزایش نرخهای خود قرار میدهند و عده ای نیز پیوسته افزایش مزد طلب میکنند که بعقیده ما نه تنها دولت بلکه کلیه افراد و کلیه طبقات باید باین جریان شدید مبارزه کنند و فقط موقعی افزایش نرخ یا مزد را تحمل کنند که مبنای قانونی و صحیحی داشته باشد والا همین جریان تصنعی ممکن است قیمتها را بیش از حد طبیعی بالا ببرد و علاوه بر خساراتیکه باقتصاد کشور وارد میکند به صادرات ما نیز لطمه شدیدی وارد سازد .

شکی نیست که توقعات هر فرد و هر خانواده ای حد و حصری ندارد و چه بهتر که روزی تمام افراد مملکت ما دارای اتومبیل و تلویزیون و سایر وسائل رفاه باشند ولی باید اقرار کرد که عده ای بدون در نظر گرفتن وضع اقتصاد و اجتماعی خود و کشور توقعات عجیب و غریبی دارند که باید با آموزش صحیح با این توقعات و این طرز تفکر مبارزه شود و این مبارزه لازمه جلوگیری از افزایش تصنعی قیمتها است .
«تهران اکونومیست»

بعثی های بغداد از پشت میکرفن میجنگند «جرايد»



-الرفیق، البكر المبارز المهيب، والمسخره!

«اراده آذربایجان»

بین ۱۲۰ تا یکصد و پنجاه هزار تومان بود . «جوانمردان»

* محافل مطلع اظهار عقیده میکنند با وجودیکه هنوز مشکلات کار ساختمان آنگونه که باید و شاید حل نشده است و هنوز مقررات دست و پا گیر زیادی بر سر راه خانه سازی وجود دارد بهای زمین روز بروز در ترقی است و بازار های داغی پیدا کرده است .

اگر معاملات زمین رونق فعلی را حفظ کند احتمال قوی می رود که مسئله تجارت زمین و معاملات در این زمینه که بصورت يك معامله پرسودی در سالهای ۲۸ و ۲۹ درآمد بود مجددا احیا شود و بقول معروف « زمین بازی » از سر گرفته شود . « مرد مبارز »

اتومبیل سواری وجود دارد که ۱۵۰ هزار دستگاه در شهر تهران در حال رفت و آمد است . « دنیا »

* با وجودیکه پیش بینی شده بود با تعیین مقررات شدید گمرکی و سود بازرگانی ، ورود اتومبیل های گرانقیمت کم کم محدود خواهد شد مع هذا بقراریکه دفاتر نمایندگیهای اتومبیل های گرانقیمت آمریکائی و اروپائی نشان میدهد ، میزان سفارش اینگونه اتومبیلها بیش از سابق شده و تنها تغییر ، عوض شدن سطح مشتریها بوده است ، بعنوان مثال در سال گذشته نزدیک سیصد دستگاه اتومبیل سواری فورد موستانگ و «ب-ام-و ۲۸۰۰ » و « مرسدس بنز ۲۸۰۰ » سفارش داده شده و به ایران وارد گشته است که ارزش هر کدام از آنها

* طبق يك آمار رسمی تا پایان سال ۱۳۴۸ در تمام ایران ۲ میلیون و ۷۸۴ هزار و ۸۰ هزار وسیله نقلیه موتوری شماره گذاری شد . البته این تعداد وسیله نقلیه را از بدو ورود اتومبیل به ایران و زمانی که شماره گذاری بوسیله ادارات راهنمایی و رانندگی معمول شد و آمار برداری و حفظ و نگهداری آمار در ادارات راهنمایی و رانندگی تهران و شهرستان ها مرسوم گردید نمره گذاری نمودند و رقم فوق مربوط به اتومبیل سواری و کامیون و اتومبیل و وانت میباشد و اگر میخواستند موتورسیکلت و تراکتور و دوچرخه و جراثقال را بحساب بیاورند سر به میلیون ها وسیله نقلیه میزد . شاید ندانید که در تمام کشور در حال حاضر ۲۵۰ هزار دستگاه

نویسنده : کونستان ویرژیل گیورگیو

شبی که خداوند محمد (ص) را به پیغمبری برگزید نخستین کلام خدا چه بود و چگونه نازل شد؟

تبریک یک دانشمند مسیحی به مسلمانان جهان بخاطر اهمیت خاصی که دین آنان برای علم و معرفت قائل شده است

در شهر مکه رفتن به غار و در آنجا به تنهایی بسریدن ، واقعه‌ای استثنائی نبود .

همانطور که در هندوستان قدیم مردان هندی پس از اینکه دارای چند فرزند میشدند ، از خانواده دوری میکردند و بجنگل میرفتند ، و مدتی از اوقات خود را در جنگل می گذرانیدند و در آن مدت با کسی معاشرت نمی نمودند و راجع باسرار خلقت می اندیشیدند ، در مکه هم بعضی از مرد ها ، پس از اینکه دارای زن و فرزندان می شدند ، مدت یکماه از خانواده خود کناره گیری میکردند و به یکی از غار های اطراف مکه می رفتند و یکماه در آن غار به تنهایی بسر میبردند .

عادت محمد (ص) این بود که هر سال در ماه رمضان به غار حرام میرفت و علت اینکه ماه رمضان را برای این کار انتخاب میکرد این بود که اعراب عقیده داشتند که در ماه رمضان شبی است با اسم شب (قدر) و در آن شب هر چه انسان بخواهد میسر میشود زیرا در شب قدر هر اعجازی ممکن الوقوع است .

من که در عربستان بسر برده ام

غار حرا را دیده ام و وضع آن را در اینجا شرح میدهم .

غار حرا بر اثر فروریختن مقداری از تخته سنگها ، بوجود آمده و سه طرف و سقف آن ، تخته سنگ است و ارتفاع سقف غار بقدری میباشد که انسان میتواند در آن بایستد بدون اینکه سرش بسقف بخورد .

طول غار هم بقدری است که انسان میتواند در آن دراز بکشد و چون مدخل غار روبکعبه میباشد انسان وقتی در داخل غار مینشیند کعبه را میبیند . کف غار برخلاف دیوارها و سقف آن تقریباً مسطح است و شخص میتواند فرشی در کف غار بگستراند و روی آن بنشیند یا بخوابد .

هیچ کس نمیداند که محمد (ص) در آن غار راجع بچه موضوع های بخصوص فکر میکرد ولی بطوری که خود او طبق نوشته (ابن هشام) به خدیجه گفته است در آن غار در فکر امور دنیوی نبود .

یکشب ، محمد (ص) در غار حرا خود را در پلاپوش خود (ردای خود) پیچیده ، دراز کشیده بود و حالی داشت حدفاصل بین خواب و بیداری . در آن موقع شخصی او را از خواب بیدار کرد و طبق نوشته کتاب

ابن هشام پارچه ای باو نشان داد . ابن هشام میگوید آن پارچه ابریشمین بود و روی آن کلماتی باخط زرین دیده میشد و از شخصی که محمد (ص) را از خواب بیدار کرد نور ساطع میگردد .

پس از اینکه محمد (ص) از خواب بیدار شد آن شخص پارچه ابریشمین را باو نشان داد و گفت : « اقرأ » یعنی بخوان .

محمد (ص) می نمیتوانم بخوانم . آن شخص دست را روی شانه محمد (ص) نهاد و مرتبه ای دیگر باو گفت : « اقرأ » .

باز محمد (ص) جواب داد من نمیتوانم بخوانم .

ابن هشام میگوید آن شخص دو دست را روی شانه محمد (ص) نهاد و فشرده و گفت بخوان .

طوری فشار دست های آن شخص محمد (ص) را متالم کرد که نزدیک بود از حال برود و از او پرسید چه باید بخوانم ؟ شخصی که محمد (ص) را از خواب بیدار کرد گفت : « اقرأ باسم ربك الذی خلق » یعنی بخوان بنام خدای تو که خلق کرد (یعنی انسان را خلق نمود) .

بقیه در صفحه ۵۰

شاهنشاه و کنگره انجمنها

توجه خاص شاهنشاه، به کنگره انجمن های شهرستان، و پیامی که برای آغاز کار انجمن ها میفرستد، نشان اهمیت خاص مسئولیت و نقش انجمن هاست، که در دوران انقلاب مشروطه، نخستین بار است، بطور اساسی کار خود را، باید آغاز کنند.

درباره تشکیل انجمن ها، طی چند سال شاهنشاه، مکرر قوای مقننه و مجریه کشور را متوجه ساختند. و از انجمن های شهرستان و استان، بنام «تکمیل کننده» و «تعمیم دهنده» دموکراسی یاد فرمودند. و این بیان شاهانه، بطور دقیق اهمیت وظایف انجمن ها را، بخاطر میآورد. و به متصدیان امور، و به نمایندگان انجمن ها، و به مردم رای دهنده، میآموزد، حدود مسئولیت های انجمن ها، و حدود توقع مردم از آنها چه باید باشد. و رابطه سازمانهای اداری با انجمن ها، چگونه خواهد بود. و بر چه منوال باید پایه گذاری شود.

با این وصف، تردید نیست که انجمن های شهرستان و استان، بعزت آنکه، هنوز کار خود را آغاز نکرده است، حد و مقامی را که باید در سازمان اجتماعی کشور، داشته باشد، نیک نمی شناسد و همانطور که شاهنشاه، در تحکیم اساس مشروطه، تشکیل انجمن های استان و شهرستان را، با تاکید از قوای مقننه و مجریه خواستند و وجود انجمن ها را، برای تکمیل و تعمیم دموکراسی در کشور ضروری اعلام فرمودند، اکنون نیز، در آغاز کار، راهنمایی ها و ارشاد های شاهانه، آنچه را، باید نمایندگان انجمن ها، درباره وظیفه و مسئولیت و اختیار کار خویش بیاموزند و عمل کنند، بآنها الهام خواهد بخشید.

کنگره ای که روز ششم مهر ماه تشکیل شد باین مناسبت حائز اهمیت تاریخی است که نمایندگان نخستین انجمن های شهرستان، بی واسطه، از شاهنشاه و رهبر و بنیادگذار دموکراسی پیشرو ایران، وظایف و مسئولیت ها و اختیارات خود را، میآموزند. و در کنگره تعلیم میگیرند که چگونه انجمن ها نقش تکمیل کننده دموکراسی و تعمیم دهنده

بقیه در صفحه ۵۸

چند مقال

سخنان نخست وزیر

بیانات آقای هویدا نخست وزیر در اجتماع دانشجویان شاغل و اشاره ایشان به ضرورت قوی شدن هرچه بیشتر ایران، چون مانند همه سخنان نخست وزیر از دل برآمده بردلها نشسته و در کلیه محافل باتائید و تحسین روبرو شده است. این حقیقتی را که ما امروز از زبان رئیس دولت می شنویم، حقیقتی است که هر انسان واقع بین، مطلع و وطن پرست آنرا می پذیرد. ما بارها نوشته ایم که اوضاع و شرایط دنیا طوری است که باید دائما بر قدرت دفاعی خود بیافزاییم صلح خواهی و آرامش طلبی در قلب و اندیشه و خون هر ایرانی است اما غافل ماندن و بی توجه بودن به اوضاع و شرایط جهانی در شان ایرانی نیست ایرانی در طی ۲۵۰۰ سال تاریخ شاهنشاهی خود هرگز در برابر بیگانه و در برابر متجاوز سرتسلیم فرود نیاورده است، مسلم است در عصر حاضر، در عصری که تجاوز و تعدی و جنگ به ملت ها تحمیل میشود، ایرانی نمیتواند تماشاچی حوادث و وقایع باشد. از این رو مردم ایران ضمن تائید سخنان از دل برآمده نخست وزیر خواستار قوی تر شدن و قوی تر ماندن خود و کشورشان هستند زیرا که حراست از این سرزمین پر ثبات و پر امنیت و حفاظت از انقلاب شاه و مردم قدرت میخواهد، قدرتی که ما اینک از آن برخورداریم اما باید دائم بر آن بیافزاییم.

«آژنگ»

از چند روز نامه

گزارش وزیر اصلاحات ارضی

گزارش وزیر اصلاحات ارضی و تعاون روستائی در جلسه فوق العاده انجمن ملی خانه های فرهنگ روستائی مبنی بر اینکه تاکنون ۲۰ هزار از روستائیان کشور عضویت ۲۰۷ خانه فرهنگ روستائی را پذیرفته اند اگرچه ازلحاظ تعداد نسبت بتوده کثیرالعده دهقانی کشور، رقم کوچکی است ولی باتکاء با اهمیت کار و ثمر طبیعی هر خانه فرهنگ در روستائی که بدان وابسته است و روستاهای اطراف — میتوان — همین حد توجه روستائیان را به خانه های فرهنگ روستائی طلیمه بسیار روشنی از وجود استعداد و درخواستهای عمیق درتوده دهقانی کشور نسبت به دریافتها و شناخت ارزشهای تازه زندگی تلقی کرد. یعنی گرایش همین عده بسوی خانه های فرهنگ روستائی خود حاکی از توجه روزافزون در محیط های روستائی به شیوه های جدید زندگی و زمینه های تفریحی و هنری و ورزشی و آموزشی این زندگی است و اتفاقاً در همین مرحله بسط درخواستها و دریافتهای تازه در قلمرو روستاهای کشور است که ارزش و رسالت دقیق و عظیم خانه های فرهنگ روستائی بیشتر و بهتر استنباط میشود خانه های فرهنگ روستائی برطبق اساسنامه و هدفهایی که برای آنها مشخص و معین شده است وظیفه دارند در بستر موارث فرهنگ و سنتهای برجسته ایرانی زمینه های تازه ای در جهت پرورش استعداد های هنری — ورزشی — تفریحی و شیوه های جدید زندگی منبأ ارزشهای جدید در جهان امروز فراهم آورند. و اجمالاً در این راه چنان بکوشند و تلاش کنند که دهقان بیدار شده و هشیار گشته آنچه از این پس در جهت احوال تازه زندگی جستجو میکند و باید کسب کند همه با سنتها و پیوند های ملی او تلفیق شوند و سازگاری نشان دهند. کوشش و تلاش خانه های فرهنگ روستائی در بقیه در صفحه ۵۸

مصاحبه وزیر اطلاعات

سخنانی که آقای جواد منصور وزیر اطلاعات در بازگشت از سفر سه روزه خود باستان خوزستان با خبرنگاران مطبوعات در میان گذاشت، زمینه یک برداشت صحیح و عینی را از پیشرفت های یک استان مملکت بمیان آورده است.

ثبات و آرامش بی سابقه و کم نظیر کشور ما که مرهون رهبری های شاهنشاه آریامهر است، چنان محیط آماده و قابل استفاده ای برای بهره برداری و اجرای برنامه ها و فعالیت های عمرانی و آبادانی بوجود آورده است که اندک توجه بروحیه انقلاب و مفاد و مضامین آن کافی است تا چرخ های تحول بیدارنگ سیر صحیح پیشرفت خود را دنبال نماید.

وزیر اطلاعات پیشرفت عملیات عمرانی و توسعه صنعت و کشاورزی استان خوزستان را خارق العاده و شگفت انگیز خواند و این واقعیتی است که اکنون در پرتو اجرای اصول انقلاب بخوبی میتوان شعاع عمل آنرا در همه استانها دید، استان خوزستان با سابقه دیرین تاریخی خود و با استعداد شگفت آوری که از بسط و توسعه فعالیت های کشاورزی و صنعتی دارد، مدت زمانی بدور از توجه مانده بود، اما طی سال های انقلاب استعداد عجیب خاک و سرشار بودن منابع این استان زرخیز باعث شد تا یکشنبه ده صد ساله پیموده شود.

آقای منصور این نکته را با تیزی و هشیاری بیان نمود که پیشرفت در خوزستان محدود در یک زمینه نیست و بموازات فعالیت های کشاورزی امور صنعتی نیز در حال توسعه و تحول است، ایجاد واحد های کشت و صنعت در اراضی زیر سد محمد رضا شاه پهلوی خود یکی از نقطه های تحول آور در زمینه کشاورزی و صنعت است. این همه را بهمانصورت که وزیر اطلاعات بیان داشت مردم ما مرهون و مدیون اجرای صحیح اصول انقلاب اجتماعی ایران هستند، انقلابی که بصورت همه جانبه و گسترده، پیشرفت و تحول را برای همگان بارمغان آورده است، اساسی را که انقلاب ایران پایه گذاری کرده، اساسی است که بر مبنای درست و بمفهوم رفورم اجتماعی بنیان جامعه ایرانی را تغییر داده، این تحول و تغییر تنها در شکل گرفتن ساختمانها، سدها، کارخانجات و صدها واحد کشاورزی و صنعتی دیگر خلاصه نمیشود بلکه تحول اساسی تحول روحی است، تحولی که عمیقانه روحیه این ملت را هماهنگ با پذیرش آرمانهای انقلابی ساخته است.

«فرمان»

راهی بسوی آشتی!



ملك حسين با مشاوران نظامی خود نقشه جنگ را بررسی میکند

سرتیپ محمد داود نخست وزیر نظامی اردن ، با کناره گیری از پست ریاست دولت ، راهی بسوی آشتی گشود وی تشخیص داد که دولت ۹ روزه نظامی ، اگر چه بی گناه ، قادر بادامه حکومت بر دریائی از خون نیست - دریائی از خون که گرچه به زمان حکومت کوتاه مدت و (مستعجل) سرتیپ داود شکل گرفت ، اما در حقیقت عوامل افراطی سازمانهای چریکی را باید سازنده و موجد آن شناخت .

جنگ داخلی اخیر اردن ، بازتاب يك رشته تحولات و فعل و انفعالات سیاسی گذشته در این کشور و در منطقه عربی خاورمیانه است ، از روزیکه با تشکیل اولین دولت یهود جهان در قسمتی از خاک فلسطین ، اختلافات اعراب و اسرائیل تجلی کرد ، و از زمانیکه چهره سیاسی و جغرافیائی خاورمیانه عربی یا تشکیل حکومت جدید در (ارض موعود) دگرگون شد ، کشور کوچک (ماوراء اردن) نیز رود روی مشکلات تازه ای قرار گرفت ، زیرا بدنبال این تحولات ، عامل جدیدی بنام (آوارگان فلسطینی) در جامعه اردنی وارد شد که مالا مسائل جدیدی را با خود به همراه داشت - سومین جنگ اعراب و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ نه تنها باردن از نظر نظامی و ارضی ، زبانهای سنگین وارد ساخت ، بلکه موجبات تقویت کمی و کیفی (عامل جدید) را در جامعه اردنی نیز بدست داد تا جائیکه از آن پس ، در این کشور عربی ، (عامل فلسطینی) عملا خود را همسان و هم قدر (عامل اردنی) تلقی کرد و برای خود حقوقی مشابه ، حتی در چهار چوب حکومت طلب کرد! رهبری سیاسی امان ، در طول سالهای پس از ژوئن ۱۹۶۷ ، با انعطاف و سعه

جدید جامعه اردنی ، برخی ملایمتر و منطقی تر ، و بعضی تند روتر و غیر قابل کنترل تر مینمودند ، و این گروه دوم بالاخص ، طول سه سال گذشته موجد حوادث بسیاری بوده است ! در طول سه سال اخیر ، تقریبا مبارزه میان عامل اردنی و عامل فلسطینی بقیه در صفحه ۵۶

صدر کوشید تا (عامل جدید) بعنوان جزئی از جامعه اردنی ، از رفاه و امنیت برخوردار شود - اما سازمان های مقاومت ، یعنی (نوزادان عامل جدید) هر روز بردامنه تقاضاهای خود افزودند و برای خود (دایره عمل) بی حد و مرزی در نظر گرفتند ! در میان (نوزادان کثیر) عامل

نامه سرگشاده متهم حادثه کاخ مرمر به پرویز نیکخواه

« اگر نیت سوء حادثه ساز کاخ مرمر به نتیجه

میرسید، ارتجاعی وابسته به سیامتهای خارجی

بر اوضاع مسلط میشد و ما هم از نخستین

قربانیانش بودیم . . . »



مهندس احمد منصوری تهرانی - متهم حادثه کاخ مرمر - که بحسب ابد محکوم شده است در طی نامه‌ای سرگشاده نظرات خود را درباره شرایط امروز ایران و نقش انقلاب شاه و مردم و فلسفه و هدف های آن تشریح کرده است. این نامه پاسخی است به پرویز نیکخواه که ضمن تشریح عقاید خود در پیرامون مفاهیم انقلاب سفید از دوست قدیم خویش خواسته بود که وی نیز نظراتش را براساس برداشت های خود صریحا اعلام دارد.

رعیتی بتازگی ور افتاده و نظامی که جانشین آن شده است جوان است و بالنده، و لاجرم دارای یک پویندگی و دینامیسم درونی. و همچنین پویندگی است که به همه جا سرایت میکند و موجب تحول و پیشرفت تولید میشود.

دگرگونی از بالا

بنظر من همین نخواستگی و پویندگی، میباید اساس تأملات و تفکرات همه کس قرار گیرد، از جمله کسانی که مسائل اجتماعی را از دیدگاه تضاد های طبقاتی به شکل کلاسیک آن بررسی میکنند. هر نیرویی که آنچنان فعالیت کند که در این مرحله رودرروی این پویندگی درونی قرار گیرد و پیشرفت همه جانبه‌ی تولید را سد کند، یا در مرحله‌ی جنینی درهم شکسته خواهد شد و یا، بالفرض که پا گیرد و قابل ملاحظه شود، بهنگام درگیری و مخاصمه‌ی طبقاتی فاجعه بار خواهد آورد. نمونه هایی از تاریخ دیگر کشورها (هر چند قبول که شرایطشان با ما بسیار متفاوت بوده) شاید به تأمل در این کلمه کمک کند: سرنوشت نهضت های رادیکال در اروپای غربی از ۱۸۴۸ به بعد از یک سو، حوادث سیاسی و اجتماعی بین دو جنگ در آلمان و ایتالیا از یک سو، و (در مقابل اینها) وضع تولید در ژاپن و آلمان بعد از جنگ دوم هم از سوی دیگر.

اما این پویندگی از کجا شروع شده است؟ شکی نیست که عمده‌تا از پیاده شدن اصول منشور بهمن ۴۱ به

نیکخواه عزیز:

از من خواسته‌ای که نظرم را درباره‌ی موضوعهایی که خودت با شهامتی قابل تحسین از چندی پیش مطرح کرده‌ای ابراز کنم. این نامه جواب تو است. البته ادعا ندارم که کلید همه‌ی مسائل را یافته‌ام. اما چون مطلب مهم است و در مقیاس کشور مطرح است، این نامه را سرگشاده می‌نویسم تا بدنبال گفته های پارسائزاد و تو و آن پنج نفر، باز هم دست کم زمینه‌ای باشد برای تفکر هرکس که به این مسائل علاقمند است، از جمله جوانان و دانشجویان و روشنفکران که اینقدر به آنها دلبستگی داریم.

تحول در کلیه ارکان

پس از انتشار نامه ها و مصاحبه‌های تو، موضوع برایم این طور مطرح شد:

۱ - ایران در چه وضعی است؟

۲ - در چنین وضعی چه کار میتوان کرد و باید

کرد؟

شکی نیست که پاسخ به سؤال اول در این نامه نمی‌گنجد و از عهده‌ی من هم به تنهایی بر نمی‌آید. اما باز هم شکی نیست - اقلا برای من که امروز عمده‌ترین خصوصیت کشور ما تحول است: تحول در کلیه‌ی ارکان جامعه، از زیر بنا و روبنا - نظام پوسیده‌ی ارباب و

بعد. از بالا شروع شد و خیلی‌ها را غافلگیر کرد - آنچنانکه ریشه گرفتن آن را ممکن نمیدانستند و هر لحظه انتظار شکست آن را داشتند، و خود ما هم که در خارج بودیم این طور فکر میکردیم. دلیل اصلی ریشه گرفتنش هم روشن است: مطابقت داشتن با خواسته‌های انباشته شده اکثریت توده‌ها.

مظاهر نظام نوین

در تمام دهه های اخیر صحبت از اصلاحات بود، چه پیش از ۱۳۲۰ و چه بعد از آن، و چه در سالهای پیش از ۴۸، همه خواستار و تشنه‌ی اصلاحات بودند یا می‌نمودند - البته هر گروه و محفلی بشیوه‌ی خود. اما از هنگامی که اصلاحات آمد، همان طور که تو اشاره کرده‌ای، می‌بینیم که پیش از همه و بیش از همه توده‌هایی که آن عینکهای سیاسی و عقیدتی گوناگون را به چشم نداشته‌اند آن را پذیرفته‌اند.

با مظاهر پویندگی نظام نوین همه کس آشناست: تقسیم زمین تقریباً تمام شده و سازماندهی نیروی انسانی کشاورزی در واحد های بزرگتر و بارآورتر تولیدی، بصورت تعاونیها مقدار معتنا بیهی پیش رفته و بصورت شرکتهای زراعی شروع شده است - ضمناً اتحادیه‌هایی منطقه‌ای از تعاونیها به وجود آمده است که بعقیده‌ی من در آینده‌ای دورتر، پس از سرآمدن مرحله‌ی «انتقالی» فعلی و ضمن فایق آمدن بر مشکلات عظیم نوسازی کشاورزی ناگزیر تبدیل به سخنگوی کشاورزان خواهد شد.

صنعتی شدن با سرعتی قابل ملاحظه پیش میرود و همپای آن احتیاج به نیروی انسانی انبوه و ماهر و کارشناس زیادتر میشود. آموزش در شهر و روستا گسترش می‌یابد و بدنبال خود فعالیت های فردی و گروهی را در زمینه های تولیدی و فرهنگی زیاد میکند. فعالیت خرده پا در زمینه‌ی بازرگانی و خدمات و صنایع کوچک و متوسط تحرك و وسعت میگیرد. جاده‌ها و دیگر وسایل ارتباطی و مخابراتی سرعت توسعه می‌یابند و به تحرك اقتصاد کشور سرعت می‌بخشند.

عدالت اجتماعی در روستاها

ملی شدن آب و برق و جنگلها و مراتع زمینه‌ای است وسیع برای توسعه‌ی سریع این منابع و بهره‌برداری عقلایی از آنها طبق برنامه‌ریزی طویل مدت، و ابزاری برای انگیزختن تحرك در کشاورزی متکی به صنعت و صنایع متکی به کشاورزی، توجه به امور روبنای اجتماعی بیشتر میشود: به فرهنگ و هنر، به حقوق صنفی و تالیفی، به تحقیقات، به آثار باستانی، به وسایل جمعی، به ورزش و غیره. انجمن های شهر و شهرستان و استان و شوراهای داورى، توام با حق رای دادن و انتخاب شدن زنان، نهادهایی هستند برای تشکل طبقات نخواستہ و در عین

حال برای برانداختن سنت فئودالیستی انحصار قدرت و برای گسترش نسبی عدالت و قدرت اعمال رای به قشرهایی بیشتر. در روستا ها سپاهیان دانش و بهداشت و ترویج، انجمن های ده، خانه های انصاف و خانه های فرهنگ (و باز تعاونی ها، مستقیماً و غیر مستقیم) نهادهایی هستند برای بسط هرچه بیشتر فرهنگ و عدالت اجتماعی به توده های دهقانی.

زمانی ما هم مثل بعضی ها به اصالت و مردمی بودن این نهاد ها شک داشتیم. دلیل عمده‌ی این شک این بود که در مورد آنها براساس ارزیابی نادرستی که نسبت به تحولات ایران و شخص شاهنشاه در خارج به ما ارائه شده بود قضاوت میکردیم.

در مرحله انتقالی

همچنین يك اشتباهمان هم این بود که به پویایی مردم و دستگاههای اجرایی و تاثیرات متقابل آنها مخصوصاً در دوران تحول کم توجه داشتیم. ولی مردم را نمیتوان ایستا فرض کرد. مثلاً زنان یا اعضای انتخابی خانه های انصاف و غیره را نمیتوان گروههایی دانست ایستا و صرفاً کنشپذیر (پاسیف) - پس نهاد های مزبور لاجرم محتوای مردمی و اصیل دارند و توده‌ها آنها را از آن خود میکنند - کما اینکه در همین مدت اندك هم بمقدار زیادی کرده‌اند - و این نهادها نقش تاریخی خود را بازی خواهند کرد. وانگهی، دستگاه های اجرایی کشور را هم نمیتوان دستگاهی ایستا فرض کرد. مخصوصاً در این مرحله انتقالی هیچ عنصری از اجتماع، از يك شخص گرفته تا دستگاه های عریض و طویل یا حتی تفکرات گونه‌گون نمیتواند ایستا باشد و از کنشهای متقابلی که نظام پوینده‌ی نوخاسته بوجود می‌آورد اثر نپذیرد و تغییر نکند.

بسیاری از این نارسایی هایی که هنوز در زمینه‌های گوناگون به آن برمیخوریم، از جمله طرز برخورد و طرز تفکر ما مردم نسبت به مسایل اجتماعی تازه و کارمان در سطوح و موقعیتهای مختلف، و حتی همان قوای اجرایی کشور را دستگاهی ایستا پنداشتن، به نظر من تا حد زیادی ناشی از این است که ما همه پرورش یافته‌ی دوران پوسیدگی فئودالیسم هستیم!

مفهوم سیاست مستقل ملی

با این همه، پویندگی نظام نوخاسته کار خودش را میکند: کادر های اصلی تصمیم گیرنده و برنامه‌ریز و اجرایی را یا معیار های آنها را عوض میکند (که مقایسه‌ی شخصیت های ده - پانزده سال پیش و شعارهایشان با امروز این را بوضوح نشان میدهد) و دستگاه های اجرایی را با مردم و توقعاتشان (و البته با مقتضیات درونی خود نظام نوخاسته نیز) در کنشهای متقابل هرچه بیشتر قرار

زنگها برای چهار میلیون بصدادرآمد

روزگار ما عصر تعلیم و تعلم است و بیش از هر دوره‌ای مشتاق دانستنیا و آماجها و ورزشیها و مهارتها ، برای بدست آوردن وسائل بیشتر و در نتیجه زندگی بهتر ، بهمین جهت است که دوران تحصیل هر روز و همه روز طولانی‌تر میشود و احتیاج بانفعال معارف و تمدن دانش بشری به نسل آینده شدیدتر و قطعی‌تر ، زمانی بود که پیچیدگیها ، معما ها و ناگواریها در زندگی ناچیز میشد و مردم بدانچه میخواستند به سادگی میرسیدند و اساسا خواستههای فراوان و دور و درازی نداشتند و بدین سبب امر تعلیم و هدایت نسل جوان وسیله نسل بارور بطور طبیعی و خود بخود انجام میگرفت و در قرون بعد نیز برای تعمیم و همگانی ساختن دانشها الزامی و اجباری وجود نداشت و لذا تعلیم دهندگان و تعلیم یابندگان در هر جامعه‌ای اندک بودند و به نسبت تعداد جامعه بسیار ناچیز ولی امروز که دامنه دانشها ب جستجوی در آسمانها و قعر دریاها و شکم کرات بزرگ و کوچک و دل ذره ها کشیده شده و تخصصها بحد بی نهایت رسیده و تعداد علوم فزون از شمار گردیده ، مساله انتقال این دانشها به نسلهای بعدی و کیفیت و نحوه این انتقال از مهمترین مسائل زندگی بشری بحساب میآید و بدین صورت هیچ جامعه‌ای و در هیچ نوع اوضاع و احوالی نمی‌تواند از آن برکنار و در امان بماند ، بلکه به نسبت رشد و پیشرفت و به میزان بالا بودن درجه فرهنگ و تمدن هر قوم و هر ملت متوجه اهمیت نحوه این نقل و انتقال گردیده و بیشترین هم خود را برای اینکار اساسی مصروف داشته و میدارد ، اینست که تنوع و

تعدد مدارس در درجات مختلف در ممالک بزرگ و کوچک بحد غیر قابل تصویری رسیده و هر روز و همه روز در ازدیاد و گسترش بیشتر است و در نتیجه در کشورهای اروپائی و امریکائی مشاهده میشود که تعلیم و تربیت را از دامان مادر بلکه از هنگام جنین تا آخرین روز های زندگی بصورتیهای مختلف طرحریزی کرده‌اند و برای هر مرحله سرمایه گذاریهای بسیار در نظر گرفته و میگیرند . چنانچه در ایالات متحده امریکا تعداد ۶۰۰ دانشگاه و مدرسه عالی برای جمعیت دویست میلیونی آنکشور وجود دارد و این رقم با تعداد دانشگاههای کشور های ژاپن ، روسیه شوروی و انگلیس و فرانسه به نسبت جمعیت این کشور ها قابل مقایسه میتواند باشد ، زیرا درهریک از این کشورها صدها دانشگاه و مدرسه عالی وجود دارد و تعداد مدارس ابتدائی و متوسطه ارقامی غیرقابل تصور است ، زیرا امروز دیگر تعلیمات ابتدائی در کلیه کشور های پیشرفته امری انجام یافته و حتمی الوقوع و قطعی است و هیچ طفلی در این کشور ها ممکن نیست که به سبب نبودن مدرسه و یا عدم بضاعت از تحصیل محروم بماند .

بدبختانه در کشور های در حال توسعه مشکل پیسودی هنوز یکی از مشکلات مهم محسوب میشود و تمام تلاشها و کوششها بعلل مختلف که اهم آنها مشکلات مالی است باین زودبها به نتایج درخشان نمیرسد و مجاهده و کوشش همه جانبه‌ای باید تا پس از گذشتن سالهایی بسیار این مشکل حل گردد ، بهمین جهت است که ما بجای ۷ میلیون که ربع سکنه مملکت باید باشد فقط حدود ۴ میلیون محصل و

معلم داریم حالا نحوه تعلیم و تعلم و کیفیت آموزش این تعداد خود چگونه است و اصولا چگونه و چطور کیفیت را در این سالهای اخیر فدای کمیت کرده‌ایم و با ارقام و اعداد بازی میکنیم مطلبی است که احتیاج بدقت بیشتری دارد اما آنچه روشن است و احتیاج به استدلال ندارد آنستکه میلیونها خانواده در اندیشه و نگران تحصیل فرزندان خود هستند و برای اینکار مالیات میدهند و سرمایه‌گذاری میکنند و در این سالهای اخیر در پایتخت و مراکز استان و شهر های بزرگ هزینه های کمرشکن را متحمل میشوند که فرزندان تربیت و برای زندگی آماده شود ، قوای خلاقه و استعداد هایش بکار افتد و آشکار گردد ، تا این تحصیل برای آینده او و مملکتش موثر و سودمند باشد و همه آماجها را برای روبرو شدن با مشکلات و حل مسائل زندگی آینده بدست آورد و در نتیجه جامعه متریقی و مرفه آینده را با شرکت موثر خود و همکاری افزایش بسازد ، جامعه‌ای که از نابسامانیها و نارواییهای کنونی برکنار باشد و به سلاح علم و فضیلت استوار . اما آیا ما برای این چهار میلیونی که در جریان تعلیم و تعلم قرار دارند و این روز ها بطرف مدرسه میروند و همچنین برای آنها که این مرحله را پایان رسانیده و آنها که هنوز وارد این میدان نشده‌اند هدف های دقیق حساب شده و راههای صحیح و سنجیده‌ای برای رسیدن بآن هدفها اندیشیده‌ایم یا اینکه بیشترین مسائل برحسب ضرورت و اتفاق در کنار هم آمده و از ایجاد هماهنگی و پیش بینی و بینش و سنجش در این گونه موارد هنوز برکناریم .

نادر فراسیون

مجازات راهزنی هوایی

ضرورت تشریک مساعی بین‌المللی برای تعقیب و دستگیری و مجازات بزهکاران و مبارزه با راهزنی هوایی یکی از مسائل مهمی است که از چندی قبل نظر زمامداران و مشاورین حقوقی و قضائی جهان را به خود معطوف داشته و تابعال کنفرانسها و جلسات مشورتی بسیاری با حضور نمایندگان مختلف و متخصصین شرکتهای و موسسات حمل و نقل هوایی تشکیل شده است.

بدیهی است که تعقیب یک سیاست بین‌المللی و اتخاذ یک روش متقابل و مشترک برای مقابله با این خطر و ناامنی که درچند کشور حتی بقره‌های مختلف توسعه یافته لازم و واجب است زیرا تئوری پیشگیری و کنترل فرودگاه و گذراندن مسافری از جلوی دستگاه تجسس و بازرسی بدنی مسافری و استمداد از افراد مسلح علاوه بر اینکه در مرحله عملی خیلی مشکل و سنگین است اساسا ایجاد امنیت و اعتقاد بامنیت نمیکند بلکه از نظر روانی حکایت از وجود شائبه و نگرانی دارد و به شخصیت مردمی که در مظان این تهمت و بدبینی مورد بازرسی بدنی قرار گیرند برمیخورد و در هر حال تمتع و بهره برداری از آساترین و عالی‌ترین وسیله مسافرت را محدود و ممنوع میسازد. محیط هواپیما علاوه بر آرامش ضمیر و جمعیت خاطر و اعتدال و سکوت نیاز به حضور ذهن و تمرکز فکر کارکنان و تناوب استراحت آنان دارد و اگر قرار باشد که از آغاز تا پایان کسی چشم روی هم نگذارد و هنگام خواب هم یک چشمی نگاه کند و به هر حرکت و نوسانی با بدبینی و احتیاط نظارت شود عطایش را به لقایش می‌بخشد و از مسافرت با اعمال شاقه صرف نظر میکنند.

بنابراین بهیچوجه فائده ندارد که به‌قهر برگردیم و از یادداشت نهم دسامبر ۱۹۴۴ که بر اثر واقعه ناگواری مارسیل از طرف دولت فرانسه بشورای جامعه ملل برای مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی تسلیم شد و از گزارش‌های محققانه میسو هامریک عضو دیوان ناواری بین‌المللی لاهه و انواع لوايح و مقالاتی که در اطراف جرم سیاسی و استرداد مجرمین و شرائط پناهندگی شده است تجدید مطلع کنیم و باین نتیجه برسیم که متأسفانه هنوز از نظر حقوق بین‌المللی تعریفی از راهزنی هوایی نشده است و الزام و اجبار خلبان به تغییر مسیر هواپیما از نظر حقوق بین‌المللی مشمول عنوان جرم نمیشود و حتی در قرارداد ۱۹۶۳ توکیو هم تعریفی از این جرم و سخنی از تحویل ربایند به کشور مالک هواپیما نشده است.

شرایط کنونی بین‌المللی ایجاب میکند که هیچ کشوری کمترین و کوچکترین پناه و پناهگاهی به راهزنان هوایی ندهد و کشور هائی مانند چین کمونیست و ویتنام شمالی، کره شمالی، موزامبیک، بیافرا و انگولا و بطور کلی همه و همه از دولت‌های برسمیت شناخته شده، یا نشده، و اعم از عضو و غیرعضو، اعم از متعهد و غیرمتعهد باید بدانند که بشریت فوق ملیت است و برای بشریت که وجه مشترک کلیه ملل است در این مورد با جامعه بشریت متحدالقول باشند.

بعقیده عده‌ای از دانشمندان و علماء حقوق تشریک مساعی ملل مختلفه تنها بمنظور دستگیری و مجازات این بزهکاران کافی نیست و برای حفظ و صیانت و دفاع کامل جامعه بشری در مقابل عوامل جنائی و این عناصر

خطرناک باید کلیه کشورها بجهه مشترکی علیه این راهزنان تشکیل داده و قوانین و مقررات روش موسسات کیفری کشور های مختلف یکسان و هواخواه یک نوع حقوق بین‌المللی کیفری باشند و تصمیمات دقیق و عمیق قاطعی برای جلوگیری از ناامنی مسافرت‌های هوایی اتخاذ و اجراء گردد.

من وقتی بیاد می‌آورم که یکی از دوستان نزدیکم را از زیردست جراح ایرانی با شکم دریده بعلت نارسائی وسائل و لوازم بوسیله طیاره به لندن فرستادند و بر اثر وجوه و امکانات سفر هوایی و سرعت ارتباط از پرتگاه مرگ سلامت گذشت و معالجه شد و حالا می‌سنجم که بر اثر ناامنی هوایی چه محرومیت هائی پیش می‌آید درعین حالیکه به مخترعین و سازندگان این وسائل درود می‌فرستم کسانی را لعنت میکنم که با اعمال وحشیانه خود استفاده از این وسائل عالی را مشکل و متعسر کرده‌اند.

این جرم از جرائمی است که فقط بمنافع حیاتی و مصالح عالیه یک کشور معین لطمه نمیزند بلکه نظم عمومی جامعه بشری را بخطر میاندازد.

بر جامعه بشر و کلیه کشور های متمدن جهان فرض و واجب است که فارغ از اختلاف مرام و مسلک و دور از مفاهیم نامطبوع سیاست با تشریک مساعی صمیمانه از وقوع و توسعه این جرم جلوگیری کنند ولی موقعی این آرزو جامه عمل خواهد پوشید که مقام صلاحیت‌دار بین‌المللی در تعریف این جرم «بعنوان جنائی» و تعیین کیفر و تشکیل دادگاه بین‌المللی مخصوص از نادرسان بین‌المللی توفیق حاصل کند و متفقا ربایندگان هواپیما های مسافربری را از عداد مجرمین سیاسی و پناهندگان به کشور خود خارج شناخته و حتی سرنشینان هواپیماهای ربوده شده را از استفاده از شرائط و امتیازات معافیت‌های این عناوین محروم کنند. بقیه در صفحه ۵۷

محمود عنایت - مدیر مجله نگین

راپرت ماهانه

پنجشنبه

پنج و نیم صبح به فرودگاه مهرآباد رفتم. از امروز تا ده روز مهمان تلویزیون هشتم در جشن هنر یا بقول عده‌ای «جشن و هنر!» - نویسندگان موظفو متعهد همه جمعند. فی‌الواقع در این عجالت که مهلت سفر به فرنگستان و سیر آفاق و انفس نیست سفر شیراز و دیدن چند فیلم و تأثر خوب از منادیان هنر و تمدن آنسوی عالم فرصت مفتنی است. یعنی دریاب کنیزمطبخ‌را. مضافاً باینکه هر وقت خوش که دست دهد مفتنم شمار.

تا شش صبح که طیاره پرید همه مسافرین آمده بودند بجز یکی که بالاخره نیامد، آثروپلان نسبتاً راحتی بود و گرچه مستعمل و رنگ و رو رفته، انک «ملی» داشت و خوش بودیم که کهن جامه خویش پیراستن ... الخ (برای اطلاع عرض میکنم که بنده جدا و قویا معتمد دندان اسب پیشکشی را باید شمرد).

در یکساعت و نیم فاصله راه سر را باید با چیزی گرم کرد و من که تنها نشسته‌ام باید چیزی بخوانم. مهماندار مجلاتی را می‌آورد که هیچکدام باب طبعم نیست. دلبر جانان من برده دل و جان من. حکایت همیشگی فردین و فروزان است و رقص شتری فریدون، و طلاق و طلاق کشی فلان علیامخدره منضم به تصاویر رنگین اسافل مکشوفه، و منقش بر کاغذ اعلا و مقترخر به مدرن ترین و جدید ترین وسائل چاپ. خطی زشتست که به آب زر نبشتست. پشت سرم دکتر خوشنام و ناظریان و امیر طاهری نشسته‌اند. دو تن گرم گفتگو، و یکنفر گرم مطالعه و من نیز بالاخره کتابی از کیف بیرون میکشم: سرگذشت میکال آنژ بقلم رومن رولان. تازگی‌ها برای اینکه حوصله‌ام از طول و تفصیل کتاب سر نرود بعضی کتابها را از نیمه میخوانم. همینطور قضا قورتنکی صفحه‌ای را باز میکنم و از همانجا شروع میکنم - عادتى مضحك و غریب و البته نه چندان بی نظیر.

این اعجوبه یعنی میکال آنژ حالات و عادات شگفتی داشته است و مثل همه هنرمندان نبوغ و افتضاح را بهم آمیخته. از جمله خواندم که در سن شصت سالگی به موجودی بنام «کاوالبوری» دل می‌بندد، و که باشد این کاوالبوری؟ دوشیزه‌ای یا خانمی؟ هیچکدام. آقای تومازو کاوالبوری، جوانی از نجیب زادگان رم

که میکال آنژ در چکامه‌ای خطاب به او مینویسد: «با چشمان زیبای شما روشنائی دلفریبی می‌بینم که دیدگان نابینایم دیگر توان دیدنش را ندارند. پاهای شما مرا به بردن باری یاری می‌بخشند... با روح شما خود را در آسمان می‌بینم... تمام اراده من در اراده شما نهفته است...»

برداشت عامیانه اینست که کاسه آسمان ترک دارد ولى برداشت عالمانه مطلب چیزی نیست جز عشق افلاطونی و روحانی و عرفان شورانگیز، و همان الهام و اشرافی که جلال‌الدین رومی را به عشق شمس تبریزی مبتلا کرد - و پر واضح است که همه راهها به رم ختم میشود، و هر جا گل است خار است و با خمر خمار است و آنجا که در شاهوار است نهنک مردم خوار - و نبوغ بی فضیحت و رسوائی ممکن نیست همچنانکه بی درد و رنج و محرومیت و غم تنهائی، - و در سرگذشت میکال آنژ میخوانم که وقتی در ایام کھولت و بیماری در برابر خواهشها و سفارش های روز افزون این و آن برای ساختن تابلو قرار میگیرد و از اجبار به کار بلاانقطاع بجان می‌آید فریاد میزند:

«آخر انسان با مغز نقاشی میکند نه با دست؛ هرکه افکارش گرفتار مسائل دیگر باشد کارش فضیحت و سرشکستگی ببار می‌آورد. از این رو مادام که خاطر من نگران است نمیتوانم اثر خوبی بسازم... جوانیم را از دست داده‌ام، خود را ورشکست و خانه خراب کرده‌ام، برای آنکه ذمه دار نمانم.... آری اینست سرنوشت من! من کسانی را می‌بینم که درآمد سالیانه‌شان دو تا سه هزار سکه است ولی من پس از اینهمه رنج و تلاش سهمگین تازه کارم به فقر و تنگدستی کشیده است. آنوقت مرا دزد هم میخوانند! ...»

شنبه

گرونوفسکی در سالن دانشکده فنی شیراز مصاحبه میکند. جوان‌تر از آنست که در عکسها دیده بودم و پیرتر از آن فکر میکند که بظاهر مینماید، که هنوز جوان است و عقائد پخته و جاافتاده‌ای دارد. بیش از دویست نفر در سالن جمعند و بنظر میرسد که از دفاق اول همگی در هوای مخالفت با این اعجوبه هستند، کسی برخاست که از جامعه سوسیالیستی آمده‌اید و سوقات «فردیت» برای ما آورده‌اید و این دو با هم نمیخوانند که از یکطرف ارزش اجتماع را بالاتر از فرد بدانید و از طرف دیگر تا آنجا به «فرد» اهمیت بدهید که استفاده تأترتان را هم منحصر به افراد معدود کنید - و در این حرفها و حرکات رنگی از فاشیسم هست.

قلندر سوسیالیست که جامه‌ی هندی در بر کرده

ساعتی بعد رسماً اعلام شد که ساعت سه بعدازظهر فردا خانم مهین تجدد يك مصاحبه مطبوعاتی درباره نمایش ویس و رامین با کلیه خبرنگاران و نویسندگان شرکت کننده در جشن هنر و سایر علاقمندان در سالن دانشکده فنی ترتیب خواهند داد .

سه‌شنبه

دکتر مرندي آدم جالبی است . سخت مجذوب گروتوفسکی شده و ردپای دیالک تیکه‌گلی را در حرفهای و کارهای جستجو میکند . بقول نو پرداز ها حرفهای مرندي مرا پر میکرد . امشب از پسکو درام بامن سخن میگفت ، یعنی همان نمایشی که با شرکت دیوانه ها راه میندازند و بقول ظریفی باید گفت درمان نمایشی یا نمایش درمانی است . باین شکل که دیوانه هائیکه در عالم دیوانگی خود را یکی از مشاهیر یا مردان بزرگ می‌پندارند بهدایت طبیب معالچ وادار میشوند تا نقش آن مرد بزرگ را ایفاء کنند مثلاً کسیکه خود را هیتلر میدانند ساعتی در رل هیتلر فرو میرود آزادش میگذارند که در مقام هیتلر هر حرفی خواست بزند و هر کاری خواست بکند ، و همه تصورات خود را در حضور طبیب نمایش بدهد . و قصد طبیب اینستکه با اینکار مریض را به « اشتباه » خود واقف کند یعنی به او نشان بدهد که واقعا هیتلر نیست والبته با تدابیری و لطایف‌الحیلی- و در اینکار حقیقتی است . حقیقتی که بسیاری از عقلاء به آن توجه ندارند و شاید هم بهمین دلیل بورطه دیوانگی می‌فیندد . بسیاری کسانی که راه نجات از يك حالت را گریز از آن حالت یا تغییر آن حالت میدانند در حالیکه بعکس ... وقتی در اسارت خوب فرو رفتی آنوقت است که براه نجات رسیده‌ای . وقتی که درجنونت آزاد شدی راه به عقل میری . بیهوده میخواهی تغییر نقش بدهی . راه فرار از نقش اینستکه سراپا همان نقشی بشوی که بر تو تحمیل کرده‌اند . عین تمی که در نمایش کلفت های ژان ژنه ، و بطریفی دیگر در نمایش همیشه شاهزاده گروتوفسکی دیدیم . و در زندگی حقیقی نیز ... دیده‌ایم و می‌بینیم !

پنجشنبه

از شیراز آمدم ولدی‌الورود در مخصصه ترافیک افتادم راننده تاکسی که مرا سوار کرده بود میگفت دیروز پنج دقیقه به ساعت یازده در میدان مختاری زنی را سوار کردم . میگفت ساعت یازده مرا به سینما کسری برسان . کار از مشاخره به مجادله و بعد به کلاتری رسید .

بقیه در صفحه ۵۳

و قیافه دکتر بقائی را در ذهن تداعی میکند بجواب درآمد بزبان فرانسه ، و با لهجه‌ای نامانوس ولی بدون تمجج ، و قاطع و محکم که : من فاشیست نیستم و از ملتی هستم که با فاشیسم مبارزه کرده ، جوامع فاشیستی کار خود را با توده مردم شروع میکنند کما اینکه هیتلر و موسولینی چنین کردند . آنها از فرد میترسیدند و بهمین جهت به افراد حرمت نگذاشتند و نحت عنوان احترام به حقوق توده شخصیت و حقوق فرد را زیر پا گذاشتند و این چیزی است که ما از آن سخت نفرت داریم . و اما درباب تأثیر محدود با تماشاگران معدود ، من از هیولائی با دو هزار دست و دو هزار چشم می- ترسم . عادت ندارم که برای جمع کثیری نمایش بدهم و « حمام جمعیت » بگیرم . اینکار ارزانی آنها که همیشه دنباله رو و تابع جمعیت هستند و پست ترین غرایز مردم را در نمایش های خود ارضاء میکنند .

سؤال دیگری بود که از تأثیر شما فقط ثروتمندان استفاده میکنند و کجای این کار با عقائد شما میخواند و گروتوفسکی پاسخ گفت که باید چیزی داد تا چیزی گرفت . این ممکن نیست که ما بدون اینکه مایه‌ای بگذاریم دستمایه‌ای کسب کنیم . اگر برای دیدن يك تأثیر مورد علاقه‌مان پولی بیشتر از آنچه برای نیاز های مضحک و حقیر زندگی می‌پردازیم ندهیم خودمان را گول زده‌ایم وادای هنر دوستی در آورده‌ایم . موقعیکه من (گروتوفسکی) دانشجو بودم برای اینکه تأثیر مورد علاقه‌ام را به بینم مخارج یکفته‌ام را کنار بگذارم تا توانستم يك بلیط بخرم . و حرفهای دیگر ، و طنز های تلخ تر و هشیار کننده تر - و رسید به آنجا که بعداز ختم صحبت هایش حضار کف جانانه‌ای زدند و جماعتی که در آغاز سخت مستعد تحقیرش بودند در پایان ستایش کتان بدرقه‌اش کردند .

یکشنبه

خانم تجدد نویسنده نمایشنامه ویس و رامین اگر تظاهر به عدم رضایت از مطبوعات نکنند کار سنگین‌تر و معقول‌تری است همچنانکه اظهار رغبت و تلاف به مجلات سنگین ووزین نیز در همین حد ناسنجیده و حساب نشده است .

دیدیم که ساعتی سخت با یکی دو تن از نویسندگان برسر ایرادی که بر نمایش او داشتند سرو شاخ شده بودند و کار از مباحثه گاه به مشاخره میکشید . موقع خروج از مهمانسرا خیلی خودمانی و خیلی محرمانه بمن گفتند که من جز با مجله نگین با هیچ مجله و روزنامه‌ای مصاحبه نمیکنم . قرار بگذار و به صحبت به‌نشینیم . مهرش را سپاس گفتم و بر دیده منت نهادم .

بقلم : دکتر حسین وحیدی

فاضل معاصر !

فاضل معاصر در خیابان نادری قدم میزند. مقصد او معلوم است - یکی از کافه های وسط نادری که در آنجا چند فاضل معاصر دیگر بانتظار نشسته اند. فاضل معاصر جلو ویتترین کتابفروشی میایستد ، با تبختری و باد زیر غبغبی که خاص اوست کتابهای پشت ویتترین را نگاه میکند و بعد وارد کتابفروشی میشود و کتابی میخرد. این کتاب باب طبع اوست چون اسم قلنبه و دهان پر کنی دارد و اسم نویسنده خارجی آن از اسم خود کتاب قلنبه تر است و از همه بالاتر امروز اسم او را همه فضلی معاصر میدانند و چند نمایشنامه او را دیده اند. تمام هوش و حواس فاضل معاصر متوجه همین است - کتابهایی با اسم هائی قلنبه و نویسندگانی با اسمهایی قلنبه تر. البته فاضل معاصر کاری با محتوا و داخل کتاب ندارد ، چون باین کار نه نیازی دارد و نه گزاشی و نه حال و حوصله ای و اگر به فاضل معاصر برنخورد و نه مایه ای و نه فهمی و سواد. ولی فاضل معاصر هرگز از این کتابها غافل نیست. آخر این نویسندگان غربی هم واقعا در انتخاب عنوان واسم کتاب محشر میکنند. بعضی نویسندگان وطنی که اسم کتابهایشان چون : رخساره ، دختر دریا ، دل داده ، آرزو سایه ، غروب کوهستان و مثل محتوای کتابشان آبکی است نویسنده غربی اسمی روی کتابش میگذارد که آب از لب و لوجه فاضل معاصر روان میکند. واه ! که اسم این کتاب ها چقدر با ایهت و چقدر گرا و مسحور کننده است : «مائه های زمینی» ، « چشم براه گودو » ، « کلمات » ، « مرگ و سیزیف » ، « مرد پیر و

دریا » ، بیچاره فاضل معاصر حق دارد که فقط بیاد گرفتن اسم این کتابها اکتفا کند و بداخل آنها کاری نداشته باشد. آیا برای فاضل معاصر همین قدر کافی نیست که وقتی در کافه روشنفکران در کنار فضلی معاصر دیگر می نشیند دهان باز کند و با قیافه متفکر و لحنی بی اعتنا و با هیمنه بگوید : «ولی ژید درمائه های زمینی...» «بکت در چشم براه گودو...» و دهان فضلی دیگر را از حسرت و تحسین باز کند. دیگر چه لزومی دارد فاضل معاصر خودش را بکشد و سالها جان بکند و ژید و بکت را بشناسد. دانستن همان عنوان پر ایهت «مائه های زمینی» و «در انتظار گودو» برای هفت پشت او و سایر فضلی معاصر نظیر خودش کافی است.

و اما فاضل معاصر و درس و بحث و مدرسه و دانشکده و معلم و استاد ؟ این دیگر خیلی بی انصافی است. آیا رواست مقام فاضل معاصر را آنقدر پائین بیاوریم که او را روی صندلی مدرسه و دانشکده بنشانیم و بمحضر معلم و استاد بکشانیمش. آیا برای نابغه خود ساخته و هنرمند و هنر شناس بی مثل و مانندی چون او توقع شاگردی داشتن جسارت بساحت نبوغ و هنر نیست. مگر هزار ها نویسنده و شاعر و هنرمند نابغه ای چون او مکتب و مدرسه دیده اند که او ببیند. علاوه بر این مگر نه اینست که فاضل معاصر ریشش را نمی تراشد و سلمانی نمیرود و با حمام و ناخن گیر و لباسشویی جنای شکسته است ، مگر همین ها کافی نیست که از یک آدم عاصی یک نویسنده بزرگو یک هنرمند نابغه بیافریند ؟ البته باید تصدیق

کرد که در بین سپاه فاضلان معاصر همه این چنین نیستند ، برخی از فضلی معاصر درسی و بحثی دیده اند و عنوانکی دارند ولی اینان چون از اول عرق فاضل مآبی داشته اند و در ثانی رگ خواب جامعه نیز دستشان بوده است در رسیدن از همان گمرک مهرآباد ندای فضل در داده اند و بنوعی ترین وسیله ها که سخن گفتن بزبان پریان جنگل و کوه نشینان هیمالیا و قبائل مائو مائو باشد ، دست برده اند و اینک بعنوان قافله سالار فضل هر جا روند قدری بنند و بر صدر نشینند. همه فضلا بخصوص این دسته از معجزه عکس غافل نیستند و میدانند که دیدن عکس نیمرخ سیگار بدهان ، موژولیده و سر بیائین و بجیب فکرت فرو رفته ، بی اعتنا و لبخند بکائنات زده ، پشت بدوربین ایستاده و روبرگردانده چه شور و ولوله ای در دل دختران جوان بپا میکند روز و هفته ای نیست که از این عکسها نیندازند و زیب صفحه ها نکنند. این دسته از فاضلان معاصر را میتوان از موفق ترین آنها دانست. چون هم عنوان دارند و هم به خارجه پا نهاده اند هم شاعرند و هم شعر شناس و هم تا بخواهی اسم شاعر و اسم کتاب به حافظه سپرده اند و هم تا بخواهی حرفهای قلنبه میدانند و هم در فحش به حشرات الارض که همان مردم عادی و معمولی باشند زبردست و استادند.

و اما دسته دیگر از فضلی معاصر را باید نام برد که علاوه بر فضل و هنر که بعد کمال دارا هستند ماشاءاله و صد ماشاءاله انقلابی هم هستند. ورد زبان این حضرات «نئوکلنیالیسم» و «نئو امپریالیسم» است. قبله آمال و پیشوا و مرشد و امام آنها حضرت «تروتسکی» است. واه چه اسم سنگین و گیرائی ! تروتسکی در کتاب خودش میگوید :

« هر پدیده نوینی را میبایست

دکتر کاظم ودیعی

خلاصه از: بهار ایران

خاطرات سفر باروپا و امریکا (۵)

نیویورک، شهری با بناهای بلورین

از همین جا آمده: آسمانخراش ها . که کلاهم در نگاه بآنها نیفتاد چون کلاه بر سر نداشتم .

موقع و موضع جغرافیائی نیویورک افق بازی را ارائه میدهد این افق را تنها مد دریا و گاهی آسمانخراشها می-بندند . تقلیدی که ما در منطقه پایکوهی البرز برای ساختن بعض بیلدینگ ها در تهران کرده-ایم تقلیدیست بس نابجا از همین آسمان خراشهای نیویورک و در خور دلالات کالاهائی که در اینجا ساخته میشود . . . انک نیویورک را بر خیابان شاه و اسلامبول و غیره زدن یعنی که اقتصاد دلالی را افتخار دادن و فراموش نمیکیم که در درون یکی از همان بناهای تقلیدی چهره موفق اقتصاد ایران پیدا شد و چندی بعد سر از زندان درآورد .

نیویورک به لحاظی قرینه هونک کنگ در قاره جدید است و در این سر دنیا . هرچه می-بینی دفتر است و تجارتخانه و یا یک نمایندگی و همه در مقیاس جهانی بکار مشغولاند . شما امریکا را میشناسید. نیویورک بزرگترین بندر آنست .

توی هر سوراخی سر میکنم و قدم زنان بکاخ سازمان ملل میرسم که یخ میکنم وقتی آنرا با کاخ سازمان ملل در ژنو مقایسه میکنم . اساسا همه چیز در یک شهر تاجر و بندری رنگ دکان و انبار دارد و اینهم یک دکان دیگر. شیشه و شیشه و تیرآهن ، جلف و دور از شان ملل متحد . در داخل کاخ در راهروها که میروی هیچ احساسی از وقار و تعمق بتو دست نمیدهد درست عکس حالتی که در کاخ سازمان ملل در ژنو داری . غصه ام میگیرد که

طور شده باید اول آنرا بلعید و سپس نشخوارش کرد .

نیویورک یک بندر است با تمام خصوصیات همه بندر جهان نوعی رکوسموپولیتیزم افراطی و در همان دوپست متر اول ولگردی درمیابی که شهرت تاجر و سر بتو دارد تاجر تابلو را بیرون میزند و جنس را در انبار نهان میکند . اما من دنبال نیویورک دیگری میگردم که بآن میرسم . جنگل رفیع دیوارها و نکند که «والاستریت»

نقاشی «کوبیسم» و «امپرسیونیسم»، فلسفه «هگل» و «کانت» ، آثار «ژان پل سارتر» و «کامو» ، فیلمهای «برگمن» و «آهنگ ها و سمفونیهای غربی چیزی نمیشود گفت که فاضل معاصر همه اینها را فوت است و در همه آنها استاد استادان است . البته فاضل معاصر بمولانا و حافظ و سعدی و خیام و ناصر خسرو و ابوریحان بیرونی چشم عنایتی دارد ولی نه من باب تایید و تحقیق بلکه فقط بخاطر نقد و نقد که پدر این نقد علیه ماعلیه بسوزد که اگر تو از همه چیز هائی که گفتیم و بر شمرديم هیچ بهره و نصیبي نداشته باشی فقط کافی است یکماه حمام و سلمانی نروی و ناخن را نگیری و اعلام کنی که من «منتقدم» و کارم نقدشعرو هنر است اگر اینکار را بکنی دیگر کارو بارت سکه است و از ناف کافه های نادری و شبهای شعر یگراست بچرگه فضیلاي معاصر می-پیوندي و عکس-نیمرخ سیکار بدهان ، سر بجیب فکرت فرو برده و به کائنات خنده زده ات شب و روز زیب صفحه ها میگرد .

نقشه شهر را میگیرم . بکک دفتر راهنما هتل قبلا نگهداری شده ام را بعلت گرانی عوض میکنم . میروم باطاق هتلی به ۱۲ دلار در روز که بقول مردك هتلچی تلویزیون دارد و بعدا دیدیم چه برنامه های مزخرفی و آگهی های تجارتی پیسی و غیره کپی های اول آگهی های تلویزیون خودمان است .

خود را تر و تازه و چمدان را سبك میکنم و رو می-نهم/پشهریکه هر

از قالب پدیده کهن ردیابی کرد . واه ! واه ! بچه ها غلاف کنید . دور شوید ، کور شوید . شنیدید فاضل معاصر انقلابی چه گفت ؟ تروتسکی تروتسکی ، ولی فاضل معاصر انقلابی با افاده و ناز و ژستی که روی کوه بگذاری آنرا بلرزه در میآورد درعین انقلابی بودن و دانستن مفاهیم طبقه و قشر و «پرولتاریا» و «بورژوازی» و چشم و دلش بدتبال میز پدر سوخته اداره و گریدورته-است و حاضر است نئو کنلیالیزم بر تمام جهان سیطره پیدا کند و نئوامپریالیسم تا کره ماه و زهره دامن بکشاند و او از میز فکسنی و بی اعتبار امروزی یک گام بالاتر بردارد و باطاق ته گریدور که یک سرگرتامانی در اطاق بفلو یک مستخدم تر و تمیز در کنار درش ایستاده نزول اجلال کند . اینجاست که دیگر فاضل معاصر حتی محبوب دلبدش تروتسکی را هم فراموش میکند و حاضر است بخاطر آن میز و سگرت و مستخدم دشنه انتقام را تا دسته در سینه تروتسکی فرو کند . دیگر در باره فاضل معاصر و

قریب دو هفته باید باینجا آمد و رفت کنم. حکم يك رادیوسیتی مجلل و وسیع را دارد. ساعتی این پله و آن پله. این اتاق و آن اطاق و میروم به رستوران خاص نمایندگان. ساندویچ، نان و پنیر و مختصر ژامینی را با يك شیر قهوه میخورم و موزی بدنالش و برنامه‌ای در ذهنم برای روزهای بعد میریزم.

در بازگشت باز هم بهمه درهای بازسرمیزنم. گاهی هم دستی برجیها میبرم تا مطمئن شوم هنوز پول و اوراقم را نرده‌اند. عجب مرا از دزدان و دزدیهای نیویورک در تهران ترسانند. گفتند حتی به هتل و اطاق خودت هم اعتماد مکن که هرکه دارد امانتسی موجود ... و من هرگز حاضر نیستم در سفر برای این امور وقت تلف کنم. شب در میرسد و بسیار آرام که زمین هموار است و هوا سیماب مهی روشن دارد. زهر روز هنوز کاملاً نریخته. اتومبیل پلیس آژیرکشان می‌رود صدائی که در فیلم‌های امریکائی زیاد شنیده‌ام. صدائی که همه را متوقف میکند و لابد قتلی و سرقتی و تصادفی و جانی و غیره.

نیویورک بهنگام شب چهل چراغی است بسقف زمین کوبیده تا اتاق آسمان را روشن کند. چه زیباست نورهای آسمانخراش‌هایی که دیواری جز شیشه ندارند.

مصالح ساختمانسی غالب معهدا آجر است و بنای آجری مناسب‌ترین بنای منطقه از لحاظ جغرافیائی است. با آن خاکی که دارد و سنک و چوبی که ندارد. آیا يك بندر مغرور که تجارت جهان را در دست می‌گیرد از هر جا هر چه بخواهد و بهر قیمت که باشد وارث می‌کند. اسیر مصالح محلی نبود؟ بهمین دلیل بناهایی را میبینی که آجر در آنها نقش ندارد. و حتی بناهایی از سنک سیلیس و مرمر.

نیویورک مرکز شهرست با بناهای

بلورین و رفیع گوئی عمل فرسایش انسانی بحد اعلای تبلور و کریستالیزاسیون رسیده. هر بنا مخصوصاً وقتی زاویه هایش قائمه باشد که اکثراً چنین است - ستون بلورست بلحاظ شیشه و نور و شکل هندسی‌اش و به کاسه‌ها و شاخه‌های نبات قدیمی شیراز میماند که یادشان بخیر. - تبلور واقعی ثروت و قدرت تجاری.

هرچه هست انسانی نیست. اما تجاری و صنعتی است. و باید که چنین باشد. اساس بناها براینستکه هر فضای داخلی را بتوان در هر آن بهر شکل درآورد و تغییر نقش داد. امروز تو نماینده فاسیت هستی و فردا مرکز فروش آی. بی. ام و روز دیگر موز میفروشی. دفتر و من تبع تو نباید سنت‌گرا باشد. اساساً سنت مغایر مصرف شدید باب دل سرمایه‌دار و تاجر است. تاجر خودش سنت دارد اما تولید توده‌ای تراکه اسیر يك نوع صادرات هستی دورت می - اندازد تو باید هر روز مصرف تازه خلق کنی. و در مردم عادت بآن را ایجاد کنی. يك پودر رختشوئی را با ده نوع آگهی بعنوان ده نوع کالا که یکی کامل‌تر از دیگری و بعد از آن مثلاً بازار می‌آید بفروشی اگر کار پودر بمانع برخورد مهم نیست برو سراغ تیرآهن یا آدامس و اینها تخصص نمیخواهد روحیه میخواهد.

زن جوانی را در يك مغازه بزرگ مخصوص فروش لوازم نقاشی میبینم. حداقل دو هزار رقم کالا در این مغازه برای نقاشی وجود دارد. کافی است نمایندگی یکی از آنها را برای جوامع درحال رشد بگیری و فروش آنرا به کانون فاکوبا که نماینده‌اش اخیراً راه صلح را به نیکسون نشان داد مقاطعه دهی تا بارت بسته شود. زن جوان لنگ است و چوب زیر بغل دارد. بصورت زیباست اما پاهائی پس چاق دارد.

بحال او رحم میبرم. و ناگهان بحرکت می‌آید و جلوی من می‌رود. خشمک میزند از کوتاهی دامنش و این مد که اصل بر مد و اجرای غول مصرف است حال اگر هم زشتی‌افزود عیبی ندارد سرخم مصرف سلامت باد. به هتل باز میگردم و نیم‌ساعتی خسته و کوفته چرت میزنم و برنامه تلویزیون را تماشا میکنم. شب قبل در لندن هم‌اش کج بود این قبیل وحشیگریها که دیگر مردم را ورزش سرگرم نمیکند و باید رسماً نمایش تمرینی جنایت را داد و سادیس را افزود. امشب هم‌اش تبلیغ تجاری است.

تلفنی میزنم به آستین مثل آب خوردن طرف را می‌بام برادرم «احمد» است صدایش را بعد از سه سال می‌شنوم. تصمیم میگیرم این دوسه روز قبل از کنفرانس را که قرار بود در پاریس با پروفیسور دروش باشم بروم آستین هم برادرم را به‌بینم هم اگر قسمت شد پایگاه هوستن و دالاس و غیره که تکراس را به‌رحال باید دید و گرنه زیارت امریکا قبول نیست.

ظرف یکساعت همه چیز روبراه و من عازم واشنگتن - سنت آنتونی دالاس - آستین میشوم. هیچ جا پیاده نمیشوم قرار است ساعت ۶:۵۰ الی ۷ صبح بآستین برسم. و اینک بین واشنگتن و سنت آنتونی در پروازم. ساعت ۳ بعد از نیمه شب و در این هواپیما جت بوئینگ ۷۰۷ تنها ده تن سفر میکنند. چه میگوید شرکت هما که بارها مرا در تبریز کاشته چون عدد مسافرش به حد نصاب نمی‌رسیده و برنامه را میرانده است.

درون هواپیما تنها چراغ بالای سر من میسوزد و سوزی سمت چپم را سرد داشته زیر پایم تاریکی و شب و شعله موتور جت و تگ و توئی چراغ که کور سوی زنان زندگی آدمها را نشانه‌اند.

ناتمام

از میان نامه‌ها

بلای جان زنان و دختران مردم

وقتی در این مورد با یکی از دوستانم صحبت میکردم - عقیده داشت که اگر اقدامات بسیار شدید و جدی در این مورد بعمل نیاید بزودی باید شاهد صحنه‌های بدتر و احتمالا جنایت‌بار بشویم.

باید بکلیه جوانانیکه بنحوی باعث مزاحمت زنان و دختران عابر میشوند گوشزد نمایند که چنانچه در حال ارتکاب این عمل بسیار زشت که باعث نفرت مردم از اجتماع میشود دستگیر شوند بشدت مجازات خواهند شد.

بدبختانه عده موتورسوارانی که این عمل زشت را مرتکب میشوند - و بیشتر جوان و کم سال هستند - این روزها بحدی زیاد شده که قابل تصور نیست. کافست چند مامور پلیس را با لباس شخصی در چند نقطه از شهر بگمارند تا عده زیادی از این انسان‌نماها را دستگیر و مجازات نمایند. (ف)

چند روز قبل خانم دکتری میگفت در کوچه‌ای هنگام عبور با دوچرخه‌سواری روبرو میشود که وقت عبور از کنارش سیلی محکمی بصورت این خانم محترم زده و فرار میکند. چندی قبل نیز یکی از دوستان در میدان شاه متوجه میشود که خانم توریستی در حال عکس‌برداری است - ناگهان موتور سواری از راه میرسد و چنان مشت محکمی به پشت دخترک میزند که چند متر بجلو پرتاب میشود و بهر حال حق مهمانداری را که روزی ما ایرانیها بداشتن آن شهر جهانی بودیم بخوبی ادا میکند.

این فقط دو مورد بود که برای نمونه نوشتم - اما باور بفرمائید روزی نیست که صدها دوچرخه‌سوار و موتور سیکلت‌سوار بنحوی مزاحمت زن‌ها و دختران مردم را فراهم نسازند.

چند سال قبل مقاله‌ای به نام «بلای دوچرخه» در یکی از جراید محلی بچاپ رسید که نویسنده دودل‌فراوانی از بیفکری و بی‌بندوباری دوچرخه سواران شهرما داشت. از این که چگونه از چراغ قرمز سرچهار راه عبور میکنند - از کوچه‌های فرعی ناگهان و مثل اجل معلق جلوی رانندگان بیچاره ظاهر میشوند - و یا در خیابان‌ها بدون توجه و دادن علامت جلوی رانندگان می‌پیچند ... و بالاخره روزی نیست که حوادث نامطلوبی پیش‌آمد نکند و در نتیجه خانواده‌هایی عزادار نشوند... تا آروز خبری از مزاحمت‌های جدید و مدرن دوچرخه‌سواران و موتورسیکلت سواران شهر ما نبود - ولی این روزها بهتر است از خانمها و دخترهائی که به کوچه و خیابان میروند بپرسید که در یکساعت راه‌پیمائی با چند جور آدم رنگارنگ روبرو میشوند.

دشواری خرید سفته برای مردم

توضیحا اینکه ، دستفروشان و سیکاربهای تجریش هم راضی بخرید و فروش سفته نیستند چون میگویند صرف نمیکند پس از يك روز معطلی برای هر سفته يك ریال سود ببریم. بانکها همه متق‌القول هستند که چون دارائی سودی برای فروش سفته نمیدهد ، ما نمی فروشیم . و انتظار دارم در جریده شریفه توضیحی بمقامات مسئول بدهید که برای رضای خدا قدری هم در فکر کار های مردم باشند . آخر در هر کاری هم نباید فقط منتظر سود مادی باشیم .

از سه روز ناچار يك روز صبح تهران آمدم . بانك ملی شعبه ۴ آبان و پیچ شمیران هم نداشت ناچار بشعبه سعدی رفتم ، متاسفانه آنجا هم نبود . گفتند باید از دارائی تهیه کنم ساعت ۸ صبح به دارائی مرکز خیابان ناصرخسرو رفتم گفتند مسئول مربوط برای خرید سفته رفته و ساعت ۱۰ بیائید ساعت ۱۰:۵۰ مراجعه کردم و پس از سه ربع معطلی در صف موفق گشتم ده قطعه سفته را پس از خرج چهار تومان کرایه و نصف روز معطلی تهیه کنم .

آقای مهدی قاسمیان ساکن تجریش - دوچرخه سازی اول نیاوران طی نامه‌ای مینویسد :

چند روز قبل برای تهیه چند قطعه سفته چهار ریالی به بانك ملی مراجعه کردم پیدا نشد ، بکلیه شعبات بانك ملی که در اطراف شمیران است هم مراجعه کردم نبود .

خلاصه آنکه در ۲۷ شعبه بانکهای مختلف که در حدود دو میدان تجریش قرار دارد سفته مورد احتیاج نبود . به دارائی تجریش مراجعه کردم ، گفتند که ما به بانك میفروشیم . پس

از یادداشتهای مرحوم مشاورالملک انصاری

هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس صلح ورسای

در این یادداشتها بطور اجمال جریان مسافرت هیئت اعزامی ایران به کنفرانس صلح ورسای و مشکلاتی را که هیئت با آن روبرو بوده حکایت شده است .
این یادداشتها یکی به صورت یادداشتهای روزانه تهیه شده و یکی هم شرح اقدامات و ملاقاتها و تلگرافاتی است که بین هیئت و وثوق الدوله تعاطی پیدا کرده است و چون حاوی مطالب مهم و جالبی است لذا بدرج آن مبادرت میورزیم .

خارجہ است آمده از طرف وزیر خارجہ تبریک ورود گفته، تاسف وزیر خارجہ را ازاینکہ بواسطہ کثرت مشغلہ نتوانستہ اند از من پذیرائی نمایند اظهار داشت و ضمناً خاطر نشان نمود کہ ہر مطلبی باشد باو گفته شود وعدہ مساعد داد من از تاخیر ملاقات وزیر خارجہ اظهار تاسف و میل خود را بہ ملاقات سریع وزیر خارجہ بیان کردہ گفتم مقاصد دولت ایران کہ بہ ممتازالسلطنہ تلگراف شدہ بود لابد برطبق دستورالعملی کہ داشتہ اند بہ دولت جمہوری فرانسہ ابلاغ کردہ و امیدواری ایران را بہ مساعدت دولت فرانسہ خاطر نشان کردہ اند . حالا ہم منظور دیگری نیست و فعلاً دقت شما را بہ مادہ اول تقاضای ایران راجع بہ شراکت در کنفرانس جلب مینمایم کہ دولت ایران پیشآمدہائی داشتہ کہ نمیتواند خود را در روال سایر دول قرار بدهد . موسیو گوت جواب داد عضویت دول بی طرف در کنفرانس کہ شرایط دول متخاصمہ را ترتیب میدہد ممکن نیست . لوکرامبورک ہم وضعش شبیبہ ایران بود و در کنفرانس عضویت ندارد از دول بی طرف گویا دانمارک عضویت دارد آنہم بواسطہ ادعائہائی است کہ برعلیہ دولت آلمان دارد من گفتم دولت ایران ہم برضد عثمانیہا دعای دارد . موسیو گوت اصرار کرد کہ مطالب ایران ہر چہ زودتر ضمن لوائیجش مرتب و بہ توسط وزارت خارجہ بہ شانسری کنفرانس دادہ شود و ضمناً اظهار داشت کہ تمام میسیونہا برای نگارش لوائیج خود بہ ژورنیستہا و حقوقدانہا مراجعہ و استمداد مینمایند شما ہم خوب است ہمین کار را

روز پنجشنبہ بیست و سوم ژانویہ تقریباً سہ ساعت قبل از ظہر وارد پاریس شدیم . جناب ممتازالسلطنہ وزیر مختار و اجزاء سفارت در گار استقبال کردہ بہ اتفاق بہ ماکماہون پالاس کہ قبلاً تہیہ منزل کردہ بودند آمدیم و ورود را بہ تہران تلگراف کردیم .

روز جمعہ بیست و چہارم ژانویہ مشغول ترتیب اطاق دفتر شدہ شروع بکار کردیم و از ممتازالسلطنہ خواستہ شدکہ از وزیر خارجہ فرانسہ وقت ملاقات بخواہند معلوم است کار میسیون مشورت در رویہ ترتیب لوائیج و انشاء لوائیج مزبورہ است کہ مواد تقاضاہای ہشت گانہ ایران بطوری کہ بہتر پسند آید نگاشتہ و برای کنفرانس حاضر شود . امروز ساعت دہ صبح از آقای ممتازالسلطنہ بازدید نمودم .

روز یکشنبہ بیست و ششم ژانویہ آقای ممتازالسلطنہ اطلاع دادند کہ از وزارت خارجہ اطلاع دادہ اند کہ وزیر خارجہ چون تمام روز صبح و عصر گرفتار مجالس مقدمات صلح است نمیتواند وزیر خارجہ ایران را باین زودی بپذیرد و ملاقات موکول خواہد شد باینکہ قدری موسیق پیشون فراغت حاصل نمایند معلوم است چون تاخیر پذیرائی از طرف موسیو پیشون مانع بود کہ بدیدن های دیگر کہ لازم بود اقدام شود بہ وزیر مختار گفتہ شد مجدداً اقدام نماید امروز تلگرافی مشتمل بر اوضاع سیاسی قفقاز و عثمانی و بعضی مطالب دیگر بہ تہران مخابرہ شد .

روز دوشنبہ بیست و ہفتم موسیو گوت کہ دارای رتبہ وزیر مختاری درجہ اول و رئیس ادارہ شرق وزارت

کنفرانس تهیه شده بود باو داده شد تا اصلاحاتی را که بر طبق حقوق بین الملل لازم بداند کرده اعاده بدهد تا طبع شود امروز آقای میرزا حسین خان (علاء) بنا است مستر کالدون وزیر مختار امریکا را ملاقات نمایند .

روز پنجشنبه سی ام ژانویه به تهران تلگراف شد منتظر دستورالعمل مجدد هستم زیرا جریان امور در کنفرانس خیلی سریع است میترسم وقت فوت بشود همان شب ممتازالسلطنه تلفن کردند از وزارت خارجه اطلاع میدهند که موسیو پیشون وزیر خارجه ایران را روز یکشنبه خواهند پذیرفت و ساعت را بعدا اطلاع میدهند موسیو کالدول را با خانمش فردا جمعه برای نهار دعوت کردم .

روز جمعه سی و یکم با موسیو کالدون و خانمش نهار صرف شد بعد از نهار با موسیو کالدون در کارها مذاکره شده وعده داد که از امریکائیه تحقیق نماید که در کارهای ایران چه عقیده دارند و چه خیال دارند بکنند . وزیر مختار اطلاع داد که فردا شنبه وزیر خارجه پنج بعد از ظهر از من پذیرائی خواهند کرد .

روز شنبه اول فوریه پنج بعد از ظهر که قرار بود بدیدن وزیر خارجه رفتم موسیو پیشون از اینکه ملاقات تاخیر افتاده عذرخواهی کردند من بعد از تشکر از مساعدتهائی که مامورین فرانسه در راه کرده بودند به ایشان گفتم از اصراری که در ملاقات ایشان ابراز کردم معذرت میخواهم ولی بعد از طی مسافت خیلی دور هرکس برای دادخواهی از دولت بیاید و به حس حقگذاری متوسل شود در این اصرار معفو است وزیر خارجه وعده همراهی در مقاصد ایران داده گفتند لوایحی که برای مقاصد ایران لازم است زودتر تهیه و به شانسری کنفرانس داده شود و از دوستی فرانسه و محبت شخصی خودشان نسبت بایران مذاکرات کرده اطمینانات دادند از بالشویکها سؤال کردند که در ایران احساسات بالشویکی وجود دارد یا خیر جواب دادم خیر از این مسئله وزیر خارجه خیلی اظهار خوشوقتی نمودند در ساعت شش بعد از ظهر قرار بود با موسیو هربت که یکی از روزنامه نگاران معروف است در سفارت ملاقات نمایم به آنجا رفته از ایشان ملاقات و قرار شد بر طبق مذاکراتی که قبلا با آقایان ذکاءالملک و میرزا حسین خان کرده بود مقالاتی حاضر و نزدیک موقمی که مسئله ایران در کنفرانس مطرح میشود منتشر نماید و مرا برای روز چهارشنبه به شام دعوت کرد که مرا با بعضی اشخاص منتفذ آشنا کند .

روز یکشنبه دوم فوریه آقای وزیر مختار اطلاع دادند رئیس جمهوری موسیو پوان کاره روز چهارشنبه از من پذیرائی خواهند کرد به تهران تلگراف کردم و راپرت

بکنید که لوایح شما اساسی درست باشدو چون موسیو پرینی در حقوق بین المللی کامل نیست خوب است حقوقدانی را در نظر بگیرید . ممتازالسلطنه که حاضر بود اسم چند نفر حقوقدان را ذکر و دراین باب مذاکرات شد تا بالاخره تصمیم کردند که به موسیو ادوارد کلونه مراجعه شود . در موقعی که گوت خداحافظی میکرد باز باو گفتم مایلیم هرچه زودتر وزیر خارجه را ملاقات نمایم و از اینکه وزیر خارجه به ایشان ماموریت داده بودند مرا ملاقات نماید اظهار امتنان کردم .

روز سهشنبه بیست و هشتم موسیو پرینی را که یکدفعه دیگر هم برای تسریع ملاقات وزیر خارجه نزد موسیو گوت فرستاده بودم سپردم که رفته موسیو گوت را ملاقات کرده از طرف خود بگوید تا وزیر خارجه ایران وزیر خارجه فرانسه را ملاقات نکند نمیتواند اشخاص دیگر را که ملاقات آنها لازم است دیدن کند بهتر است هرچه زودتر نظر موسیو پیشون را باین نکته جلب کند ممتازالسلطنه هم که بدیدن من آمد به ایشان گفتم این پیشآمد ایدا صحیح نیست و منتظر نبودم ملاقات من با وزیر خارجه اینقدر به تعویق بیافتد ممتازالسلطنه گفت امروز قبل از آمدن اینجا مطلب را به وزیر خارجه در طی رقعہ دوستانه نوشتم . وزیر مختار امریکا مقیم تهران که تا اسلامبول باهم بودیم و قبل از میسیون به طرف ایتالی حرکت کرده بود امروز وارد پاریس شد معلوم است ورود او به ملاحظه اینکه بلکه از وجودش بتوان استفاده کرد خیلی اسباب مسرت شد اعضاء میسیون همه روزه طرف صبح و بعضی روزها طرف عصر هم مشغول تهیه لوایح هستند و ضمنا با بعضی اشخاص که در روزنامهجات دست دارند ملاقاتها میکنند و زمینه را حاضر میسازند که مقارن اینکه مسائل ایران مطرح گردد مقالاتی در روزنامهها بنویسند .

روز چهارشنبه بیست و نهم صبح موسیو پرینی شرح ملاقات خود را با موسیو گوت بیان نمود که موسیو پیشون فقط بواسطه کثرت مشغله نتوانسته فلانی را بپذیرد اینهم که مرا نزد ایشان فرستاده و اینکار تا حالا ایدا سابقه نداشته برای عذرخواهی از تاخیر ملاقات بوده یقین دارم همین دو روزه همینکه وزیر خارجه وقتی پیدا کند فلانی را ملاقات خواهند کرد . تلگراف رمزی از رئیس الوزراء از تهران رسید باین مضمون که در باب استخدام مستخدمین و مواد هشتگانه تقاضاهای ایران ایدا اقدامی نکنید تا دستورالعمل مجدد برسد . بدیهی است وصول این تلگراف اقدامات میسیون را فلج میکند و متحیرم چه باید کرد پنج بعد از ظهر در سفارت با موسیو کلونه ملاقات کردیم لایحه ای که درباب عضویت ایران در

از : باستانی پاریزی

گلریزان !

یاد آنشب که صبا در ره ما گل می‌ریخت
 بر سر ما ز در و بام و هوا گل می‌ریخت
 سر به دامن منت بود و زشاخ گل سرخ
 بر رخ چون گلت ، آهسته صبا گل می‌ریخت
 خاطرت هست که آنشب همه شب نادم صبح ؟
 گل جدا ، شاخه جدا ، باد جدا ، گل می‌ریخت
 نسترن خم شده ، لعل تو نوازش می داد
 خضر گوئی ، به لب آب بقا ، گل می‌ریخت
 زلف تو غرقه به گل بود و هر آنگاه که من
 می‌زدم دست بدان زلف دوتا گل می‌ریخت
 توبه مه خیره چو خوبان بهشتی و صبا
 چون عروس چمنت ، بر سر و پا گل می‌ریخت
 گیتی آنشب دگر از شادی ما شاد نبود
 راستی تا سحر از شاخ ، چرا گل می‌ریخت ؟
 شادی عشرت ما باغ گل افشان شده بود
 که به پای توو من ، از همه جا گل می‌ریخت

هم خیلی برای ایران دلسوز و خوش عقیده دیدم . امروز کاپیتان مریل به دیدن من آمده میگفت در کمیسیون امریکا راجع به ایران عضویت دارد و اظهار همراهی میکرد من بواسطه سابقه او در ایران اگر چه او را به کمک با مقاصد ایران تشویق کردم ولی باکمال احتیاط صحبت میداشتم .

روز پنجشنبه ششم فوریه موسیو کالدون با خانمش به شام منزل ما دعوت داشتند چندان خبر تازه نداشت و از لزوم ملاقات با رجال امریکا صحبت میکرد و زمینه برای امتحان مریل تهیه میکرد .

روز جمعه هفتم فوریه آقایان اعضاء کمیسیون مشغول تهیه و اصلاحات لوایح بودند منهم حضور داشتم پنج بعد از ظهر نبیل الدوله شارژدار ایران مقیم آمریکا و خانمش مروج السلطنه به دیدن خانم رئیس جمهوری آمریکا رفتیم خانم رئیس جمهوری خانمی است خیلی خوش محضر و افتاده و ساده خیلی اظهار محبت کرد و مرا در شب یازدهم فوریه که موسیو ویلسون باید به ابرا برود

ملاقات با موسیو پیشون را داده اصرار نمودم که هرچه زودتر تکلیف را معین و میسیون را معطل و بی تکلیف نگذارند .

روز دوشنبه سوم فوریه تمام روز را مشغول تهیه و تصحیح لوایح بودیم نزدیک غروب آقای ذکاءالملک و آقای میرزا حسینخان منزل کلونه رفته لایحه اول را دایر قبول شدن به عضویت کنفرانس از او گرفته که به مطبعه بدهند .

روز سهشنبه چهارم فوریه مشغول تهیه لوایح بودیم ساعت چهار بعد از ظهر موسیو پیشون وزیر خارجه به بازدید آمد و خیلی اظهار دوستی نمود و مجددا در کارهای ایران وعده مساعدت داد .

روز چهارشنبه پنجم فوریه صبح را مشغول کارهای میسیون بودیم ساعت پنج بطوریکه معهود بود به دیدن موسیو پوان کاره رفتیم ممتاز السلطنه همراه بود رئیس جمهور در مدخل اطاق پذیرفت به همه جا نشان داده نشستیم نسبت به ایران خیلی اظهار مساعدت کردند من از امیدواری ایران بحق گذاری فرانسه صحبت داشتم پرزیدان گفتند میتوانید به همراهی و مساعدت دولت فرانسه اطمینان داشته باشید از بشویکها سؤال کردند در زمینه مذاکراتی که به موسیو پیشون کرده بودم بایشان هم جواب دادم از آنجا بسفارت رفتیم که با شریف پاشا ملاقات شود در اسلامبول که بودم بطوریکه در بدو ورود به پاریس به تهران تلگراف کردم با مصطفی پاشا و شیخ عبدالقادر معروف مذاکره کرده بودم که الحاق کردستان عثمانی را به ایران بخواهند آنها را متقاعد کرده بودم و دستورالعمل داده بودند در پاریس با شریف پاشا ملاقات نمایم که او هم در همین زمینه اقدام کند شریف پاشا از اکراد سلیمانیه است سابقا در سوئد وزیر مختار بوده بعد بسفارت کبری اسپانیا مامور شد ولی قبول نکرد در هر صورت شریف پاشا متقاعد شد که در صورتیکه استقلال کردستان ممکن نشود در تحت سلطنت ایران باشد و ایران به آنها آزادی داخلی بدهد . شب را منزل هربت به شام دعوت داشتیم در ساعت هشت با ممتاز السلطنه و میرزا حسینخان به آنجا رفتیم چند نفر از مدعوین بواسطه کسالت مزاج نیامده بودند حضار مرکب بودند از وزیر بحریه فرانسه خبرنگار تایمز نایب رئیس کمیسیون خارجه پارلمان هریک از ماها با یکی طرح صحبت کرده من با وزیر بحریه خیلی از ایران صحبت داشتیم وزیر بحریه طرفدار ایران و برضد سیاست انگلیس و روس در ایران بود اصرار نداشت ما برای استقلال خود سعی کنیم دولت فرانسه هم از لازمه مساعدت کوتاهی نخواهد کرد . نایب رئیس کمیسیون خارجه پارلمان را

حاصل گردد موجب اختلال کار ایران نشود دیگر اینکه اظهار داشته بودند آمریکا در کارهای دول کوچک بی دخالت نخواهد بود و اگر دولت ایران به آمریکا مراجعه نموده و مستخدمین بخواهند آمریکا مضایقه نخواهد داشت در باب کمک مالی گفته بودند نمیشود قول داد که از خزانه دولت کمک بشود ولی سرمایه داران متفرقه یقینا مساعدت خواهند داشت.

چهار بعد از ظهر مستر پرات که در سالهای سابق وزیر مختار آمریکا در تهران بود با آقای ممتاز السلطنه به دیدن من آمد اظهار میداشت لایحه‌ای که ارفع الدوله نوشته بودند نسخه‌ای از آن را نزد من فرستاده بودند من هم به توسط منشی مخصوص مستر ویلسون به اطلاع مستر ویلسون رساندم خیلی از ایران صحبت شد و خواستار گردید هر مطلبی باشد ممکن است به توسط او به مقامات لازمه ابلاغ شود من هم اظهار امتنان کرده قرار شد یکدیگر را بیشتر ملاقات نمائیم و اگر لازم باشد از او استفاده کنم.

ساعت پنج بعد از ظهر به همراهی علی قلی خان نبیل الدوله از کلنل هاوز که عقیده اش در باره شرق اهمیت دارد ملاقات کردم کلنل هاوز خیلی فعال و طرف مشورت مستر ویلسون است اگر چه بطور صریح بر طبق دستور تهران نمیتوانستم داخل مذاکره بشوم ولی اجمالا از تقاضای ایران در راه تحصیل استقلال سیاسی و اقتصادی بطوریکه لازم بود صحبت کرده ایشان هم اظهار همدردی با ایران نموده گفتم هر مطلبی داشته باشم به ایشان اظهار نمایم.

از منزل کلنل هاوز به دیدن مادام لسنینگ زن وزیر خارجه آمریکا رفتم خیلی اظهار محبت کرد و در آنجا با اشخاصی که در کنفرانس قولشان اهمیت دارد آشنا شدم باندازه‌ای که مقتضی مجلس بود صحبت و بقیه حرفها موکول شد به اینکه در ثانی ملاقات نمائیم. تأثر وتالمی که دارم از این است که تهران دست میسیون را بسته و صریحا نمیتوان اظهاراتی کرد و جدا نمیتوان مقصودی را تعقیب نمود. موسیو پرنی چند روزه به دیدن اقوام خود رفت.

روز یکشنبه نهم فوریه دایر به مذاکرات مستر میزس که سابقا از تهران از سفارت لندن و سفارت پاریس استفسار کرده بودند به تهران تلگراف کرده در تعیین تکلیف میسیون مجددا تاکید کردم.

روز دوشنبه دهم فوریه با ممتاز السلطنه به دیدن موسیو ارلاندو رئیس الوزراء ایتالیا رفتند باب ایران مذاکرات مفصل شد رئیس الوزراء گفتند از حیث تمدن ایران مادر ماست و من لازمه جدیت را خواهم داشت که حقوق ایران

به لژ خود دعوت کرد. در ضمن صحبت به مساعدتی که ایران از موسیو ویلسون امیدوار است اشاره کردم مادام ویلسون اظهار همراهی کرده گفت شوهر مرا همه دوست میدارند و ایرانیها معلوم میشود نسبت باو محبت دارند جواب دادم جای تعجب نیست کسی طالب آزادی و استقلال ملل ضعیفه باشدو طرف میل و ستایش آنها واقع نگردد. از عمارت مادام ویلسون بمنزل آمده با جناب ممتاز السلطنه دیدن موسیو بالفور وزیر خارجه انگلیس رفتم موسیو بالفور شخصی است خوش منظرو خوش صحبت قدری از گزارشات مسافرت و اوضاع قفقازیه صحبت کردیم و صحبت منجر به عملیات قشون روس در ایران و خساراتی که وارد آورده اند گردید. موسیو بالفور خیلی اظهار تعجب و تنفر میکرد مثل اینکه از این فجایع اطلاعی ندارد من گفتم دولت ایران در جبران و ترمیم خساراتی که دیده امیدوار به همراهی و مساعدت دولت انگلیس است جواب دادند دولت انگلیس مایل است که دولت ایران آزاد و قوی باشد و مذاکراتی که فعلا فیما بین سرپرسی کاکس و دولت شما در جریان است بر طبق اطلاعاتی که اخیرا بمن رسیده خیلی امیدبخش است من هم جواب دادم ایران جز آزادی و استقلال خود و دوستی دولت انگلیس چیز دیگری نمیخواهد موسیو بالفور سؤال کردند آیا از تهران خبری دارید جواب دادم چون هنوز در پاریس سانسور برقرار است خبر مستقیمی ندارم جز این نمیتوانستم جواب بدهم و ممکن نبود بگویم من وزیر خارجه هستم و دولت نمیخواهد از جریان امور مسبوق باشم. معلوم است تا چه اندازه این رویه که تهران پیش گرفته بد است و واقعا از اینکه ایرانی بتواند سیاست خود را مرکزیت بدهد یاس حاصل میشود.

روز شنبه هشتم فوریه صبح آقایان ذکاءالملک و میرزا حسین خان به همراهی علی قلی خان نبیل الدوله به دیدن مستر میزس رفتند من هم تلگرافی دایر به مذاکرات موسیو بالفور به آقای رئیس الوزرا را ترتیب داده از رویه‌ای که اتخاذ نموده و مرا از جریان مذاکرات با سرپرسی کاکس بی خبر میگذازند شکایت و تقاضای تعیین تکلیف نمودم. ملاقات آقایان ذکاءالملک و میرزا حسین خان با مستر میزس خیلی خوب بود اساسا معلوم شد بطوری که انتشار داشت مابین انگلستان و آمریکا قراری دائر به ایران داده شده ابدا صحت ندارد و قبل از آنکه مطالب نمایندگان ایران را بشنوند ابدا قراری نخواهند داد ضمنا گفته بودند که دولت ایران خوب است مستشار هائی که لازم دارد از يك مملکت بخواهد که ناسازگاری که ممکن است فیما بین مستشارانی که از ملل مختلفه باشند

صفحه

۲۵

صفحه

۲۶

جرم فلک

من ، کاسه سرنگون و فلک کاسه سرنگون
 در حیرتم مخالفت اندر میانه چیست ؟
 ای خضر ! غیر داغ عزیزان و دوستان
 حاصل ترا ز زندگی جاودانه چیست ؟
 چون هرچه میرسد بتو از کرده های تست
 جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست ؟
 صائب تبریزی

فضا اشکالی ترسیم میکرد از پشت عینک دودیش بمن خیره میشد ، در اولین روز هفته ای که بازداشت شدم بساین موضوع ایمان داشتم که از طرف جی-۲ اشتباهی رخ داده است که مرا دستگیر کرده اند اما بعد از گذشت زمان برایم ثابت شد که جی-۲ اشتباه نکرده بلکه با اطمینان افراد را تحت این تئوری خاص بازداشت مینماید . در مورد کار من افسر امنیتی کوبادلائل سانه ای میآورد مثلاً باین دلیل که چون از موسسه سرپرستی فریدریش ابرت کمک هزینه تحصیلی دریافت میدارم بنابراین یک جاسوس هستم و موسسه مزبور یک سازمان جاسوسی میباشد و بنا به همین دلیل من مأموریت خاصی در کوبا داشته ام و برای اینکه افسر مزبور خود را قانع و راضی کند دائماً تکرار میکرد ما احمق نیستیم ، دشمنان تو دوستان ما هستند آنچه را که افسر مزبور نتوانست بمن تفهیم کند بعداً درک کردم و آن موضوع این بود که سرویس امنیت کشور آلمان شرقی را که بنام S.S.D معروف است بعنوان دشمن من و دوست خودشان معرفی و عنوان می نمودند . هنگامیکه در کوبا آزاد بودم دو مرتبه کوشیدم که از طریق وزارت امور خارجه کوبا یک کارت خبرنگاری دریافت کنم تا به موازات کارهای تحقیقات علمی امور مربوط به خبرنگاری را نیز انجام دهم ولی در هر دو دفعه با شکست مواجه شدم و جواب رد شنیدم دلیل این مخالفت این بود که چون من یک توریست هستم و ویزای توریستی دارم ، لذا نمیتوان آن را تغییر داد ، البته در آئزمان من قانع شدم اما وقتی حقیقت مساله برایم روشن شد که افسر امنیتی بمن گفت : ما مخالفت کردیم تا تو نتوانی ویزای خبرنگاری دریافت کنی و این موضوع برایم مسلم شد که آنها از همان اوائل تصمیم داشتند با یک برنامه کاملاً تنظیم شده ای کار های مرا از مسیر عادیش خارج کنند زیرا میگفتند : از

در این مورد چیزی نشنیدم . در تمام مدتی که در بازداشتگاه بودم از مقامات جی-۲ خواهش کردم که یک کتاب قانون کوبا و یا یک وکیل مدافع در اختیارم بگذارند تا بتوانم اطلاعاتی در زمینه حقوق کوبا بدست آورم ولی آنها در پاسخم گفتند که یک جاسوس احتیاج به وکیل مدافع ندارد . در بازجوییهای بعدی که توسط افسر امنیتی انجام میگرفت این اصل برایم مسلم شد که مقامات کوبائی از طبقه روشنفکر نفرت دارند و تمام سؤالات از من ، پیرامون این موضوع بود که با کدامیک از نویسندگان ، نقاشان ، هنرپیشه ها تماس داشته ام .

در کشور کوبا یک حالت هیستریک تحت عنوان جاسوسی پدید آمده که شامل تمام افرادی میشد که حالت خفه کننده و اختناق آور آنرا از نزدیک دیده بودند . در شرایط فعلی یازده سالست که کوبا خود را در راه انقلاب و پیروزی آن می بیند ولی هنوز جنگهای پنهانی داخلی در گوشه و کنار آن دیده میشود تجهیزات کامل نظامی در کوبا مبین این اصل است که تهدیدات دائمی از طرف افرادی که کشور کوبا را ترک کرده اند و تعلیمات ضد انقلابی خاصی را دیده و دارای تشکیلاتی بنام آلفا ۶۶ میباشد هنوز وجود دارد و از طرف دیگر در کوبا سازمانها و سیستم خاص سیاسی آن از اصول انقلابی

هنگامی که عازم مسافرت بکوبا بودی تاکنون ، ما میدانستیم که تو یک جاسوس هستی از اینرو تمام اوقات ما ترا تحت مراقبت قرار داده و همراه با بازداشت تو تمام همکاران ترا نیز بازداشت و توقیف نموده ایم که یکی از آنها دکتر جان موره بنستن استاد علوم سیاسی دانشگاه هاوانا و قاضی دیوانعالی کشور و معاون اول رئیس انستیتوی بین المللی سیاسی میباشد . وی از جانب جی-۲ متهم گردیده بود که مدارک محرمانه را تحویل من داده است ، البته وقتی که من نسبت به این توقیف اعتراض کردم و سوء ظن آنها را بیدلیل و بی اساس دانستم دکتر موره دوباره آزاد شد ولی حقیقت مطلب این بود که دکتر موره بمن اجازه داده بود برای تهیه رساله ام از آرشیو انستیتوی بین المللی استفاده نمایم .

در مواردیکه بازپرسی انجام میشد افسر بازپرس با حرارت فراوان مرا تهدید میکرد که مسلماً شورای انقلاب مرا محکوم بمرگ خواهد نمود . در صورتیکه مأموریتم را اقرار نکنم ، وی میگفت : تنبیهات بدنی وشکنجه های جسمی در دوره ما وجود ندارد و اگر زمان قدرت باتیستا دیکتاتور سابق کوبا بود مسلماً روش دیگری در مورد تو اتخاذ میشد . ستوان مزبور اضافه کرد که ما انقلابیون هیچ زندانی را کتک نمیزنیم و عملاً هم من از کسی

بدور بود و عکس‌العملهای موجود مودی روشی بوروکراتیک بود که روزبروز چرخ اداره این کشور را کندتر و کم دورتر مینمود. این اطلاعات را من توانستم در اثنای دو ماه زندانم در کوبا بدست آورم و این اطلاعات زمانی عمق وریشه بیشتری یافت که در چنگال مامورین جی-۲ افتادم. در تمام این مدت افسر مربوط مرتباً سؤال میکرد که حقیقت ماموریتم را برایش بیان کنم و بگویم چه کسانی این ماموریت را بمن واگذار کرده‌اند. البته در تمام مدت بازپرسی من موضوع ماموریت را بکلی انکار مینمودم معذک نامبرده مجدداً تهدید میکرد و میگفت: در صورت لزوم ۵ الی ۱۰ سال در زندان ترا نگه خواهیم داشت و این وضع آنقدر ادامه می‌یابد تا هنگامیکه حقیقت را اعتراف کنی.

گاهی نیز بمن میگفتند که تو اصلاً ریشارد کیسلر نیستی و پاسپورت تو قلابیست. این مساله که من خودم نیستم و هویتم را عوض کرده‌ام، تا امروز هم برایم بصورت یک شوک باقیمانده است. تمام ۳۳ نفر بازداشتگاهی دیگر مانند من بازجوییهای مشابهی داشتند و گاهی نیز این حالت پدید می‌آمد که یک زندانی بعزت عدم کنترل اعصابش شروع بداد و فریاد کردن میکرد و با مشت بدور دیوار آهنی زندان میکوبید. در این شرایط کتری می‌آمد و مقداری داروی آرام بخش تجویز میکرد و میرفت. در اواسط ژانویه بود که یکی از ماموران جی-۲ بمن پیشنهادی کرد و پیشنهادش این بود که هرطور شده میبایستی بماموریتم اعتراف کنم و تنها در آنصورت است که مساله از دید آنان حل خواهد شد و من نیز مشکل را برطرف خواهم نمود و انقلاب نیز خواهد توانست کمک‌های لازمه را نسبت بمن بعمل آورد. با توجه به انگیزه اصلی

بازداشتم برایم روشن شد که جی-۲ میبایستی بهر طریقی که شده اقدام خود را درباره بازداشت من توجیه نماید، و بآن صورت قانونی ببخشد. برای اینکار لازم بود من حتماً اقرار کرده باشم. در غیر اینصورت هرگز نمی‌توانستم از کوبا خارج شوم. زیرا هرگونه دلیل قانونی و مدارکی که ارائه میکردم، وسیله سازمان جی-۲ رد میشد. سرانجام تحت فشارهای روحی شدید مجبور شدم که اعتراف کنم که من یک جاسوس موسسه سرپرستی فریدریش ابرت هستم و ماموریت خاصی در کوبا داشتم. بخاطر این اعترافات دروغین بود که برای اولین بار افسر مزبور بمن سیگار تعارف کرد و بمن گفت: خواهان آن نیستم که تو واقعا راست بگویی تا در آن صورت بتوانی بکشورت برگردی. البته تو بقول یک انقلابی میتوانی اطمینان کامل داشته باشی. در حقیقت برای من نیز قابل پیش بینی بود که چگونه میتوان یک شبه اعترافی انجام دهم، اما در شرایط روحی خاصی که من داشتم بهیچوجه نمیتوانستم بطور عقلانی و منطقی فکر کنم. و اگر بطور دروغین اعتراف میکردم بعید نبود که چند روز بعد مجدداً افسر مربوطه مرا تحت فشار بگذارد که تو باید حقیقت ماموریت خود را برایمان بیان کنی. در این اوضاع و احوال خاص بود که من اصلاً خودم را مقصر حس نمیکردم، در این هنگام من با خمیر دندان روی دیوار صورتی‌رنگ سلولم شروع به تقسیم بندی بحثهایم، بازدیدهایم و مراقبت‌هایم در کوبا در عرض شش روز و هر روز بمدت ده ساعت نمودم و مطالبی تهیه کردم که بعنوان مسائل اولیه و مهم اعترافم بود که از طریق موسسه فریدریش ابرت بعهدام واگذار شده بود. این مطالب شرح زیر است:

با تجزیه و تحلیل و در نظر گرفتن موقعیت من دارای وظائف خاصی بودم که عبارت است از بررسی و تحقیق در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی. مهمترین قسمت ماموریت من بررسی روابط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و کوبا و در راس‌همه مطالب مورد مطالعه من نحوه پیشرفت‌های اقتصادی و موفقیت اجتماعی طبقه روشنفکر بوده است. من از اینموضوع صرف‌نظر کردم که بنویسم تمام این مباحث رابطه مستقیم با متن رساله‌ام داشت و البته افسر مربوطه نیز نمی‌خواست از این جریان چیزی بداند و همواره تأکید میکرد که تو ماموریت خاصی در کوبا داری. پس از آنکه من شبه اعتراف خودم را انجام دادم، دیگر از بازپرسی و تحقیقات شبانه خبری نشد و حتی راجع به ماموریت من نیز سئوالاتی بعمل نیامد و دیگر مرا جاسوس خطاب نکردند. در اوائل ماه فوریه بالاخره توانستم نشریاتی برای مطالعه دریافت دارم و ساعات متوالی در فضای سربسته‌ای به نطق‌های فیدل کاسترو گوش دهم و یا گاهگاهی از نوشته‌های (چه‌گوارا) که در مجله حزبی «گرانما» چاپ شده بود، استفاده نمایم. در این اوقات، افسر امنیتی جی-۲ را فقط هنگامی میتوانستم به‌بینم که مرا برای پاسخ به مطالبی که نوشته‌ام احضار میکرد. وی در اثناء هفته در مزارع نیشکر کار میکرد زیرا مانند همه سازمانهای دیگر، افراد جی-۲ نیز میبایستی در مزارع نیشکر کار کنند و اسم این عمل را می‌گذاشتند «دوستی با مردم» اغلب سئوالاتی که از من میشد مستقیماً توسط اداره مربوطه تهیه میگردد و گاهی نیز قسمتی از این سئوالات نیز بزبان آلمانی از طرف سرویس امنیت کشور آلمان شرقی S.S.D تهیه و طرح میشد حتی در ورقه پرسشنامه‌ای که بمن میدادند تقاضای کمک و عفو از دستگاههای دولتی نیز منظور شده بود.

توضیح درباره نخست‌وزیری سعدالدوله

اداره مجله خواندنیها

برای رفع کامل اشتباه از خوانندگان آن مجله در مورد مقاله منقول از مجله تهران‌منصور یادآور میشود تا این تاریخ ۲۸ نفر نخست وزیران دوران مشروطیت ایران بوده‌اند و آقای امیرعباس هویداسی و نهمین نخست‌وزیر این دوران میباشد. در مورد نخست وزیر مرحوم سعدالدوله و اسامی اعضای کابینه ایشان چون مربوط به چند قرن قبل نیست و بیش از ۶۰ سال از آن تاریخ سپری نمیشود چه بهتر از رجال معمر ایران پرسش کرد و یا به آرشيو زنده و گویای مجلس شورایی ملی مراجعه نمود تا ثابت شود آن مرحوم نه تنها نخست‌وزیر نشد بلکه کابینه‌ای هم تشکیل نداد. نکته دیگر این که به دستور نخست وزیر عکس تمام نخست وزیران دوران مشروطیت گردآوری شده و تاریخ دقیق نخست‌وزیری هریک آنها از روی اسناد و مدارك ۶۴ سال اخیر تعیین گردیده و عکسهای مزبور باز برنویسها که موبد تاریخ دقیق آغاز نخست‌وزیری و خاتمه دوره نخست‌وزیری آنان میباشد در تالار جلسه هیئت وزیران نصب گردیده و در بین عکسهای مزبور عکسی از مرحوم سعدالدوله به چشم نمیکورد و بفرض هم سعدالدوله فرمانی از محمدعلی میرزا پادشاه مخلوع قاجار گرفته باشد کابینه‌ای تشکیل نداد و اسامی اعضای کابینه آن مرحوم نه تنها بر ما که نسل حاضر میباشیم بلکه بر تاریخ ۶۴ ساله مشروطیت ایران پوشیده میباشد.

عبدالکریم طباطبائی

با بررسی اصول و نحوه سئوالات که درباره موسسه سرپرستی فردریش ابرت و منو افراد دیگری که برای آشنا بودند انجام میشد، این موضوع برایم مسلم بود که مسئول تهیه و تنظیم سئوالات در مورد افراد و اشخاصی که بازجوئی میشوند، دارای اطلاعات کاملی میباشد بهمین دلیل هنگامی که از من سئوالی میشد، سعی میکردم خودم را حفظ کنم و بهیچ سئوالی پاسخ اشتباهی ندهم. زیرا دستگاه جی-۲ نیز مانند سرویس امنیت آلمان شرقی S.S.D از يك سیستم بسیار خوب کارتکس اداری بهره‌مند بود، پس از سه ماه که در زندان بودم، نماینده سفیر فرانسه آقای باتالی نامه‌ای از طرف خانواده‌ام برایم آورد. ولی دلیل بازداشت مرا سئوال نکرد، شاید هم چنین اجازهای نداشت. پس از مدتی یکروز افسر مربوطه بمن گفت: (تو باید امیدوار باشی زیرا انقلاب هیچگاه نمیخواهد زندگی يك انسان را نابود کند) در ماههای آخر زندان و قبل از آزادی بطور شایسته‌ای از طرف مأموران جی-۲ پذیرائی میشدم. روزانه ۲۰ عدد سیگار دریافت میکردم و بطور مرتب و متوالی مورد معاینه و عیادت دکتر زندان واقع میشدم. غالباً این حالت استفاده از مواهب زندگی برایم ایجاد شك و شبهه میکرد. من هفته‌های متمادی در سلول کوچكم که فقط میتوان از يك طرف بطرف دیگرش رفت، مشغول نوشتن قسمتهایی از خاطرات خودم در زندان شدم. و بدینوسیله توانستم خودم را سرگرم نمایم، بعلت عدم دسترسی به کتب و مجلات گاهی بعضی از مطالب را سه بار حتی بیشتر مطالعه میکردم و بعضی اوقات میکوشیدم روزها بخوابم. تنها موضوعی که در روز بنظم جالب میآمد، هنگام صرف غذا بود. کوبائیها آن چیزی را بما میدادند که خودشان

تاریخ ۱۳ ماه مه که آخرین پرسشنامه سرویس امنیت آلمان شرقی رسید و من بآن پاسخ گفتم، افسر جی-۲ بمن اطلاع داد که بزودی این قضیه حل خواهد شد و از این تاریخ به بعد هر روز صبح مرا با مراقبت يك سرباز مسلح به زمین تنیس میبردند تا قدری آفتاب به سرو صورتم بخورد.

در تاریخ ۲۲ ماه مه در حدود ساعت ۵ صبح بدون اطلاع قبلی مرا از سلول خارج کردند و سوار همان اتومبیل بیوک کهنه آبی رنگ نمودند و با همراهی و مراقبت سه نفر که مرا در اواسط سال گذشته بازداشت کرده بودند، به طرف فرودگاه حرکت دادند و از کوبا اخراج نمودند.

داشتند و آنهم چیزی بود که باید گفت اصلاً نداشتند. با اینوصف در عرض هفته یکمرتبه غذای ما گوشت و برنج بود و گاهی نیز کاهو و برنج و شیر پخته. با این روش غذایی من در عرض این مدت ۱۰ کیلو لاغر شدم. تقریباً ۱۴ روز یکبار مرا به سلول میبردند و در اثنای اصلاح سرو صورت در آنهنگام که سلمانی تیغ اصلاحش را تیز میکرد، مرتباً با حرارت کامل به امپریالیست ها فحش میداد و وقتی اطلاع یافت که من يك آلمانی هستم این جمله را تکرار مینمود و مرتباً میگفت که آن قسمت از آلمان را ضمیمه خودمان خواهیم کرد. البته سر و صورت مرا هم اصلاح نکرد. در

تقلیل یافته بود. هر کدام در ماه فقط یکبار بسینما می‌رفتیم، منتهی برنامه را طوری بدقت تنظیم می‌کردیم که هر کس فیلم جداگانه‌ای به‌بینه تا بعداً در اداره برای دیگران تعریف کند. از این طریق همگان از چگونگی فیلمهای جدید آگاهی داشتیم. بازیهای را انتخاب کرده بودیم که مانند تخته نرد و شطرنج به تمرکز حواس احتیاج داشتند و با حداقل مخارج بدون دهن‌دره سرگرممان میکرد. بین ساعت پنج تا شش که احتمال آمدن پرونده‌های جدید کم بود بازی می‌کردیم، زیرا که در تابلوی اعلانات تحویل (کار)هایی را که بعد از ساعت پنج می‌آمدند غیر ممکن اعلام کرده بودیم. اعلان مزبور را بقدری خوانده بودیم که نام نویسنده و معنای دقیق (کار) از یادمان رفته بود. بعضی از اوقات کسی برای دانستن شماره (کارش) بما مراجعه میکرد. ما شماره پرونده‌اش را میدادیم

داستان خارجی

اضافه

نوشته: ماریوبنه‌دتی

و او راضی راهش را می‌گرفت و میرفت. بنا بر این (کار) می‌توانست مثلاً شماره یک پرونده باشد. راستش را بخواهید زندگی بدی نداشتیم. گاه و بیگاه رئیس مجبور میشد که مزایای کار مؤسسات دولتی را با مزایای کار در مؤسسات خصوصی مقایسه کند و رجحان کار دولتی را برای ما توجیه نماید، گوا اینکه بعضی از ما فکر می‌کردیم که دیگر برای رئیس کمی دیر شده بود که عقیده‌ای سواى آنچه که داشت داشته باشد.

یکی از دلایلی که می‌آورد مسئله امنیت بود. امنیت اخراج نشدن. برای اینکه این امر اتفاق بیفتد سناتور ها باید جمع میشدند و نظر میدادند، و ما می‌دانستیم که آنها حتی وقتی که با وزیر کار داشتند زحمت گرد هم جمع شدن را بخود نمی‌دادند. بنابر این از این لحاظ گفته رئیس صحیح بود. ما امنیت داشتیم. طبیعتاً در مقابل این امنیت، امنیت دیگری نیز داشتیم. امنیت دانستن این موضوع که هیچ موقع چنان اضافه حقوقی

بودجه اداره ما از دهه ۱۹۲۰، یعنی زمانیکه بیشتر ما با حساب و جغرافیا سرو کله می‌زدیم تغییر نکرده بود. لیکن رئیس‌ما حادثه بزرگ تغییر بودجه را بیاد می‌آورد و بعضی اوقات، وقتی که سرمان زیاد شلوغ نبود، دوستانه بر روی یکی از میزهای ما می‌نشست و در حالیکه پاهایش را تکان میداد و جورابه‌های تمیز سفیدش از زیر شلوارش پیدا میشد، با احساسی کهنه و خاطره انگیز، و مطابق معمول در پانصد و نود و هشت کلمه از روزی دور و ولی شیرین صحبت میداشت که رئیس‌اش - او در آن زمان يك منشی بود - با نرمی بر روی شانه‌اش زده و گفته بود: «پسرم، بودجه جدیدی برای ما تصویب شده است». و وقتی این را می‌گفت لبخند راضی و گشاده مردی را بر لبان می‌آورد که تعداد پیراهن‌های اضافی قابل خرید اضافه حقوق را نیز محاسبه کرده است.

بودجه جدید برای يك اداره دولتی بالاترین آرزو هاست. می‌دانستیم که برای قسمتهای دیگر وزارتخانه که دارای کارمندان بیشتری بودند هر دوسه سال یکبار بودجه جدیدی تصویب کرده بودند. ما تمام این تغییر و تبدیل‌ها را از جزیره کوچک اداری خود چنان با تسلیم نظارت کرده بودیم که رابینسون کروزئه در موقع گذشتن کشتی‌ها از افقهای دور. مردیکه میدانست فریاد کشیدن و نشانه دادن همانقدر بیفایده است که حسدور زیدن. نه حسد و نه فریاد‌های زیاد هیچکدام نمی‌توانستند زیاد موثر باشند، زیرا که حتی در بهترین شرایط تعداد کارمندان ما از نه عدد تجاوز نکرده بود و ما این بی‌اعتنائی به اداره‌مان را امری منطقی می‌دانستیم.

چون میدانستیم که در دنیا هیچ چیز و هیچ کس حقوق مان را اضافه نخواهد کرد، امیدهای خود را به کم کردن تدریجی هزینه‌های خود محدود کرده بودیم، و از طریق نوعی سیستم تعاونی کاملاً ابتدائی برای رسیدن به هدف راه زیادی رفته بودیم. مثلاً من پول ترش، معادن اول پول جای بعد از ظهر، معاون دوم پول شکر و سردفتر پول نان سوخاری، و کارمند دفتری پول کره را میداد. دو ماشین نویس و پادو از کمک معاف بودند، ولی رئیس که درآمدی کمی بیشتر داشت، پول روزنامه را میداد که همگی می‌خواندیم.

سرگرمیهای خصوصی مان نیز به حداقل

فقط خدا میداند در چه زمانی از زندگی من این میل ریشه گرفته بود.

بعد معاون اول را دیدم که درباره دوجرخه صحبت میکند، و رئیس را دیدم که با پریشانی درباره پاشنه های از شکل افتاده کفشهای می-اندیشد. یکی از ماشین نویسان با تحقیری محبت آمیز به کیفی که برای مدت ۵ سال از آن استفاده کرده بود نگاه میکرد. همگی، بدون اینکه متوجه گفتار دیگران باشیم، درباره نقشه های گوناگون صحبت میکردیم. آیا دیگران بحرف آدم گوش میدادند یا نه مهم نبود، فقط احتیاج داشتیم که مفری برای رویا های بیشمار سرکوفته و پنهان خود بیابیم. سپس همگی تصمیم گرفتیم که بمناسبت اخبار جدید از محل اندوخته ثابت پولی خود بعدازظهر یکروز را با بیسکویت جشن بگیریم.

این - بیسکویت را میگویم - اولین قدم بود. بعد از آن نوبت يك جفت کفشی شد که رئیس برای خود خرید. پس از اینکه رئیس صاحب کفشهای نو شد، من قلم خودنویسی خریدم که میبایست قیمتش را در دو قسط می پرداختم. سپس بترتیب، کارمند دفتری يك پالتو، سرماشین نويس يك کیف، معاون اول يك دوجرخه خریدند. يك ماه و نیم بعد همگی در قرض و اضطراب غرق شده بودیم.

کارمند دفتری خبر های مهمتری آورده بود. اول اینکه قضیه اضافه حقوق ما توسط هیئت مخصوص وزارت تحت بررسی بود. بعد مسموع شدیم که چنین نیست. موضوع را بجای هیئت مخصوص ذی حسابی وزارتخانه رسیدگی می کند. ولی رئیس ذی حسابی مریض بود و در این باره باید با او مشورت میشد. همگی درباره کسالت ذی حساب ناراحت شدیم، گرچه از او فقط اسمش را می-دانستیم و این که مامور مطالعه بودجه جدید شده است. میل شدیدی پیدا کرده بودیم که از طریق يك بولتن مخصوص از کم و کیف حال روزانه رئیس مسبوق شویم. لیکن، چنانچه از قرائن برمیآمد، فقط باید اخبار ناراحت کننده را می شنیدیم که توسط دائی کارمند دفتری بما میرسید. حال رئیس ذی حسابی روز بروز بدتر میشد. دوره بیماری رئیس چنان بطول انجامید و برای حال او چنان پریشان شده بودیم که بمجرد مرگش مانند قوم وخویشان کسی که از يك تنگ

نخواهیم داشت که با خریدن يك پالتو آرامش خود را بهم بزنیم، اما رئیس که او هم از عهده خریدن يك پالتوی نقدی بر نمی آمد معتقد بود که گذاشتن انگشت روی نکته فوق برای انتقاد از کار ما و خود او ضحیح نیست. و - مانند همیشه - درست می گفت.

این آرامش جا افتاده و تقریباً مطلق، که بر اداره ما حکمفرما شده بود و ما را در برابر سرنوشت های ناچیز خود تسلیم ساخته و خواب آلود بارمان آورده بود ناگهان یکروز بتوسط خبری که کارمند دفتری آورد در هم ریخت. کارمند مزبور که خواهر زاده منشی وزیر در وزارتخانه بود از دائی (جنبه مودبانه لغت را در نظر داریم) خود شنیده بود که می خواهند برای اداره ما بودجه تازه ای در نظر بگیرند. چون در ابتدای امر نمی دانستیم چه شخص یا اشخاصی درباره بودجه

مجله نگین

حقوق

ترجمه : بابک قهرمان

جدید اداره ما صحبت کرده اند آن لبخند تمسخر آمیز اعیان ما بندهای را که برای روز های مبدا ذخیره کرده بودیم، تحویلش دادیم. لبخندی که حاکی از دیوانگی و یا سفیه پنداشتن او از جانب ما بود. ولی وقتی اضافه کرد که بنا بگفته دائی او، شخص مورد بحث معاون وزیر یا جان جانی وزارت خانه بوده است، ناگهان حس کردیم که چیزی دارد در زندگی ما تغییر میکند. گوئی که عاقبت دستی نامرئی پیچ شلی را محکم کرده است و ما اطاعت و وادادگی را از خود دور ساختیم.

در مورد خود من، اولین چیزی که بیادم افتاد و بر زبانم آمد «قلم خود نویس» بود. تا آن لحظه نمی دانستم که می خواسته ام صاحب خود نویسی باشم. بمجرد اینکه خبر های کارمند دفتری آن افق بزرگ را که هرگونه امکان ولو کوچک در برابر انسان باز میکند، گشود، من فوراً از اعماق ناشناخته امیالم خود نویسی سیاه با سر نقره ای که نامم را هم روی آن حک کرده باشند بیرون کشیدم.

انداخته بودند (بار اول از طریق دوختن و بار دوم از طریق میخکوبی) ، و یقه پالتوی کارمندسائیده و بطرف بالا لوله شده بود .

یکبار شنیدیم که وزیر چگونگی کار اضافه حقوق ما را جویا شده است . یک هفته بعد هیئت مخصوص گزارشی در مورد فوق تقدیم وزیرداشت . خواستیم از مفاد گزارش سر درآوریم ولی خان دائی بعثت اینکه گزارش «شدیدا محرمانه» بود نمی توانست چیزی از زیرویم کار بداند . البته این محرمانه بودن گزارش حماقت صرف پنداشته شد زیرا در اداره ما با تمام پرونده هایی که در ناحیه گوشه بالائی با برجسب «خیلی فوری» و «برای رسیدگی مخصوص» و یا «محرمانه» مشخص بودند مانند پرونده های عادی رفتار میشد . ولسی چنانچه از ظواهر امر برمیآمد در وزارتخانه طرز عمل متفاوت بود .

در فرصتی دیگر دانستیم که وزیر با معاونش درباره اضافه حقوق ما صحبت کرده است . چونکه روی گفتگو ها دیگر برجسب «شدیدا محرمانه» نمی شود چسباند ، خان دائی موفق به کشف خبر موافقت وزیر شده بود . حالا موافقت با چه و یا با که خدا میدانست . وقتی خان دائی خواست درباره مسئله مذکور کنجکاوی کند موافقت وزیر از دست رفته بود . بعد ها خود بخود دانستیم که وزیر با ما موافق بوده است .

زمانی دیگر با اطلاعاتمان رسید که در بودجه تجدید نظر کرده اند و در باره بودجه جدید بنا بود که در جلسه جمعه آینده گفتگو کنند . ولیکن نشان بهمان نشان که چهارده هفته از آن هفته گذشت ولی هنوز درباره بودجه تصمیم گرفته نشد . عادت پیدا کرده بودیم که تاریخ جلسات بعدی را تعقیب کنیم و هر روز شنبه بیکدیگر می گفتیم «تا جمعه صبر می کنیم ، شاید اتفاقی بیفتد» . جمعه میآمد و هیچ اتفاقی نمیافتاد و روز شنبه می گفتیم : «تا جمعه صبر می کنیم ، شاید اتفاقی بیفتد» . و هیچ اتفاقی نمیافتاد . مطلقا هیچ چیزی هیچگاه اتفاق نیفتاد .

حالا دیگر چنان در قرض فرو رفته بودم که نمی توانستم ساکت به نشینم ، قلم خود نویسن نظم اقتصادی مرا در هم ریخته بود ، و از زمان خرید قلم بیعد نتوانسته بودم موازنه پولی خود رادرابم . و از همین جا بود که امکان دیدن وزیر بمغزم خطوط کرد . گفت و شنودی را که باید با وزیر میداشتیم

نفس حاد رنج میبرده است احساس آسودگی کردیم . نوعی آسودگی که قطع توجه بحال یک بیمار مردنی پندید میآورد . راستش را بخواهید ازمرک رئیس بطرز خود خواهانه ای خوشحال شدیم ، چه مرک او از گماشتن رئیسی جدید که بالاخره موضوع اضافه حقوق را مورد مطالعه قرار دهد ، نوید میداد .

چهار ماه پس ازمرک دن اوژینو ذیحساب جدیدی را بیکار منصوب داشتند . آن روز بعد از ظهر ، ما بازی شطرنج ، چای و کار های اداری را بکنار گذاشتیم . رئیس قسمتی از «آیدا» را زمزمه کرد و بقیه — بعثت زمزمه رئیس و دیگر چیز ها — چنان اعصاب ناراحتی پیدا کردیم که بهتر دیدیم چند دقیقه ای بیرون برویم و ویتترین های مغازه ها را تماشا کنیم . وقتی که برگشتیم خبر ناراحت کننده ای شنیدیم . خان دائی فاش کرده بودند که بودجه ما هیچگاه بتوسط ذیحسابی مورد مطالعه قرار نگرفته بوده و خبری که قبلا دریافت کرده بودیم اشتباه بوده است . در واقع پرونده مطابق آنچه ابتدا شنیده بودیم در دست هیئت مخصوص بوده ، و این بمقدار زیادی افق آرزو های ما را تیره کرد . اگر پرونده نزد ذیحسابی بود ، ناراحتی چندان نمی داشتیم ، زیرا که تا آن زمان بیماری ذیحساب میتوانست دلیل تاخیر کار بوده باشد . لیکن اگر در تمام این مدت پرونده نزد هیئت مخصوص بوده که رئیس آن هیئت ، معاون وزیر ، در سلامت کامل بسر میبرده ، تاخیر بدون علت بوده و احتمال اینکه این تاخیر موسمی به تاخیر ابدی تبدیل شود وجود داشت .

در این مرحله ، حالات بحرانی ، هراس های ما شروع شد . صبحها ، در موقع ورود نگاههای بازجویانه و نومید همیشگی را رد و بدل میکردیم . اولها می پرسیدیم : «کسی چیزی شنیده است ؟» . بعد ها تغییر لحن دادیم و بسادگی می گفتیم «خبر ؟» . و عاقبت به پرسیدن از طریق بالا بردن ابرو قناعت ورزیدیم . هیچکس هیچ چیز نمی دانست . تنها چیزی که همگی می دانستیم این بود که موضوع بتوسط هیئت مخصوص تحت رسیدگی است .

هشت ماه پس از شنیدن خبر ، دو ماه از کار افتادن خود نویسن من گذشته بود . معاون اول از برکت دو چرخه یکی از دنده هایش را شکسته بود . صاحب کتابهایی که معاون دوم خریده بود اکنون یک یهودی بود . ساعت سردفتر روزی یک ربع عقب میافتاد ، کفشهای رئیس را دو دفعه کف

بردباری حضرت رسول اکرم باعث رستگاری يك قبیله ۴۰۰۰ نفری شد!

يك مرد اعرابی از قبیله بنی سلیم ، سوسماری را از بیابان گرفت و آنرا در آستین پنهان کرد و به نزد حضرت رسول اکرم صلی اله علیه و آله آمد و گفت ای کسی که خود را از جانب خدا پیامبر سیاه و سفید میدانی ، اگر از شماتت خویشان نمی ترسیدم ترا با يك ضربت از روی زمین بر میداشتم .

عمر بن الخطاب که در حضور حضرت بود ، چون جسارت آن اعرابی را بدید ، پیش آمد تا ضربتی بروی وارد کند ، ولی حضرت او را از این کار منع کرد و سپس رو به اعرابی کرد و فرمود : ای برادر ، هر کس بمن زیان برساند فردای قیامت در آتش شعله ور خواهد شد ، پس تو هم اسلام بیاور تا در اسلام برادر ما

شوی و از آتش دوزخ رهائی یابی» اعرابی در غضب شد و در حالیکه سوسمار را از آستین خود به زمین انداخت ، گفت من تا این حیوان بتو ایمان نیاورد ، مسلمان نخواهم شد . هنگامی که سوسمار روی زمین افتاده شروع به دویدن کرد ، پس حضرت او را نداداد ، آن حیوان ایستاد ، حضرت فرمود : « من کیستم » . حیوان به سخن آمد و به زبان فصیح گفت : « تو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف » هستی . حضرت فرمودند ، تو چه کسی را عبادت میکنی ، پاسخ داد ، خدائی را که دانه را می شکافد و مخلوقات را می آفریند و ترا حبیب خود کرده است .

اعرابی چون ایمان آوردن حیوان را بدید او هم ایمان آورد.

سپس حضرت دستور فرمودند چون وی بضاعتی نداشت ، هر يك از اصحاب با میل به او کمکهای نمودند . موقعی که آن اعرابی به قبیله خود برگشت ، مردان قوم او خواستند او را بکشند ، ولی وی بآنها گفت حضرت محمد صلی اله علیه و آله پیغمبر خداست و آنچه در باره او شنیده اید دروغ است ، در حالیکه گرسنه بودم ، مرا او مرا سیر کرد ، برهنه بودم ، مرا پوشانید و پیاده بودم مرا سوار کرد . قبیله بنی سلیم چون شرح حال او را شنیدند ، همه آنها که ۴۰۰۰ نفر بودند ، ایمان آوردند و بدین ترتیب صبر و حلم و بردباری رسول خدا باعث رستگاری يك قبیله ۴۰۰۰ نفری شد .

«مهنامه شهربانی»

عجیب بنظر رسید . ولی بصلاح دیدیم که قدری اعتماد داشته باشیم و همگی از روی رضایت با نظر رئیس موافقت کردیم که معاون وزیر مطمئنا با وزیر از طریق تلفن صحبت کرده است .

ساعت پنج بعداز ظهر روز بعد همگی ما اعضاء ناراحتی داشتیم . ساعت پنج بعداز ظهر زمانی بود که باید نتیجه مذاکرات را می پرسیدیم . آنروز را چون ناراحت بودیم و نمی توانستیم کار درستی بکنیم ، زیاد کار نکرده بودیم . هیچکس چیزی نمیگفت . رئیس حتی « آیدا » را هم زمزمه نمیکرد . از يك مرحله ریاضت شش دقیقه ای هم گذشتیم . سپس رئیس شماره ای را که همگی از حفظ بودیم گرفت و خواست که با معاون صحبت کند . مکالمه زیاد طول نکشید . در فواصل « بله » ، « آه بله » و « بله متوجهم » رئیس می توانستیم صدای خرخر نامفهوم صدای دیگر را بشنویم . وقتی که رئیس گوشی را گذاشت همگی متوجه جواب شده بودیم و رئیس صرفا برای اطمینان خاطر گفت : « بنظر میرسد که امروز وقت نداشته اند . ولی وزیر میگوید که به مسئله بودجه حتما در جلسه جمعه آینده رسیدگی خواهند کرد . »

چندین بعداز ظهر تمرین کردیم . سردفتر نقش وزیر را بازی میکرد و رئیس که باتفاق آراء بعنوان سخنگوی ما انتخاب شده بود عرض حال ما را بحضور او تقدیم میداشت . وقتی که حس کردیم دیگر بتمرین احتیاجی نداریم از وزیر تقاضای ملاقات کردیم و روز پنجشنبه برای این منظور انتخاب شد . صحبت با وزیر مانند صحبت با هر کس و ناکس نیست . برای صحبت با وزیر باید دو ساعت و نیم صبر کرد ، و در بعضی موارد ، مانند مورد ما ، حتی پس از دو و نیم ساعت شخص نمی تواند به فیض فوق برسد . فقط موفق شدیم به حضور معاون وزیر برسیم که نکات اصلی گفته های رئیس را - که بدتر از بدترین تمرین ها بود و با لکنت زبان نیز ادا میشد - یادداشت کرد و بنزد وزیر رفت و پس از چندی از وزیر جواب آورد که درباره بودجه ما در جلسه فردا گفتگو خواهند داشت .

همچون که داشتیم - تقریبا راضی - از وزارتخانه بیرون می رفتیم اتومبیلی جلوی در توقف کرد و وزیر را دیدیم که از آن پیاده شد . این موضوع که معاون وزیر جواب شخص وزیر را بدون حضور او برایمان آورده باشد قدری

نویسنده : ویلیام منچستر

آیندگان

آغاز و انجام امپراطوری صنعتی کروپ (۵)

«عالیجناب» در خدمت «سرجوخه»

در ورسای متفقین گمان می بردند که آلمان را از همه ابزارهای تجاوز محروم ساخته اند. این رویایی بیش نبود و در همین حال گوستاو آرام و مطمئن «شمشیر جدید آلمان را صیقل میداد.»

او می نویسد: «ماشین ها درهم شکسته بودند، ولی مردان برجای بودند.»

این مردان اطاقهای طراحی و کارگاهها، با هماهنگی کار میکردند و صنعت توپ سازی آلمان را به يك «مهارت بی بدیل» همانند ساخته بودند. میبایستی حرفه آن ها را حفظ کرد... به رغم تمام مخالفتها من میخواستم و میباید کروپ را به صورت يك کارخانه اسلحه سازی نگاهدارم.

چندی بعد حاصل تلاش هایش را در این نامه بیان کرد: «بعد از به قدرت رسیدن هیتلر، افتخار این را داشتم که نه پیشوا اطلاع دهم که کارخانه کروپ بعد از يك مکت کوتاه آماده مسلح ساختن ملت آلمان است. در حالیکه بر تولید محدود کروپ توسط «کمیسیون کنترل متفقین» نظارت میشد، او چگونه توانسته بود مقدمات اسلحه سازی را فراهم آورد؟

سر بهوائی این کمیسیون که شش سال دو اسن بود، رازی است که هنوز کشف نشده و چون همه بازرسیهای این کمیسیون از پیش اعلام میشد، مهندسین و طراحان

کروپ براحتی میتوانستند طرح ها و نقشه ها را پنهان سازند.

زمانیکه فرانسویها «روهر» را اشغال کردند، گوستاو همه طراحان اسلحه را در دفتر خود جمع کرد و آنها را با نقشه هایشان بدست مدیری زرنگ و کارآمد سپرد و به «اسپاندو» در حومه برلین فرستاد. بعد کروپ به تولید ابزار هائی پرداخت که هیچ گمان نمیرفت ارتباطی با اسلحه داشته باشند و اعضای کمیسیون کنترل هم به اشتباه گرفتار آمدند.

با اینهمه روز ۲۰ مه ۱۹۲۱ افسران اطلاعاتی آمریکا متوجه شدند که در میان تازه ترین «اجازه نامه» های تولید ابزار ۲۶ اجازه نامه به سیستم هدف گیری توپخانه مربوط میشود و تعدادی دیگر ده کلوله، توپ صحرایی و توپ سنگین.

در همه این سالها بهترین طراحان کروپ در برلین بودند و دور از چشم اعضای کمیسیون کنترل مرتباً با افسران عالیترتبه ارتش آلمان تماس میگرفتند آنها طرح سلاح هائی را میریختند که میباید در آینده ای نزدیک نقشه اروپا را تغییر دهند این چنین بود که آنان اولین اراکه را «تراکتور کشاورزی» نامیدند و یکبار به اشتباه در طرحهایشان يك تراکتور را با يك توپ ۷۵ میلیمتری مجهز ساختند ولی در آن زمان بر این «اشتباه» ها چشم پوشیده میشد.

سیاست اقتصادی

آلفرید پسر گوستاو در دیداری به نگارنده گفت، «پدرم دلبستگی نه

به سیاست بلکه به سیاست اقتصادی داشت.» اما کروپ با سیاست در آمیخته بود و گوستاو در «هدف های سیاست آلمان» مینویسد: «چون احزاب قادر به کنترل سیاست داخلی نبودند، هیندنبرك میباید دولتی روی کار آورد که از حمایتش بر - خوردار باشد... و خلاء را پر کند.» در آغاز گوستاو سخاوتمندانه از حزب «ناسیونال خلق» حمایت می کرد که رهبرش آلفرد هوگنبرك بود و به بازگشت قیصر تبعید شده ایمان داشت. اما هوگنبرك با حزب نازی سروسری داشت و اینان مورد توجه جوانان ایدآلیست بودند، کروپ مقتدر ترین صنعتگر آلمان میباید موقعیت خود را روشن سازد. برتایکسره براین عقیده بود که رهبر حزب ناسیونال سوسیالیست ولگردی بی تربیت بیش نیست.

او و شهرش، اگر این سرجوخه سابق، افسر ذخیره ای بود با نام «آدولف فن هیتلر» بی تردید نظر خوشتری به نازیها داشتند.

انتخابات ۶ نوامبر ۱۹۳۲ برای گوستاو نقطه عطفی بود. «رایش تاک» بعلت آنکه هیتلر حاضر نشده بود برای تشکیل دولت با «فن پاپن» ائتلاف کند، منحل شده بود. او «همه یا هیچ» را خواسته بود، و نتیجه انتخابات بر شکست او دلالت میکرد.

مبارزه طولانی انتخاباتی، حامیان نازی ها را از صبر تهی ساخته بود.

« گولز » در خاطراتش می - نویسد : « یافتن پول مشکل شده و همه افراد فهمیده و پولدار از حکومت جانبداری میکنند » .

نازی ها ۲ میلیون رای و ۲۵ کرسی « رایشتاک » را از دست داده بودند حالیکه کمونیستها بر ۷۵۰ هزار رای و یازده کرسی دست یافته بودند .

پس از انتخابات نازیها پیامی برای هیندنبک را به امضای ۳۸ سرمایه دار رساندند که در آن دوره پیشنهاد شده بود : سپردن یک پست مهم به رهبر نازیها یا خطر شورش خلق را پذیرفتن .

امضای کروپ بر صدر این پیام بود . روز ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ هیندنبک مردی را به صدارت عظمی برگزید که « این سر جوخه اتریشی » لقبش داده بود .

روز ۲۰ فوریه رئیس « رایشتاک » « هرمان گورینگ » ۲۵ نفر از ثروتمند ترین مردان آلمان را برای ملاقات با صدر اعظم جدید دعوت کرد . میهمانان برحسب موقعیت در صندلی ها جای گرفتند و کروپ بخاطر ثروتش وعنوان « رئیس فدراسیون ملی صنایع آلمان » از دیگران به تریبون نزدیکتر بود .

هیتلر بپاخاست و گفت : « ما در پایان آخرین انتخابات هستیم » و از ثروتمندان حمایت خواست ، چون : « سرمایه داری خصوصی ، در جامعه دمکراتیک دوام نمی آورد » .

« ساخت » منظور را ساده تر بیان کرد و فریاد زد : « آقایان ! به سوی صندوق ! » . کروپ زودتر از جا برخاست و یک میلیون مارک هدیه کرد « ساخت » هم از دیگران دو میلیون مارک گرفت .

پروفسور « آرتور شوابنر » بیست سال بعد نوشت : « با تامین بودجه

انتخابات وحشت ۱۹۳۳ رهبران صنایع بزرگ آلمان سرمایه های بزرگی به پای حکومت جدید ریختند و شریک رایش سوم شدند » .

گوستاو که در آغاز روی خوشی به نازیها نشان نداده بود . اینک با خشنودی بدانان می پیوست و در اینراه ، تنها پسرش « آلفرید » بر او بیشی گرفت : آخرین کروی که طعم قدرت را چشید و کسی که به عنوان « جنایکار جنگ » به زندان افتاد . بر تارک صنایع اروپا نشست و در ورشکستگی مرد .

در آستانه حکومت دیکتاتوری هیتلر ، کروپ مدتی کوتاه ، به تردید دچار شد . « کارل استال » راننده گوستاو ، دستور داشت وقتی اربابش را در یک مکان عمومی پیاده وسوار میکند ، اگر او دستکشهایش را بدست راست گرفته بود ، در برابرش پاشنه برهم کوبد و به سبک پروسیها سلام گوید و اگر دستکشها را بدست چپ گرفته بود ، به شیوه نازیها ادای احترام نماید .

وقتی « رایشتاک » در برابر هیتلر تسلیم شد ، کروپ هم راه خود را مشخص کرد و بهره که بدیدارش می - رفت . میگفت : « هایل » . روز ۲۵ آوریل گوستاو در نامه ای که برای هیتلر فرستاد . آرزو کرد که « برنامه تولید کارخانه های کروپ با منافع ملی و سیاست دولت رایش هماهنگ باشد » .

در آن شرایط ، کارخانه ها ، همچون ملت بیک دیکتاتور احتیاج داشتند و روز چهارم مه در یک اعلامیه رسمی گوشزد شد که کروپ از این پس « پیشوای صنایع آلمان » خواهد بود .

او بلافاصله دست بکار طرد یهودیان از « فدراسیون ملی صنایع

آلمان » شد ، بعد روز ۲۲ مه ، به اعضای کمیته رهبری فدراسیون دستور داد که استعفا دهند و بهیچ عنوان با یکدیگر تماس نگیرند .

در نامه های متبادل میان کروپ و هیتلر نکاتی جالب و در عین حال خوف انگیز وجود دارد ، چون این نامه ها ، سرشار از نکته های شکفت - انگیزست . در ۱۹۳۳ گوستاو عضو مسئول جامعه سنتی آلمان بود و ظرف پنج سال بصورت برده ای در آمد . گوستاو بدین بندگی و بردگی با شوق و خلصه تن در داد .

در آغاز بر بالای امضایش در پائین نامه ها می نوشت : « بانهایت احترام » و اندکی بعد : « هابل هیتلر ! »

در آوریل ۱۹۳۳ به مدیران کارخانه هایش دستور داد که در حزب نازی اسم بنویسند .

اندکی بعد عضویت در حزب نازی برای « کروپنار » ها اجباری شد و هرکس سرپیچی میکرد ، از کارخانه اخراج میشد .

« گوستاو » دستور داد پرچم امپراتوری ، آلمان را از فراز کاخش پائین کشند و پرچم نازیها را به جای آن برافرازند . برتا با بی تفاوتی در مراسم تغییر پرچم شرکت کرده بود و به ندیمه اش گفت : « ما دیگر خیلی پست شده ایم » و گوستاو جواب داد : « پیشوا همیشه حق دارد ! »

گوستاو بهمان کاری دست زده بود که پدر بزرگ همسرش آرزو داشت ائتلاف با حکومتی مخالف اعتصاب و دشمن سوسیالیسم .

تجربه نشان داده بود که هرچه پیوند میان کروپ و دولت محکمتر باشد ، امکان پیروزی ملی و سود بیشتر - برای آلمان و برای کروپ افزونتر است .

ناتمام

امام حسین و ایران

نویسنده :

(کورت فریشلر) آلمانی

اقتباس ذبیح اله منصوری

چگونه سی نفر از ایرانیان کوفه خود را به حسین (ع) رسانیدند

۵۵

بدرود گفته اما در تاریخ وفات ابوحنیفه مورخ دودمان پیغمبر اسلام که ۳۶۳ هجری قمری بوده، تردید نداریم.

یکی دیگر از مورخین شیعه که گفته عده‌ای از ایرانیان در شب دهم محرم سال شصت و یکم هجری خود را به حسین (ع) رسانیدند و روز بعد، بحمایت او، وارد جنگ شدند و به قتل رسیدند (قاضی سعدالدین ابوالقاسم عبدالعزیز) معروف به ابن براج است.

(براج باید بر وزن دراج پرنده معروف تلفظ شود - مترجم).

او میگوید شماره ایرانیانی که در شب دهم محرم خود را به حسین رسانیدند و روز بعد، در جنگ کشته شدند بیست نفر بود.

ابن براج در مصر متولد شد و دارای مذهب شیعه بود و بعد از چندی به شام (سوریه) رفت و قاضی شهر ترابلس گردید که آن شهر امروز در لبنان قرار گرفته و اروپائیان آن را (تریپولی) می خوانند و نباید با طرابلس واقع در شمال آفریقا مشتبّه شود و طرابلس لبنان اینک بندری است معتبر و منتهای لوله نفت میباشد.

ابن براج که کتابهای بسیار از خود باقی گذاشته در سال ۴۸۱ هجری قمری در طرابلس شام زندگی را بدرود گفت.

دیگر از مورخینی که گفته‌اند که در شب دهم محرم سال شصت و یکم عده‌ای توانستند خود را به حسین (ع) برسانند و روز بعد، بحمایت وی بجنگند و کشته شوند ابوالقاسم عبدالواحد بن علی بن عمران اسدی معروف به (ابن برهان) است که در سال ۴۵۶ هجری زندگی را بدرود گفت.

این مورخ، صحبت از ایرانیان نمیکند ولی میگوید که در شب دهم محرم عده‌ای از مردان

در شب دهم محرم سال شصت و یکم هجری چند واقعه اتفاق افتاد که باید ذکر شود.

یکی از آنها بطوری که گفتیم رفتن شمر بن ذی الجوشن نزد (عباس بن علی) بود تا او و سه برادرش را از حسین (ع) جدا کند ولی عباس بطوری که گفتیم نپذیرفت.

واقعه دیگر عبارت از این است که در شب دهم محرم سی نفر از ایرانیان مقیم کوفه خود را به حسین (ع) رسانیدند و این عده روز بعد، برای کمک به حسین (ع) در جنگ شرکت کردند و کشته شدند.

نعمان بن ابی عبدالله معروف به (ابوحنیفه) مورخ شیعه که نباید او را با ابوحنیفه های دیگر و بخصوص (ابوحنیفه دینوری) اشتباه کرد می گوید ایرانیانی که در شب دهم محرم خود را به حسین (ع) رسانیدند بیست و پنج نفر بودند.

باید دانست که نعمان بن ابی عبدالله معروف به (ابوحنیفه) که در سال ۳۶۳ هجری قمری در کشور مصر زندگی را بدرود گفت یکی از مورخین برجسته شرح زندگی دودمان محمد بن عبدالله (ص) پیغمبر اسلام است و تاریخ او راجع به دودمان پیغمبر اسلام شش هزار صفحه است.

(مجلسی) مؤلف معروف دوره صفوی در کتاب خود به اسم (بحارالانوار) مینویسد که نعمان بن ابی عبدالله معروف به ابوحنیفه شیعه دوازده امامی بوده اما برای تقیه خود را اسماعیلی و شیعه هفت امامی معرفی میکرده است.

برای این که بین دو اسم ابوحنیفه اشتباه نشود میگوئیم که ابوحنیفه دینوری تقریباً یک قرن، با ابوحنیفه مورخ دودمان پیغمبر اسلام تفاوت زمان داشته و ابوحنیفه دینوری به روایتی در سال ۲۸۲ و به روایتی در سال ۲۹۰ هجری قمری زندگی را

حسین (ع) به کوفه نزدیک شده ولی حاکم عراقین مانع از این گردیده که وی وارد کوفه گردد تصمیم گرفتند که خود را به حسین برسانند و بگویند که آماده هستند از او پیروی نمایند.

آنها از کوفه خارج شدند و به قادسیه (واقع در مغرب کوفه) رفتند و در آنجا اطلاع حاصل کردند که حسین (ع) راه شمال را پیش گرفته است.

طرفداران حسین (ع) کاروان او را تعقیب کردند تا این که به کربلا رسیدند و در آنجا به اردوگاه عمر بن سعد برخوردند.

آنها که راه را مسدود دیدند در صدد برآمدند که اردوگاه را دور بزنند اما بهرطرف که رفتند به اردوگاه سربازان برخوردند و نمی توانستند که خود را به حسین برسانند.

کسی که نسبت بآنها سمت برتری داشت و دیگران از وی گوش شنوا داشتند گفت مابرای این که خود را به حسین برسانیم باید این طور جلوه بدهیم که آمده ایم به سپاه عمر بن سعد ملحق شویم و وقتی بآن سپاه ملحق شدیم کسی جلوی ما را نخواهد گرفت و خواهیم توانست که خود را به حسین برسانیم.

باین ترتیب آنها توانستند وارد سپاه عمر بن سعد شوند و چون سربازان آنها را از خود دانستند و تصور کردند که آمده اند تا با کسی که بر خلیفه خروج کرده بجنگند، از آنها ممانعت نکردند و آنان توانستند خود را به حسین برسانند و رهبر آنها به حسین گفت ما آمده ایم که بدعوت تو پاسخ مثبت بدهیم.

حسین گفت شما چگونه توانستید خود را باینجا برسانید آنها جواب دادند که چگونه خود را از طرفداران عمر بن سعد معرفی کردند و سربازان، آنان را آزاد گذاشتند که بهر جا که می خواهند بروند و پس از این که سربازان خوابیدند آنان براه افتادند و خود را به کاروان او رسانیدند.

حسین به آنها گفت آیا میدانید عمر بن سعد فقط تا فردا صبح بمن برای متارکه جنگ مهلت داده و بامداد فردا بمن حمله خواهد کرد.

ایرانیان گفتند که ما از این موضوع اطلاع نداریم.

حسین (ع) گفت پس بدانید که من و کسانی که نسبت بمن وفادار مانده اند فردا بقتل خواهیم رسید و شما از راهی که آمده اید برگردید تا این که کشته نشوید.

کوفه که شماره آنها را از بیست تا سی نفر گفته اند برای حمایت از حسین (ع) باو ملحق شدند و روز بعد، با دشمنان او جنگیدند و بقتل رسیدند.

ابن برهان نوشته است که فرمانده یا رهبر مردانی که در آن شب توانستند خود را به حسین برسانند و از او حمایت کنند، (برویج) بوده است و این اسم، معرب کلمه (پرویز) فارسی است و حتی بموجب گفته ابن برهان هم بنظر میرسد انهایی که در آن شب توانستند خود را به حسین (ع) برسانند ایرانی بودند.

در بین حکمرانان خراسان، از خانواده (سیمجور) هم مورخی بوده که گفته است در شب دهم محرم عده ای از ایرانیان که قبل از آن شب در راه بودند وارد کربلا شدند و آنها نزد حسین رفتند و باو گفتند که آمده اند از او حمایت کنند و روز بعد در جنگ شرکت کردند و بقتل رسیدند. در بین حکمرانان خانواده سیمجور دو نفر از دیگران معروف تر هستند.

یکی از آنها (ابوالحسن محمد بن ابراهیم بن سیمجور) است که مدت سی سال از سال ۳۴۷ تا سال ۳۷۷ هجری قمری بتفریق حاکم خراسان بود. او اهل تاریخ نبود و مورخین اسلامی راجع به او دو نظریه ابراز کرده اند که بکلی متضاد است.

عده ای از مورخین که در راس آنها ابن اثیر معروف و (میر خوند) مشهور قرار دارند میگویند که ابوالحسن سیمجور حاکم خراسان مردی بوده است ستمگر و فاسق و عده ای دیگر از مورخین که در راس آنها (حمداله مستوفی) و (عوفی) قرار گرفته اند ابوالحسن سیمجور را حاکمی دادگستر و مردی باتقوی دانسته اند و خواننده تاریخ متحیر میشود که کدام یک از آن دو نظریه متضاد را بپذیرد.

این حاکم دادگستر یا بیدادگر، پسری داشته به اسم (ابوعلی سیمجور) که بعد از پدر حاکم خراسان شد و اهل فضل بود و بخانواده پیغمبر اسلام (ص) ارادت داشت و علاقه او بآن خانواده وی را واداشت که تاریخ خاندان پیغمبر اسلام را تا پایان قرن دوم هجری بنویسد.

ابوعلی سیمجور تاریخ خود را در نیمه اول قرن پنجم هجری نوشته و بنظر میرسد که بر تمام ماخذهایی که تا آن موقع راجع به تاریخ وقایع، دودمان پیغمبر اسلام (ص) بوده دست داشته و توانسته از آنها استفاده کند، او میگوید که عده ای از ایرانیان مقیم کوفه بعد از این که اطلاع حاصل کردند که

تاریخ فقط نام سران ایرانی را که باعث روی کار آمدن بنی عباس شدند و بحکم خلیفه اول و دوم عباسی بقتل رسیدند ضبط کرده، مثل (ابوسلمه خلال) و (ابوسلم خراسانی) و نام صدها تن از مردان برجسته ایرانی که بنی عباس را روی کار آوردند و به حکم سفاح و منصور بقتل رسیدند ذکر نشده است.

بعد از آن دو خلیفه، خلفای دیگر عباسی در هرموقع که توانستند دودمان های بزرگ ایرانی را معدوم کردند که معروفترین آنها دودمان (برمکی) و دودمان (افشین) است.

در تمام دوره بنی امیه، خلفای اموی، خونخوار ترین سردار و دزباری خود را مامور حکومت قسمت های مختلف ایران میکردند برای این که کینه های شدید نسبت بایرانیان داشتند و نمیتوان تردید داشت که یکی از علل علاقمندی ایرانیان به علی بن ابیطالب (ع) و حسن (ع) و حسین (ع) و فرزندان آنها، ناشی از کینه بنی امیه نسبت بایرانیان بود و علی (ع) و فرزندان برعکس بنی امیه بایرانیان علاقه داشته اند.

حکام خونخواری که بنی امیه برای حکومت قسمتهای مختلف ایران می گماشتند طوری سفاک بودند که در صفحات تاریخ شرق، چون مظهر خونریزی شناخته شده اند از قبیل (حجاج بن یوسف) و (زید بن مهلب) و (مهلب بن ابی صفره) و (زیاد بن ابیه) و (علی بن عیسی) و دیگران.

با آن کینه که بنی امیه و خلفای عباسی و بخصوص دو خلیفه اول آن سلسله نسبت بایرانیان داشتند چگونه، مورخین نیمه اول قرن دوم هجری که تاریخ سال شصت و یکم هجری قمری را برشته تحریر درآوردند میتوانند اسم ایرانیانی را که در شب دهم محرم برای کمک به حسین (ع) رفتند بنویسند و اگر آن کار را میکردند سرشان برباد نمیرفت؟

ما در فصول قبل گفتیم که اولین کتابهایی که در اسلام نوشته شد و اولین کتابهای تاریخ، در چه موقع به رشته تحریر درآمد.

بیم مورخین از بنی امیه، مانع از این بود که بتوانند در قرن دوم هجری تاریخ سال شصت و یکم و کشته شدن حسین (ع) را طوری بنویسند که چیزی از آن کاسته نشده باشد و با احتمال، بر اثر این بیم اسم ایرانیانی را که برای حمایت از حسین رفتند از قلم انداختند.

نا تمام

ایرانیان گفتند ما نزد تو نیامده ایم تا این که تو را ترک کنیم و فردا بحمايت تو خواهیم جنگید. حسین (ع) گفت ولی کشته خواهید شد. آنها گفتند کشته شدن در راه تو برای ماسعادت است. حسین (ع) گفت اگر شما با من بجنگید و کشته شوید در راه خدا کشته میشوید نه در راه من، زیرا من هم در راه خدا کشته خواهم شد. ایرانیان گفتند ما هم در راه خدا کشته می شویم.

باین ترتیب سی مرد ایرانی (یا بیست و پنج یا بیست نفر) در کربلا ماندند و روز بعد در جنگ شرکت کردند و کشته شدند و ما نمیدانیم این سی نفر را که در شب دهم محرم سال شصت و یکم هجری به حسین (ع) ملحق شدند جزو عدهای بدانیم که در کتابهای تاریخ شماره آنها را (بطوری که گفته شد) از سیصد نفر تا هفتاد و دو نفر ذکر کرده اند یا این که این سی نفر غیر از آنها هستند.

ارادت و علاقه ایرانیان نسبت به حسین (ع) از فداکاری این سی نفر یا بیست نفر معلوم میشود ولی ما غیر از نام برویج از اسامی سایر ایرانیانی که در شب دهم محرم به حسین (ع) ملحق شدند بدون اطلاع هستیم و بعید نیست مورخینی که در نیمه اول قرن دوم هجری تاریخ سال شصت و یکم و وقایع آخرین روزهای زندگی حسین (ع) را نوشته اند تعمداً داشتند که نام ایرانیان ذکر نشود زیرا نیمه اول قرن دوم هجری، دوره خلافت آخرین خلفای بنی امیه و اولین خلفای بنی عباس بود و خلفای بنی عباس مردمی حق ناشناس بشمار میآمدند و با ایرانیان عداوت داشتند در صورتی که ایرانیان وسائل روی کار آمدن بنی عباس را فراهم کرده بودند.

بیرحمی های ابوالعباس سفاح اولین خلیفه عباسی که در سی و سه سالگی در سال ۱۳۶ هجری قمری زندگی را بدرود گفت و قساوت های المنصور خلیفه دوم عباسی و برادر ابوالعباس سفاح که بعد از او خلیفه شد نسبت به ایرانیان مشهورتر از آن است که محتاج بذکر باشد.

تمام ایرانیانی که سبب شدند که بنی عباس روی کار بیایند در دوره کوتاه خلافت سفاح اولین خلیفه عباسی که بیش از چهار سال طول نکشید و آنگاه در دوره خلافت المنصور به حکم آن دو خلیفه کشته شدند و بعضی از آنها را طوری با بیرحمی کشتند که انسان از شنیدن آن مرتعش میشود.



گننام ایران

نویسنده «ژول یونر» فرانسوی

- ۹۵ -

اقتباسی ذیح‌اله منصوری

دفاع از (شکی)

قدیم و زرگری میکردند و ظروف نقره می‌ساختند ، و ظروف مسین هم در شکی از طرف مسلمین ساخته میشد و آن قدر در ساختن ظروف مسین مهارت داشتند که وقتی آن را سفید میکردند ظرافت و زیبایی ظرف مسین ، فرقی با يك ظرف نقره نداشت.

مسلمین شکی دارای مذهب شیعه بودند و تعصب داشتند و مانند مردم شهر شوشی یا شوشه در ماه محرم که ماه عزاداری شیعیان است کفن سفید میپوشیدند و سر را با شمشیر مجروح میکردند و شماع و بقول خودشان علمدار براه می‌انداختند و آنها کسانی بودند که دهها خنجر و نیزه در بدنشان فرو رفته بود و منظره‌ای تارآور و هم وحشت‌انگیز داشتند.

حاکم ولایت شکی ، نیز مثل حاکم (سالیان) از حکام محلی بود ، و آن حکام پسر بعد از پدر حکومت می کردند و سلاطین ایران حکومت آنها را برسمیت می شناختند.

حاکم شکی به اسم (سلیم خان) خوانده میشد و او در آغاز بافسران تزاری که در شیروان بودند روی خوش

یافته را بگیرد آنها را با توجه باین که شماره سربازان قشون تازه کار نسبت به ارتش تعلیم یافته خیلی کم بوده است و مردم سالیان در آن دو روز نشان دادند که مردانی دلیر و سرسخت هستند و حاکم سالیان دو روز بعد از جنگ ، بر اثر دوجراحت سخت زندگی را بدرود گفت.

یکی از بلاد ایران در منطقه شمالی آن کشور (شکی) بود که کرسی ولایتی به همین نام محسوب میشد. شکی در نزدیکی جبال شرقی قفقازیه قرار داشت و بین شکی و دریای خزر غیر از کوه نبود و از آن جبال نهر های متعدد در منطقه شکی جریان داشت.

سکنه شکی مسلمان و مسیحی بودند و مسیحیان از کلیسای (اش میازدین) پیروی میکردند که یعنی کلیسای ارمنستان.

جیمز موریه نویسنده انگلیسی اش میازدین واقع در شمال رود ارس را (روم ارمنی) میخواند و آنجا مقر اسقف بزرگ ارمنی ها بود.

سکنه مسلمان شکی زارع و صنعتگر بودند ، اما صنعتگر با مفهوم

امیر یعقوب تسلیم نشد و حتی بعد از این که تیر خورد تسلیم نگردید تا این که يك تیر دیگر باو اصابت کرد و تیر دوم او را انداخت و دیگر نتوانست برخیزد.

بعد از این که حاکم سالیان افتاد و برنخاست بازمانده سربازانش سست شدند و تسلیم گردیدند و وقتی جنگ خاتمه یافت و امیر یعقوب مجروح را از زمین بلند کردند تا این که بشهر ببرند میدان جنگ مستور از اجساد مقتولین یا مجروحینی شده بود که نمیتوانستند از جا برخیزند.

بازماندگان قشون سالیان برای مداوای مجروحین و دفن اجساد ، از زارعین کمک خواستند و آنها براه افتادند و مجروحین را بخانه‌هایشان رسانیدند و مقتولین را دفن کردند و باین ترتیب نبولسون توانست که سالیان را اشغال نماید.

شاید جنگ سالیان از جنگ‌های فراموش نشدنی شرق باشد زیرا دیده نشده که يك قشون که تمام سربازان آن تازه کار و تعلیم نیافته هستند بتوانند جلوی يك ارتش قوی و تعلیم

نشان داد و این طور آشکار کرد که میل دارد قشون تزار را در شکی بپذیرد.

ولی بعد از این که دریافت که افسران تزاری نه فقط حکام محلی را مورد تحقیر قرار میدهند و آنها را چون نوکران خود میدانند بلکه میخواهند، درآمد محلی را هم تحت نظارت داشته باشند، نظریه‌اش تغییر کرد.

حکام محلی که پسر بعد از پدر در شهرهای ایران واقع در شمال رود ارس حکومت میکردند، در امور داخلی استقلال داشتند و سلاطین ایران در امور داخلی ولایات آنها دخالت نمی نمودند.

قبل از این که معاهده گلستان بین فتحعلی شاه و تزاروسیه منعقد شود، افسران تزاری که حاکم محلی می شدند قسمتی از درآمد ولایتی را از هرکس که حاکم بود اخذ میکردند و بعد از این که (پاسکویچ) معروف با عنوان (نایب السلطنه قفقازیه) فرمانفرمای تمام ولایاتی شد که ارتش تزار از فتحعلیشاه گرفته بود تمام درآمد ولایات مزبور را ضبط کرد و فقط حقوقی به حکام شهرها میداد و آنها نمیتوانستند درآمد ولایت را وصول نمایند.

سلیم خان شکی هم مثل امیرعقوب حاکم سالیان نمیتوانست تحمل کند که افسران تزاری، او را مورد تحقیر قرار بدهند و قسمتی از درآمد شکی را از او مطالبه نمایند.

این بود که سلیم خان شکی نامه‌ای به عباس میرزا نوشت و گفت من در گذشته بارش تزاری ابراز دوستی میکردم و امروز از آنچه کرده‌ام پشیمان هستم ولی نمیتوانم از ورود ارتش تزاری به شکی ممانعت کنم مگر این که شما به من کمک کنید و اگر کمک شما برسد، ارتش تزار نخواهد توانست شکی را اشغال نماید.

سلیم خان شکی در نامه‌اش نوشت که وی از لحاظ افراد در مضیقه نیست اما از لحاظ پول و اسلحه و مهمات در مضیقه است و توپ ندارد و اگر عباس میرزا برای او پول و اسلحه و مهمات و توپ بفرستد وی میتواند عده‌ای زیاد از مردان محلی را که همه دلیر و مورد اعتماد هستند بسیج نماید.

حاکم شکی پیش‌بینی کرد که ممکن است عباس میرزا تصور کند که منظور سلیم خان از خواستن پول، اخاذی است و لذا نوشت برای این که بدانید پولی که شما برای من می فرستید بمصرف بسیج افراد برای جنگ میرسد یک ناظر از طرف خود تعیین کنید که باین جا بیاید و هزینه‌ها را مورد نظارت قرار بدهد تا محقق گردد که من پول را به مصرف شخصی نمیرسانم بلکه با افراد میدهم تا این که برای جنگ آماده شوند و اگر پولی بآنها داده نشود، نمیتوانند که برای جنگ براه بیفتند زیرا نمیتوانند و فرزندان خود را بدون وسیله معاش رها کنند و عازم میدان جنگ گردند.

بطوری که گفتیم نقطه ضعف نیروی جنگی عباس میرزا کمی پول بود و او نمیتوانست آن طور که باید، پول فراهم نماید تا این که به مصرف جنگ برساند.

گرچه جنگ های گذشته، خرج جنگ های امروزی را نداشت معه‌دا نسبت به آن دوره هزینه جنگ زیاد بود و بخصوص پرداخت مستمری به سربازان علاوه بر جیره غذا و لباس و علیق اسب، گران تمام میشد و ارتش ایران سرباز نظام وظیفه نداشت.

برای این که خوانندگان فرانسوی ما بسنجند که پرداخت مستمری به سربازان چقدر سنگین بود، میتوانند جنگ اول جهانی را بخاطر بیاورند.

در آن جنگ فرانسه چهار میلیون سرباز بسیج کرد ولی همه سرباز نظام وظیفه بودند.

اگر دولت فرانسه مجبور میشد که به آن سرباز ها مستمری بدهد هرگاه بهر سرباز در ماه هزار فرانک آن روز را میپرداخت (که نسبت به فرانک امروز خیلی کم ارزش بود) بایستی در هر ماه چهار میلیارد فرانک بسربازان حقوق بدهد و محال بود که دولت فرانسه بتواند آن هزینه سنگین را که در سال چهل و هشت میلیارد فرانک میشد تحمل نماید.

آنچه دولت فرانسه و سایدول اروپائی بسربازان خود در جنگ میدادند غذا بود و لباس و غیر از این و یک مبلغ بسیار کم برای خرید صابون چیزی دیگر بآنها داده نمیشد.

اما عباس میرزا مجبور بود علاوه بر جیره غذا و لباس و علیق، حقوق هم بسربازان خود بپردازد.

هرچند هفته یکبار برای دریافت پول به پدرش فتحعلیشاه مراجعه میکرد و هربار جواب منفی می شنید.

طوری عباس میرزا در مضیقه بی پولی قرار گرفته بود که بفکر افتاد نوعی اسکناس چاپ کند.

هنوز عباس میرزا چاپخانه‌ای را که بعد از اروپا وارد کرد، وارد نکرده بود تا این که بتواند در آن چاپخانه اسکناس چاپ کند و لذا بفکر افتاد که (شهرها) منتشر نماید.

(توضیح - اسم اسکناس که از زبان روسی وارد زبان فارسی شده در آن موقع در ایران متداول نشده بود و میدانیم که اسکناس روسی، (آسین یات) فرانسوی است که مثل بسیاری از کلمات، از زبان فرانسوی وارد زبان روسی گردید - مترجم).

باین ترتیب که روی قطعاتی از چرم که بزودی فرسوده نمیشود و از بین نمیرود، مهر بزنند و مهرها طوری فشار داشته باشد که در چرم برآمدگی بوجود بیاید و هر قطعه چرم مطابق مهری که روی آن زده شده،

مبلغی ارزش داشته باشد و مردم آن چرم ها را بجای پول مبادله کنند . هنوز آن تصمیم وارد مرحله اجرا نشده بود که در بازار تبریز (که عباس میرزا در آنجا بود) بعضی از کالا ها نایاب شد چون سوداگران شنیده بودند که قصد دارند شهروا منتشر کنند و پیش‌بینی میکردند بعد از این که شهروا منتشر گردید پذیرفتن آن اجباری خواهد شد واضح است که اگر سوداگران میدانستند که شهروا متکی بر پشتوانه است و هر موقع که بخواهند میتوان آن را مبدل به پول طلا یا نقره بکنند مضطرب نمیشدند و از این جهت اضطراب داشتند که شهروا بدون پشتوانه منتشر شود و (عباس میرزا) و عده‌ای برای تبدیل آن بپول طلا یا نقره ندهد .

میرزا محمدتقی آشتیانی که در آغاز این تاریخ او را معرفی کردیم و باز ذکر او خواهد آمد به عباس میرزا گفت نواب والا با این که شما هنوز شهروا را منتشر نکرده‌اید بعضی از کالاها در بازار این شهر ناپدید شده است و اگر شهروا منتشر شود داد و ستد با پول بکلی متروک خواهد شد و مردم این شهر ، مثل سکنه روستاها ، داد و ستد جنسی خواهند کرد و در آن دوره در تمام روستاهای ایران ، داد و ستد جنسی متداول بود و مردم فی‌المثل گندم میدادند و بارچه نخ یا بشمی که قسمتی از آنها بافت نساجان محلی بود خریداری میکردند .

میرزا محمد تقی آشتیانی گفت مردم از حاکم میترسند و میدانند که وقتی نواب والا شهروا منتشر کردید آنها مجبورند که آن را بپذیرند و برای این که مجبور به پذیرفتن شهروا نشوند داد و ستد پولی را متروک نمی‌کنند و داد و ستد جنسی را برقرار مینمایند و شهروای شما ، بکار نخواهد آمد و کسی آن را بابت

بهای کالا بدیگری نمیدهد تا وی بپذیرد یا نپذیرد.

شاهزاده عباس میرزا متوجه شد که میرزا محمدتقی آشتیانی مستوفی حرفی درست میزند و اگر پول چرمی منتشر نماید کسی آن را نخواهد پذیرفت.

لذا از انتشار شهروا منصرف گردید و چون خیلی پول احتیاج داشت ظروف طلا و نقره خانه خود را به ضرابخانه فرستاد تا این که ذوب کنند و سکه بزنند و بعد از این که سکه های نقره و طلا از ضرابخانه خارج شد ، فرمانده جوان ارتش ایران ، فرج‌الله خان شاهسون (یا شاهیسون) را برای کمک به سلیم‌خان شکی انتخاب کرد و او را با عده‌ای سرباز و مبلغی پول بسوی شکی فرستاد تا این که به سلیم‌خان کمک کند .

ما نه از شماره سربازان فرج‌الله خان شاهسون اطلاع داریم نه از مبلغی که عباس میرزا باو داد تا این که به سلیم‌خان بدهد و مورخین شرقی ، ذکری از این دورقم نکرده‌اند و مورخین غرب هم نگفته‌اند که شماره سربازان و مبلغ پول چقدر بوده و تصور می‌کنیم علت این که آن دورقم در تواریخ ذکر نشده این است که نه شماره سربازان زیاد بود نه مبلغ پول جالب توجه .

فرج‌الله خان شاهسون از گدار رودخانه کوروش واقع در جنوب شکی گذشت و چون شرح گدارهای رودخانه کوروش در یکی از فصول قبل داده شده تکرار نمیکنیم.

همین که فرج‌الله خان از گدار رودخانه عبور کرد و عازم شکی گردید به طلایه سپاه تزاری برخورد و چون دارای نیروی قوی نبود مراجعت کرد و از گدار گذشت و خود را بساحل راست رودخانه کوروش رسانید و آن رودخانه را بین خود و سپاه تزاری قرارداد.

وی تصور میکرد که طلایه سپاه تزاری قصد دارد از رودخانه بگذرد و خود را بساحل غربی آن (ساحل راست) برساند .

ولی طلایه مزبور در عوض این که بطرف مغرب برود یعنی از رودخانه بگذرد کنار رودخانه توقف کرد .

فرج‌الله خان شاهسون بعد از این که مراجعت کرد و بساحل راست رودخانه رسید ، سربازان خود را از نظر طلایه سپاه تزاری پنهان کرد.

طلایه توقف نمود و دو ساعت دیگر يك سپاه بالنسبه قوی تزاری کنار رودخانه رسید و در آنجا اردوگاه بوجود آورد و فرج‌الله خان شاهسون دانست سپاه مزبور شب‌را کنار رودخانه میگذراند و فردا از رودخانه عبور خواهد کرد .

اما وقتی روز دمید ، و سپاه تزاری اردوگاه خود را برچید از رودخانه عبور نکرد و راه شمال را پیش گرفت.

فرج‌الله خان شاهسون متحیر گردید چه کند و آیا در عقب سپاه تزاری بسوی شمال برود یا نه؟

او حدس میزد که آن سپاه که عازم شمال گردیده ، بسوی شکی میرود حتی اگر منظور سپاه تزاری اشتغال شکی نباشد باز از آنجا خواهد گذشت زیرا شکی در راهش میباشد.

اگر فرج‌الله خان با دسته کوچک خود عقب سپاه تزاری می‌رفت عقب‌داران قشون متوجه میشدند که مورد تعقیب قرار گرفته‌اند و سپاه تزاری با يك حمله ، قشون کوچک فرج‌الله خان شاهسون را از بین میرد و هرگاه آن مرد عقب قشون تزاری نمیرفت وظیفه خود را بانجام نرسانیده بود .

چون عباس میرزا او را برای کمک به سلیم‌خان شکی فرستاد .

ناتمام

ترجمه ذبیح‌اله منصوری

نویسنده: «اربرت مسی»

- ۹۵ -



سرگذشت و سرنوشت آخرین تزار روسیه و همسرش

مراجعت نیکلای دوم بعد از استعفا به دهکده تزار

به اتومبیل نزدیک شود از دور ، خطاب به نگهبان گفت کیست ؟

نگهبان جواب داد نیکلا - رومانوف است.

افسر گفت بگذارید وارد شود. اتومبیل وارد کاخ شد و مقابل عمارت توقف کرد و نیکلای دوم و شاهزاده دالگورکی پیاده شدند و قدم به سرسرای عمارت (و با اصطلاح امروزی حال) گذاشتند .

سرسرا پر از سربازانی بود که میخواستند از نزدیک نیکلای دوم را ببینند و بعضی از آنها سیگار می کشیدند و برخی قدم میزدند و چندین نفر هم نشسته بودند .

وقتی نیکلای دوم وارد سرسرا شد، هیچ يك از آنها بمناسبت ورود مردی که در گذشته امپراطور روسیه بوده وضع خود را اصلاح نکرد و باو سلام نداد.

اما نیکلای دوم جواب سلام های دریافت نشده را داد و در حالی که لحظه به لحظه دست را به کلاه خود نزدیک میکرد و سلام نظامی میداد از سرسرا گذشت.

در آن موقع ، خدمتکاری درب اطاق ملکه را زد و آن را گشود و با

وارد تزارس کوته سلو - دهکده تزار - بشود.

در آن روز ، ملکه و فرزندانش هیجان داشتند و آلکسی دقیقه به دقیقه ساعت خود را از نظر می - گذرانید که ببیند آیا ساعت ورود قطار رسیده است یا نه ؟

قطار حامل نیکلای دوم در ساعت مقرر وارد ایستگاه دهکده تزار شد ولی از بین همراهانش هیچ کس بعد از او قدم بر زمین ننهاد مگر شاهزاده (واسیلی دالگورکی) داماد وزیر دربار .

وقتی نیکلای دوم و شاهزاده مزبور ، از واگون خارج شدند وسوار اتومبیل گردیدند تا این که به کاخ سلطنتی بروند دیگران از قطار فرود آمدند ، و هر کدام بیک طرف رفتند. اتومبیل حامل نیکلای دوم و شاهزاده دالگورکی راه کاخ سلطنتی را پیش گرفت اما نگهبانی که کنار مدخل کاخ پاسداری میکرد مانع از ورود اتومبیل به کاخ شد و گفت باید افسر من بیاید و اگر اجازه ورود داد ، میگذارم که اتومبیل وارد شود.

چندین دقیقه طول کشید تا افسری نمایان شد و بدون این که

لیلی - دهنه ندیده مکه در خاطرات خود مینویسد:

آن شب نور ماه اطاق مراروشن کرده بود ، و من نمیتوانستم بخوابم وقایع آن روز ، در نظر من چون کابوسی جلوه میکرد و بخود میگفتم واقعیت ندارد و من در حال رویا ، آن وقایع را دیدم و می بینم و نیز تمام وقایع انقلاب پایتخت در نظرم چون رویا جلوه میکرد و بخود میگفتم اکنون از خواب بیدار خواهم شد و این وقایع نامیمون از بین خواهد رفت .

اما در همان حال از اطاق ملکه صدای سرفه او را می شنیدم و می فهمیدم که او هم نمیتواند بخوابد. در خارج صدای قهقهه ها و آواز های مستانه قطع شده بود اما در نزدیکی من ، يك صدای دائمی به - گوش میرسید که اول نفهمیدم از چیست اما بعد متوجه شدم که صدای قدم زدن نگهبان نظامی میباشد و دانستم که در کوریدور (راهروی) ما نگهبان نظامی گماشته اند.

روز بیست و دوم ماه مارس ، روزی بود که قطار حامل نیکلای دوم امپراطور مستعفی روسیه ، بایستی

لحن تشریفات عادی درباری گفت (اعلیحضرت امپراطور آمدند).

ملکه از اطاق خارج شد و به استقبال شوهرش رفت و او را به اطاق اطفال برد و در آنجا به او گفت برای من شوهرم و پدر فرزندام ، بیش از عنوان امپراطور ارزش دارد . نیکلای دوم بعد از این که اطفال خود را دید و بوسید با ملکه به اطاق دیگر رفت و آنجا ، سر را روی شانه وی گذاشت و برای اولین بار مثل کودکان شایهای گریست.

عصر آن روز نیکلای دوم از اطاق خود خارج شد تا این که از عمارت بیرون برود و در پاك قدم بزند چون راه رفتن و تمرین بدنی برای حفظ سلامتی او ضرورت داشت.

هنگامی که میخواست از عمارت خارج شود به لیلی - دهنه ندیمه ملکه برخورد کرد و دستش را گرفت و گفت از این همه زحمت که برای ما کشیدید از شما متشکرم.

لیلی - دهنه در خاطرات خود مینویسد آن روز از مشاهده قیافه امپراطور وحشت کردم زیرا وی در ظرف مدت پانزده روز پیر شده بود، روز هفتم نوامبر که امپراطور با قطار براه افتاد تا این که بمركز ستاد ارتش برود جوان بود و در صورتش چین دیده نمیشد ولی آن روز صورتش پر از چین شده بود و موهای دو شقیقه اش سفید مینمود و من میدیدم که در مدت پانزده روز ، امپراطور باندازه بیست سال پیر شده است.

نیکلای دوم ، بعد از این که وارد کاخ سلطنتی شد به بن کن دورف وزیر دربار گفت بطوری که میدانید من عادت دارم هر روز راه بروم و ترتیبی بدهید که برای راه رفتن من مزاحمت تولید نشود .

وزیر دربار با ژنرال کورنیلوف فرمانده پادگان پایتخت تماس گرفت و او گفت که راه رفتن نیکلا - رومانوف

در پارک بدون مانع است اما بایستی قبل از وقت خط سیر او تعیین شود تا در آن خط سیر نگهبان بگمارند و نگهبانان هنگامی که قدم میزند محافظ او باشند.

اما آن روز ، چون اولین روز مراجعت نیکلای دوم بود خط سیرش قبل از وقت تعیین نشد و وقتی نیکلای دوم خواست از عمارت خارج شود بیست دقیقه طول کشید تا فرمانده سربازان محافظ کاخ سلطنتی آمد و موافقت کرد که نیکلای دوم برای راه رفتن از عمارت خارج شود.

ملکه و دو ندیمه اش لیلی - دهنه و آنا - ویروبووا در یکی از اطاقها، از پشت پنجره ، نیکلای دوم را در پارک میدیدند و مشاهده کردند که یکی از نگهبانان جلوی او را گرفت.

ملکه و دو نفر دیگر نمیتوانستند بشنوند که نگهبان مزبور به نیکلای دوم چه گفت.

ولی دیدند که او مراجعت کرد و امتدادی دیگر را برای قدم زدن پیش گرفت.

اما بعد از تقریباً سیصد قدم باز يك نگهبان جلوی نیکلای دوم را گرفت و او را برگرداند و وی در امتداد دیگر بحرکت درآمد.

اما در آن امتداد هم جلوی نیکلای دوم را گرفتند و او را برگردانیدند و امپراطور سابق که از ممانعت نگهبانان ناراحت شده بود از قدم زدن صرف نظر کرد و به سوی عمارت برگشت و ملکه بدو ندیمه خود گفت صدها میلیون میل مربع از اراضی روسیه از اقصای سیریه تا اروپا مال امپراطور بود و اکنون نمیگذارند که او حتی در پارک خود که ملک شخصی وی میباشد به آزادی قدم بزند.

امپراطور وقتی بممارت مراجعت کرد به ملکه و دو ندیمه او گفت نگهبانان بمن میگفتند (گاسپادین پالکونیک) عبور از این جا ممنوع است، مراجعت کنید.

(گاسپادین پالکونیک یعنی آقای سرهنک - مترجم).

همان روز (۲۲ مارس) هنگام غروب آفتاب سه اتوموبیل زره پوش پر از سربازان انقلابی به کاخ نزدیک شد و قبل از این که اتوموبیل ها به کاخ برسند ، بموجب دستور سروان (کوت زبو) که گفتیم فرمانده کاخ بود ، مدخل بزرگ کاخ را که اتوموبیل ها از آنجا وارد میشدند بستند.

سربازانی که سوار بر اتوموبیل های زره پوش بودند فریاد زدند که ما آمده ایم تا نیکلا - رومانوف را ببریم و او را در یکی از سلول های قلعه (پتر - و - پل) حبس کنیم.

سروان (کوت زبو) که قبل از صحبت با سرباز های مزبور فهمیده بود که آنها غیر مسئول هستند و سر خود ، به آنجا آمده اند و ماموریتی از طرف حکومت موقتی و ژنرال کورنیلوف فرمانده پادگان پایتخت ندارند و گر نه آمدنشان را با تلفون باو اطلاع میداد با ملایمت به سربازان انقلابی گفت که شما چون سرباز هستید میفهمید که من چون سرباز هستم نمیتوانم بدون امر ژنرال کورنیلوف فرمانده پادگان پایتخت ، نیکلا رومانوف را به شما واگذار کنم که او را با خود ببرید .

سربازان انقلابی نرم شدند و گفتند که ما از بردن نیکلا - رومانوف منصرف میشویم مشروط بر این که او را ببینیم و بتوانیم بعد از مراجعت از این جا به همقطاران خود بگوئیم که او را دیده ایم .

بن کن دورف نزد نیکلای دوم رفت و درخواست سربازان را به اطلاع وی رسانید و قرار شد که امپراطور مستعفی در یکی از راهرو های کاخ سلطنتی قدم بزند و يك بار در آن راهرو برود و يك بار مراجعت کند تا سربازان مزبور او را ببینند.

سروان کوت زبو و افسران در آن راهرو حضور یافتند و طوری قرار گرفتند که بین سربازان انقلابی پایتخت

و نیکلای دوم باشند و او ، وارد راهرو شد و آن را پیمود و مراجعت کرد و سربازان او را دیدند و رضایت خاطر حاصل کردند و رفتند.

در همان شب در پارك امپراطوری روسیه واقعه ای دیگر اتفاق افتاد و آن نبش قبر راسپوتین بود. گفتیم که راسپوتین را در پارك امپراطوری دفن کردند و بالای قبرش، طاقی بشکل يك نمازخانه كوچك بنا نمودند.

در نیمه شب آن شب ، سربازانی که در خود کاخ امپراطوری بودند قبر راسپوتین را شکافتند و جسد او را از تابوت خارج کردند.

چون در شمال روسیه ، در فصل زمستان ، زمین خیلی سرد است با این که تقریباً سه ماه از دفن راسپوتین میگذشت قیافه اش چندان تغییر نکرده بود.

جسد او را به طنابی بستند و بر زمین کشیدند و از پارك امپراطوری خارج کردند و در نقطه ای دور از پارك ، باشکستن درخت ها انبوهی از هیزم فراهم نمودند و جسد راسپوتین را بالای آن نهادند.

درخت هائی که شکسته شد از نوع درخت های کاج شمال روسیه بود که رزین هم دارد و می سوزد ولو تر باشد معهداً آنهائی که میخواستند جسد راسپوتین را بسوزانند مقداری نفت روی هیزم ریختند ، و آتش زدند و طولی نکشید که يك آتش عظیم بوجود آمد .

بر اثر آن آتش روستائیان اطراف جمع شدند و وقتی میفهمیدند که جسد راسپوتین را از قبر خارج کرده اند و می سوزانند اندوهگین می شدند زیرا گفتیم که راسپوتین بین روستائیان محبوبیت داشت.

مدت شش ساعت آن آتش ، می سوخت ، و وقتی روز دمید از جسد راسپوتین غیر از خاکستر باقی نمانده بود.

خود راسپوتین گفته بود مرا بقتل خواهند رسانید و نمیگذارند جسد من باقی بماند و مرا خواهند سوزانید و خاکستر جسد من بر باد خواهد رفت و آن شب ، آنچه راسپوتین پیش بینی کرده بود جامه عمل پوشید.

کسانی که با خانواده سلطنتی روسیه باقی ماندند از این قرار بودند:

۱ - آنا ویروبوا ندیمه ملکه.

۲ - لیلی - دهنه ندیمه ملکه.

۳ - کنت بن کن دورف وزیر دربار و همسرش.

۴ - شاهزاده دالگورکی.

۵ - خانم بوخوودن که عنوان بارون داشت.

۶ - خانم هندریکوف که عنوان کنتس داشت .

۷ - آقای ژیلیار معلم زبان فرانسوی فرزندان نیکلای دوم.

۸ - دوشیزه شنیدر معلم زبان انگلیسی و آلمانی .

۹ - دکتر پوتکین.

۱۰ - دکتر دره وانکو .

۱۱ - دو زن خدمتکار .

۱۲ - ناگورنی پرستار ولیعهد كوچك.

سایر ملازمان و خدمه دربار سلطنتی روسیه ، ترجیح دادند که بروند .

ماری دختر امپراطور مستعفی روسیه بر اثر عوارض ناشی از سرخك دوجار ذات الریه شده بود و از دکتر (اوستروگورسکی) مقیم پایتخت و متخصص بیماری های کودکان دعوت کردند که بیاید و ماری را مورد معاینه قرار بدهد.

دکتر اوستروگورسکی از چند سال قبل از آن تاریخ یکی از پزشکانی بود که فرزندان امپراطور روسیه را مداوا میکرد و هر وقت از او دعوت میکردند که به تراسکوئه سلو برود با اولین قطار براه میافتاد و خود را به دهکده تزار میرسانید.

ولی در آن روز وقتی از او دعوت کردند که برای معالجه ماری بیاید بعنوان این که وسیله مسافرت نیست حاضر نشد به دهکده تزار برود در صورتی که حکومت موقتی روسیه موافقت میکرد که او را با اتومبیل به دهکده تزار برساند و از آنجا برگرداند.

امپراطور مستعفی و همسرش و فرزندان او و این عده که در بالا از آنها نام بردیم در داخل کاخ سلطنتی رابطه ای با دنیای خارج نداشتند و هرگونه رابطه با واسطه نگهبانان کاخ برقرار میشد و آنها همه چیز را مورد بازرسی قرار میدادند و حتی از بازرسی درون محفظه های خمیر دندان و ظروف ماست ، خودداری نمینمودند.

تمام تلفون های کاخ قطع شده بود و فقط يك تلفون در اطاق نگهبان وجود داشت و هر يك از همراهان نیکلای دوم که میخواستند با خارج صحبت کنند بایستی به آن اطاق بروند و آنجا با حضور افسر نگهبان به زبان روسی صحبت کنند و تکلم بهر زبانی غیر از زبان روسی ممنوع بود.

هر دفعه که دکتر پوتکین میخواست وارد اطاق دختران نیکلای دوم بشود تا این که آنها را مداوا نماید نگهبانان میخواستند با او وارد اطاق شوند تا بشنوند وی به آنها چه میگوید و چه می شنود و دکتر پوتکین با زحمت از ورود آنها به اطاق ممانعت میکرد و میگفت دو راهرو باشند تا وی برگردد.

نیکلای دوم که گفتیم خیلی به ارتش علاقه داشت از بی نظمی ظاهری سربازان در کاخ سلطنتی ، ناراحت می شد.

بعضی از سربازها دکمه های پالتوی نظامی خود را نمایانداختند و اکثر ریش خود را نمیتراشیدند و موهای سر را شانه نمیزدند و کفش های آنها واکس نخورده بود.

ناتمام

بقلم : هارلند منچستر

ترجمه : محمد وحید دستگردی

ریدرزدایجست : اگوست ۱۹۷۰

غذاهای جدید برای جهان گرسنه

« دانشمندان برای مقابله با قحطی و گرسنگی در گیاهان ، ماهیها و حتی نفت خام بدنبال مواد پروتئینی میگردند »



روزی شخص آواره‌ای در یک جاده کوهستانی راه را بر جرج - واشنگتن کارور ، گیاه شناس معروف سد کرد و از او تقاضای پول کرد تا غذائی تهیه کند و بخورد . کارور سکه‌ای باو داد و بدوستی که همراهش بود گفت « از این محل تا نزدیکترین مغازه ، گیاهان خوردنی و میوه های جنگلی بآن حد یافت میشوند که برای تغذیه ساکنان یک شهر کافی هستند . » این گفتار دانشمند مذکور در زمان کنونی مصداق پیدا کرده است . جمعیت کره زمین سریعتر از تولید مواد غذائی اضافه میشود . اکنون جمعیت جهان در حدود سه هزار و شصت میلیون نفر است و این رقم احتمالا تا سال ۲۰۰۰ یعنی ۳۰ سال دیگر دو برابر میشود .

اکنون میلیونها نفر از جمعیت جهان قحطی زده و نیمه گرسنه هستند . صنایع غذائی موجود از عهده نگهداری آنها بر نمی آید و دانشمندان جهان مساله تغذیه را از نقطه نظر عقاید کارور مورد مطالعه قرار داده اند . حداقل دوازده منبع تغذیه که قبلا مورد توجه نبودند اکنون مورد استفاده قرار گرفته اند .

مهمترین آنها پروتئین های جدید و ارزان هستند . غذا هرچه از جهت کالری ، ویتامین ها و مواد معدنی غنی باشد بدون پروتئین ارزش غذائی کامل ندارد . پروتئین ها که معمولا از گوشت ماهی ، شیر ، پنیر یا ترکیبات گیاهی بدست می آیند برای تشکیل نسوج تازه در طول دوره رشد کودک و برای جانشین شدن نسوج فرسوده در طول حیات لازم و ضروری هستند . پروتئین ها را نمیتوان در بدن ذخیره کرد و

برای حفظ سلامت بدن باید هر روز آنها را خورد . امروزه ، در حدود ۲۵ درصد جمعیت جهان به کمبود پروتئین دچار هستند . کاشیورکور ، معمولی ترین بیماری ناشی از نقصان پروتئینی ، مخصوصا در میان اطفال تازه از شیر گرفته نواحی حاره بشدت شیوع دارد . این اطفال پاهائی بسیار باریک ، شکم هائی بزرگ و برآمده و پوستی زبر و فلس مانند پیدا می کنند . تحقیقات اخیر ثابت کرده است که فقدان پروتئین

باعث سخت شدن عروق، کرم خوردگی دندانها: کندی ذهن و ضعف عمومی بدن میگردد: با آنکه در هر نقطه از زمین ذخائر ابروان و فراوان پروتئین وجود دارند ولی متأسفانه اکثر این ذخائر بعلت آداب مربوط به غذا، پیش داوری های راجع به غذا و فقدان اطلاعات قنی مورد استفاده قرار نگرفته اند.

پروتئین ها از ۲۰ ماده شیمیائی بنام اسید های آمینو ترکیب شده اند که ۸ ماده از این بیست ماده برای تغذیه صحیح ضروری هستند. این مواد بوسیله گیاهان مختلف تولید می شوند ولی يك گیاه شامل همه آنها نیست. این گیاهان را میتوان باخوردن به حیوانات به گوشت پروتئین دار و لبنیات تبدیل کرد اما این کار هم وافی به مقصود نیست. همه صنایع گوشتی و لبنیاتی جهان نمیتواند احتیاجات جمعیت جهان را برآورده سازد. بنابر این دانشمندان تغذیه کوشش می کنند که با ترکیب مستقیم مواد گیاهی دستور العملهای تهیه کنند که بدان وسیله بتوان گیاهان مصرف نشده را نیز تحت استفاده در آورد.

يك دستور العمل غذائی

يك نوع غذائی که بمقدار زیاد مضر فایده میشود ترکیبی از آرد ذرت نا پخته، آرد لوبیای روغنی و شیر خشك بدون چربی است که مواد معدنی و ویتامین ها را هم بدان افزوده اند. در مه، سال ۱۹۶۶ دفتر توسعه بین المللی ایالات متحده يك تن از این غذا را با هواپیما به بمبئی برد تا تاثیر آنرا روی اطفال هندوستانی آزمایش کند. با اضافه کردن آب گرم مزه مطبوعی پیدا میکرد و از آن تاریخ بعد در مدارس هندوستان ناهار اطفال دبستانی شد. از آن زمان بعد ۱۰۰۰ میلیون پوند از این ماده غذائی که هر پوند آن هشت پنی تمام میشد بوسیله دفتر توسعه بین المللی در میان مردم ۱۰۰ کشور توزیع شده است.

در کشور هایی که مردم آنها به خوردن ذرت عادت ندارند غذا های مرکبی که بمقدار زیاد پروتئین داشته باشند لازم و ضروری هستند. اخیراً ماده ای که از ترکیب گندم و لوبیای روغنی تهیه شده مورد مصرف قرار گرفته است. این ترکیب مزه گندم میدهد.

جانشین های بومی

آسیابهای تهیه آرد در جنوب هندوستان تولید يك ترکیب پروتئین دار غنی را در سال ۱۹۶۷ در مدرسه آغاز کردند. در زبان هندی باین ترکیب بال آهار میگویند که معنی آن (خوراك مقدی برای کودکان) است. در این ترکیب غذاهائی بجای ذرت از گندم و بجای لوبیای روغنی از بادام زمینی استفاده میشود. (هندوستان يك سوم بادام زمینی جهان را تولید میکند اما از بادام زمینی هندوستان بعلت ارزش غذائی كم آن تاکنون برای خوراك حیوانات و تهیه كود استفاده شده است) در فیلیپین دانشمندان تصمیم دارند که از ذخائر بومی پروتئین مانند نارگیل و بادام زمینی برای تهیه خوراك مغذی استفاده کنند. در تونس، ال سالوادور و برزیل مطالعاتی در جریان است تا با تاسیس کارخانه های مجهز اقدام به تهیه غذا های فوق الذکر گردد.

چند ترکیب حیوانی پروتئین دار دیگر در ده سال اخیر تهیه و مورد استفاده واقع شده اند. در سال ۱۹۶۱، موسسه تغذیه آمریکای مرکزی و پاناما که مقر آن در شهر گواتمالاست ترکیبی بنام اینکابارنیا تهیه کرد. این ترکیب آردی شامل بذر پنبه، غلات، ذرت خوشه ای، خمیر ترش میباشد. به این آرد آب اضافه میکنند و ارزش غذائی هر لیوان آن تقریباً معادل ارزش غذائی يك لیوان شیر است و هر لیوان آن را میتوان بمبلغ يك پنی بمصرف کنندگان فروخت در آزمایشهای کلینکی،

بیماران مبتلا به کاشیورکور با خوردن این ترکیب بهبود یافتند و وزن آنها نیز بمرور اضافه گردید. (رجوع کنید به مقاله «غذای جدید برای کودکان گرسنه» ریدرزدایجست ژوئن ۱۹۶۴).

این غذا اکنون در کلمبیا و گواتمالا تهیه و بچند کشور آمریکای مرکزی فرستاده میشود. افزایش میزان لوبیای روغنی، بادام زمینی، پنبه، کتجد، گل آفتاب گردان و سایر غلات روغنی در جهان میتواند به حل مساله پروتئین در سالهای آینده كمك زیادی بکند.

اقداماتی در جریان است تا مزه غلات را بدهن مصرف کنندگان مطبوع سازند. در برزیل شرکت کوپاکولا مشروبی جدید بنام «ساکي» تهیه کرده که شامل پروتئین های لوبیائی روغنی است. برای مطبوع ساختن مزه این مشروب بدانچه مردم آمریکای جنوبی شکلات بآن اضافه کرده اند و اگر سایر کشور ها نیز از این مشروب استقبال کنند میتوان چاشنی های دیگری نیز بآن افزود.

پرورش گیاهان

طریقه دیگر، پرورش گیاهانی است که دارای پروتئین زیاد هستند. چند سال قبل، لین بیتز، یکی از محققان دانشگاه پردو واقع در ایندیانا يك نمونه از غله پرورش یافته را تجزیه کرد و متوجه شد که این نوع غله شامل مقدار معتدلی اسید لی-سین آمینو بود. كمبود این نوع اسید ارزش پروتئین را در غلات پائین می آورد.

دو نفر از استادان دانشگاه پردو باسامی ادوین مرتز و نلسون این نوع غله را پرورش دادند و با آزمایشهای مختلفی که از نقطه نظر ارزش غذائی بعمل آوردند متوجه شدند که رشد حیوانات با خوردن از این خوراك جدید سه برابر میشود. اخیراً دانشمندان

موجود اتمی و موجودات دریائی

دانشمندان سوئدی اخیرا تحقیقات هیدرو بیولوژیکی دامنه داری را پیرامون تاثیر مواد زائد کارخانه های اتمی بر روی جانداران دریائی آغاز کرده اند . بر اساس تحقیقات این دانشمندان کارخانه های نیروی اتمی هر کدام در هر نائیه ۱۵۰ تا ۳۰۰ متر مکعب آب به حرارت ۱۰ تا ۸۰ درجه سانتیگراد گرمتر از حد معمول آبهای دریائی بداخل دریا ها یا دریاچه ها سرازیر میکنند . این عمل باعث میشود که بطور متوسط درجه حرارت آب دریا اندکی بالاتر رود . در مورد ایستگاه اتمی « تروسا » در جنوب استکهلم پایتخت سوئد میتوان گفت که این کارخانه باعث گشته حرارت آب دریای بالتیک تا شعاع ۶۰ کیلومتری کارخانه حداقل یک هزارم درجه بالا برود . باید دانست بعضی از انواع ماهی ها در برابر گرما حساسیت قابل توجهی دارند باین ترتیب که در گرمای بیش از ۲۰ یا ۲۵ درجه می میرند . تحقیقات دانشمندان سوئدی در این زمینه فعلا معطوف به حوضچه های مصنوعی پرورش ماهی های مختلف در دریای بالتیک می باشد .

بنیاد راکفلر این نوع غله را در کلمبیا پرورش داده اند که از آن برای تغذیه اطفال تازه از شیر گرفته شده استفاده میشود . این غله جدید مانند سر شیر در معالجه بیماری کاشیورکور موثر است .

در مرکز تحقیقاتی هاویس مک - دوگال در بوکنگهام شایر ، دانشمندان از میلیونها تن کربوهیدرات پروتئین استخراج کرده آن را در تهیه غذاهائی مانند پنیر ، سیب زمینی ، شکر و آرد بکار میبرند . یکنوع قارچ را که بسرعت در محلول کربوهیدرات میروید به گردی تبدیل کرده اند و یک پوند از این گرد دو برابر یک پوند گوشت کبابی پروتئین دارد . این گرد را میتوان چاشنی زد و از آن بعنوان خوراکی مقوی استفاده نمود .

بنیاد توسعه تحقیقات ملی بریتانیا تصمیم دارد بانصد هزار لیره برای ساختن گرد فوق الذکر مصرف کند . تصور می رود این گرد غذائی مطبوع در کشور های غربی بشود و سپس در کشور های فقیر که مردم آن از کمبود پروتئین رنج میبرند جای خود را باز کند .

بعضی دانشمندان دیگر عقیده دارند که روشهای جدید بهره برداری از دریا احتیاجات پروتئین انسان را برآورده خواهند ساخت . دانشمندان نوعی غذای جدید از گوشت کوبیده و آرد شده ماهی تهیه کرده اند . این نوع غذا ها قبلا بعلت آنکه زود فاسد میشدند و بوی دلپذیری نداشتند مطبوع طبع آدمیان نبودند . اما غذای فوق الذکر از این بابت استثناست بجهت آنکه ماهی را می کوبند ، آب و روغن آنرا میگیرند و آنرا به گردی بدون مزه و بو تبدیل میکنند . چند قاشق غذا خوری از این گرد که با آتش یا آرد گندم مخلوط شود مقدار زیادی پروتئین خواهد داشت .

دونالد سیندر ، شیمی دان جوانی که گرد فوق الذکر را تهیه کرده است

و دیگری در کرنک ماس اسکاتلند در دست ساختمان دارد . در این دو کارخانه از نفت خام غذا تهیه خواهد شد . سایر موسسات از جمله شرکت نفت استاندارد (نیوجرسی) با همکاری شرکت نستله واقع در آمریکای جنوبی کارخانه های آزمایشی تاسیس کرده اند . خوکها و مرغها با خوردن این غذا رشد می کنند و برای مدتی این غذای جدید فقط برای خوراک حیوانات بفروش خواهد رسید . اما دانشمندان عقیده دارند که انسان نیز میتواند از این غذای جدید استفاده کند .

کشور های ثروتمند نمیتوانند کمبود غذای جهان را با صدور مواد پروتئین دار تامین کنند . انبار هایی که زمانی لبریز از غله بودند اکنون خالی شده اند و غله اضافی نیز که در آینده بدست آید نمیتواند با رشد جمعیت در کشور های گرسنه همگام بوده احتیاجات آنها را برآورده سازد . آنچه بکشور های گرسنه میتوان صادر کرد دانش و مهارت در تکنولوژی پروتئین است . این تنها راه چاره برای جهانی است که اکثر ساکنان آن مریض و قحطی زده و گرسنه هستند .

قیمت یک پوند از این گرد را ۲ شیلینگ تخمین میزند و بدین ترتیب میتوان با هزینه یک لیره در سال یک طفل را از ابتلاء به بیماری کمبود پروتئین حفظ کرد .

برای تهیه این گرد از ماهیهای که در نظر ماهیگیران حرفه ای بی ارزش هستند بنحو احسن میتوان استفاده کرد . این ماهیها در همه آبهای ساحلی بوفور یافت میشوند . سیندر میگوید « ماهیهای دریا آنقدر هستند که میتوانند احتیاجات پروتئین حیوانی ۱۵ میلیون نفر از افراد محتاج را برآورده سازند . مافقط باید بعضی از آداب غذائی خود را تغییر دهیم » .

شاید عجیب ترین این اقدامات جدید طرحی است که برای استخراج پروتئین خوراکی از نفت ، زغال و گاز طبیعی ریخته اند ، دانشمندان ده کشور ترکیبات آلی خمیر مایه ای روی نفت و زغال و گاز کشت داده و گرد نرم بی بوئی بدست آورده اند که ارزش پروتئین یک پوند آن معادل ارزش پروتئین یک پوند گوشت ، ماهی یا تخم مرغ است . شرکت نفت بریتانیا که در این زمینه پیشقدم است دو کارخانه یکی در نزدیکی مارسلی فرانسه

۲۰۹ خانه فرهنگ روستائی در سراسر کشور ساخته شده است

بر خور داری صدها هزار تن از روستائیان از امکانات خانه های فرهنگ روستائی

عبدالعظیم ولیان ، وزیر اصلاحات ارضی و تعاون روستائی در مراسم مسابقات نهائی فوتبال جام گندم طلائی که با حضور والاحضرت ولایتعهد انجام شد اظهار داشت تا این تاریخ ۲۰۹ خانه فرهنگ روستائی در مناطق مختلف کشور تشکیل شده است و برای صدها هزار تن از روستائیان عضو این خانه ها و روستا نشینان روستا های همجوار ، امکان استفاده از این خانه ها بوجود آمده است .

متن نطق وزیر اصلاحات ارضی چنین بود :

والاحضرتا

برای کشاورزان و دهقانان آزاد شده مملکت که اکثریت قاطع مردم وطن ما را تشکیل داده و به تبعیت از منویات اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریا مهر مبتکر اجرای برنامه همه جانبه اصلاحات ارضی بیش از سایر طبقات از مزایای انقلاب سفید ایران بهره مند شده و تشکیل انجمن ملی خانه های فرهنگ روستائی بریاست عالییه والاحضرت همایون ولایتعهد ایران را نشانه دیگری از جهات پیشمار

علاقه و عنایات خاص شاهنشاه آریامهر به افزایش رشد توسعه اقتصادی واجتماعی و فکری جامعه روستانشین کشور تلقی مینمایند . جای بسی افتخار و سربلندی و مباهات است که والاحضرت همایون ولایتعهد ایران با شرکت در مسابقات نهائی جام گندم طلائی که امروز بین تیمهای فوتبال روستائیان عضو خانه های فرهنگ روستائی استانهای مازندران و آذربایجان شرقی برگزار میشود موجبات سربلندی و سرافرازی آن ها را فراهم فرموده و چاکر اجازه میخواهد بنمایندگی از طرف میلیون ها تن کشاورزان کشور که نخستین بهره گیران اصلاحات اقتصادی واجتماعی و سیاسی کشور ما بوده و میباشند مراتب سر سپردگی و جانبازی آنها را به پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و والاحضرت همایون ولایتعهد ایران تقدیم میکند .

والاحضرتا

فرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر در زمینه تشکیل انجمن ملی خانه های

فرهنگ روستائی بمنظور بالا بردن سطح اطلاعات عمومی واجتماعی و ایجاد امکان پرورش استعداد های ورزشی - هنری و فنی روستا نشینان کشور ارشاد افکار کشاورزان در جهت برنامه های آبادانی مملکت و تقویت حس مسئولیت اجتماعی و گسترش اصول و اندیشه تعاون و عادت بخدمات جمعی و بسط ارتباط میان روستا های همجوار در شهریور ماه ۱۳۴۷ شرفصدور یافت و وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستائی در اجرای فرمان مطاع شاهانه با استفاده از خود یاری کشاورزان و کمکها و مساعدتهای سازمانها و موسسات دولتی و خصوصی تا این تاریخ نسبت به تشکیل ۲۰۹ خانه فرهنگ روستائی در مناطق مختلف کشور اقدام و برای صدها هزار تن از روستائیان عضو این خانه ها و روستا نشینان دهات همجوار این امکان بوجود آمده که از امکانات این خانه ها از قبیل باشگاههای رادیویی و تلویزیونی - کتابخانه نمایش فیلمهای سینمایی و ایراد سخنرانی و آموزش زنان روستائی در زمینه های مختلف و تاسیسات ورزشی استفاده کنند .

والاحضرتا

در زمینه تعميم ورزش فوتبال در منطقه عمل خانه های فرهنگ روستائی بمنظور و در جهت گسترش اصول و اندیشه تعاون و عادت بخدمات جمعی و بسط ارتباط میان روستاهای همجوار وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستائی طی سال گذشته با استفاده از همکاری های بیدریغ و ارزنده سازمان تربیت بدنی و تفریحات سالم و فدراسیون فوتبال کشور نسبت به اجراء و برگزاری مسابقات فوتبال بین کشاورزان عضو خانه های فرهنگ روستائی مناطق مختلف کشور اقداماتی را انجام داده که اجازه میخوهد رئیس فدراسیون فوتبال گزارش اقدامات انجام شده در این زمینه را بعرض برساند .

زنده باد اعلیحضرت همایون شاهشاه آریامهر .

پاینده باد والاحضرت همایون ولایتعهد نورچشم ملت ایران

سپس سرتیپ مکری ، رئیس فدراسیون فوتبال مطالبی باین شرح ایراد کرد:

والاحضرتا

فدراسیون فوتبال کشور به نمایندگی از طرف سازمان تربیت بدنی ایران و مردم ورزش دوست و قاطبه ورزشکاران تشریف فرمائی والاحضرت همایون ولایتعهد محبوب را که نورچشم مردم ایران میباشد خیرمقدم عرض مینماید : بعرض میرساند همکاری های صمیمانه وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستائی و راهنمایی

اشعه « ایکس » ، بجنگ هواپیما دزدان می رود !

يك کارخانه انگلیسی نوعی سیستم اشعه ایکس برای کشف مواد منفجره پنهان در جامه دان های مسافران اختراع کرده ، که شرکت های هوایی از آن استقبال فراوان بعمل آورده اند . دستگاه مزبور دو قسمت وابسته بهم دارد - يك سیستم اشعه ایکس و يك تلویزیون تقویت کننده مخصوص . چمدان یا کیف ، ابتدا روی يك تسمه حامل قرار داده شده ، وزیر منبع اشعه مجهول می رود ، و اگر محتوی مواد منفجره (از هر نوع ، حتی بمب پلاستیکی) باشد ، اشعه ایکس آن را روی يك صفحه فلورسنت ، که زیر تسمه حامل تعبیه کرده اند ، منعکس میسازد ، و آنوقت يك دوربین تلویزیونی کوچک نیز بنوبه این تصویر را بر پرده تلویزیون ظاهر میکند ، و بازرسان ورزیده با مشاهده تصویر به سرعت میتوانند بگویند آیا کیف یا چمدان مزبور محتوی مواد خطرناک است یا نه . دستگاه درون قفسه های عایق دار مخصوصی قرار داده میشوند تا کارکنان شرکت هوایی از گزند تشعشعات رادیو آکتیو اشعه ایکس مصون بمانند ... قیمت این دستگاه ۲۲۲۰۰ دلار است .

های ارزنده سازمان تربیت بدنی ایران فدراسیون فوتبال کشور و سازمان ورزشی وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستائی را موفق گردانید که یکی از برنامه های ابتکاری که الهام آن از منشور انقلاب شاهنشاه آریامهر سرچشمه گرفته شده است عملی سازد زیرا ایجاد مسابقه فوتبال ما بین روستائیان کشور علاوه بر اینکه در تربیت جسم و روح آنان موثر است روش همکاری اجتماعی را که بزرگترین عامل برای پیشرفت هدفهای زندگی است به آنها می آموزد . انجام مسابقات رسمی فوتبال ما بین روستائیان در تاریخ جهان کنونی برای اولین بار در ایران اجراء میگردد . در نخستین دوره مسابقات جام گندم طلائی ۲۲ تیم از استانها و فرمانداری های کل در ۵ منطقه کشور شرکت کردند و مسابقات خود را بطور دوره ای زیر نظر کمیته فدراسیون کشور اجراء نمودند در نتیجه ۵ تیم قهرمانان مناطق پنجگانه برای دوره نهائی مسابقات باین برنامه منظمی که از طرف انجمن ملی خانه های فرهنگ روستائی تنظیم شده بود برای انجام مسابقات دوره نهائی بتهران عزیمت نمودند . اینک در پیشگاه مبارک والاحضرت همایون ولایتعهد ایران ریاست عالی انجمن ملی خانه های فرهنگ روستائی آخرین مسابقه نهائی آن مابین تیمهای استانهای آذربایجان شرقی و مازندران انجام که تیم برنده برای دریافت جام گندم طلائی از دست مبارک والاحضرت محبوب ولایتعهد ایران مفتخر گردد.

لزومی ندارد که انسان بجای محمد (ص) در غار حرا باشد تا این که تحت تاثیر این گفته قرار بگیرد . اثر این گفته بقدری زیاد است که انسان ، در هر دوره و هر جا ، اینجمله را بخواند تحت تاثیر قرار میگیرد مشروط براینکه زبان عربی را بداند .

بدون دانستن زبان عربی نمیتوان به اثر این گفته و سایر آیات قرآن پی برد .

بهمین جهت ترجمه هائی که از قرآن بزبانهای فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و ایتالیائی و غیره میشود ، در نظر خواننده ، از لحاظ تاثیر کلام جلوه نمینماید و حیرت میکند چگونه اعراب بعد از شنیدن آیاتی آنچنان ، حاضر شدند که محمد (ص) را پیغمبر بدانند ، خاصه آنکه قرآن مثل تمام کتاب های مذهبی (موسوم بکتاب های آسمانی) دارای سبکی است مخصوص ، و در آن بعضی از کلمات ، و هکذا برخی از جمله ها تکرار میشود و تکرار کلام از نظریک خواننده فرانسوی و انگلیسی اثر آن را کمتر می نماید .

اما کسی که زبان عربی را می داند وقتی این جمله را که بعد از (بسم الله الرحمن الرحيم) اولین آیه سوره نودوششم قرآن موسوم به سوره (الملق) است می خواند می فهمد در خواننده (یا شنونده) چه اثر می کند .

محمد (ص) آنچه را که آن شخص بر زبان آورد شنید و همیشه گفته او را استماع کرد آن کلمات در خاطرش نقش بست و تکرار نمود .

همه دانشمندان مسلمان متفق القول هستند که منظور از (اقرا باسم ربك الذی خلق) این است که محمد (ص) هر دفعه که میخواهد کلام خدا را بر زبان بیاورد نام او را ذکر کند و بهمین جهت در آغاز تمام سوره های قرآن نام خدا (بسم الله الرحمن الرحيم) ذکر شده است .

بقیه شبی که خداوند محمد

سوره الملق دارای هیجده آیه است و بتصدیق تمام محققین اسلامی اولین سوره قرآن است که بر محمد (ص) و در غار حرا نازل گردیده و از لحاظ معنی یکی از سوره های برجسته قرآن میباشد .

محمد هیجده آیه این سوره را (غیر از بسم الله الرحمن الرحيم) بعد از اینکه از آن شخص شنید از حفظ کرد .

یکبار شنیدن این آیات کافی بود که در ذهن محمد (ص) جایگیرد و محمد (ص) امی بود یعنی سواد نداشت و نمیتوانست بخواند و بنویسد ولی اشعار عرب را بخاطر می سپرد و می خواند .

با اینکه امی بوده در اولین آیات که نازل شده صحبت از قلم و علم یعنی نوشتن و نویسانیدن و فرا گرفتن و تعلیم دادن است .

در هیچ يك از ادیان بزرگ این اندازه برای معرفت قائل با اهمیت نشده اند و هیچ دین را نمیتوان یافت که در مبداء آن علم و معرفت اینقدر ارزش و اهمیت داشته باشد .

اگر محمد (ص) يك دانشمند بود نزول این آیات در غار حرا تولید حیرت نمیکرد چون دانشمند قدر علم را می داند ولی او سواد نداشت و نزد هیچ آموزگاری درس نخوانده بود و فقط مثل اعراب بادیه میتوانست به فصاحت و زیبایی کلام پی برد زیرا ادراك فصاحت جزو فطرت عرب بادیه بشمار می آمد .

من بمسلمانها تهنیت میگویم که در مبداء دین آنها کسب معرفت این قدر با اهمیت تلقی شده و یکده از علمای مسلمان ، در گذشته باتکای همین سوره ، علم را از واجبات دین

میدانستند و عقیده داشتند همانطور که يك مسلمان باید نماز بخواند و روزه بگیرد مکلف است که تحصیل علم کند .

شخصی که محمد (ص) را از خواب بیدار کرد و هیجده آیه از سوره الملق را بر او فرا خواند ناپدید گردید .

(طبری) از قول محمد (ص) که برای خدیجه نقل کرده میگوید :

« بعد از اینکه آن شخص رفت من ایستادم ولی زانو هایم سست بود بطوری که نتوانستم مدتی بایستم و دو زانو را بر زمین نرم و چندی بهمان حال ماندم و سپس در زانو هایم قوت پیدا شد و توانستم برخیزم و از غار خارج شوم و راه خانه را پیش بگیرم ولی شانه هایم می لرزید و هنوز نیمی از کوه را طی نکرده بودم که صدائی بگوשמ رسید که گفت یا محمد تو رسول الله هستی و من جبرئیل میباشم .

« صدا از آسمان می آمد و من سر را بلند کردم و دیدم شخصی که رخسار انسان را دارد در آسمان ایستاده و آن شخص دوباره گفت : یا محمد تو رسول الله هستی و من جبرئیل میباشم . »

« من توقف کرده بودم و او را میگریستم و نه میتوانستم جلو ، نه عقب بروم . بعد نظر را متوجه سمتی دیگر کردم و دیدم جبرئیل در آن سمت ، به همان وضع ایستاده است . »

« آنگاه نقطه ای دیگر از آسمان را از نظر گذرانیدم و باز او را مجسم دیدم . »

« بهر طرف که نظر می انداختم او را می دیدم تا اینکه از نظرم ناپدید گردید . »

« آنوقت من در خود احساس خستگی مفرط کردم و با زحمت زیاد خود را بخانه رساندم . »

خدیجه حکایت میکند که وقتی محمد بخانه رسید من مشاهده کردم

که رنگ صورتش پریده و طوری خسته به نظر میرسید که دست بر دیوار نهاده . با گامهای کوچک و آهسته به طرف من آمد .

نباید از خستگی مفرط محمد(ص) در آن شب که از شب های ماه رمضان بود حیرت کرد برای اینکه شنیدن صدای خداوند برای يك انسان واقعه ای است بسیار بزرگ و خیلی بر آدمی فشار می آورد و او را خسته میکند . هر چیز که دور از حدود استعداد آدمی باشد او را خسته میکند خواه شنیدن صدای خداوند خواه با سرعت زیاد چون يك اسب راه پیمودن .

طبیعت برای انسان حدودی تعیین کرده و استخوانها و عضلات انسانی نمیتواند فشار هائی را تحمل نماید که خارج از حدود مزبور باشد . امروز ما با کمک علم و صنعت می توانیم چیز هائی بسازیم که ما را سریع تر از پرندگان بحرکت درآورد ولی عضلات ما ، امروز هم قادر نیست که ما را سریعتر از اسب بدواند یا سریعتر از پرنده به پرواز درآورد .

شنیدن صدای خداوند یعنی صدای چیزی که نه مشمول مقررات مکان است نه زمان و نه آغاز دارد نه انجام و نه مطیع قوه جاذبه میباشد بلکه خود ، قوه جاذبه و ماده را بوجود آورده از توانائی يك آدمی خارج است .

وقتی خدیجه محمد (ص) را دید دستش را گرفت و از وی پرسید برای تو چه اتفاق افتاده که اینطور خسته هستی و مثل اینکه بیمار میباشی . محمد (ص) چگونگی واقعه را برای خدیجه بیان کرد و گفت بسیار می ترسم .

خدیجه بعد از این واقعه پرسید برای چه می ترسی ؟

در این جا دو نوع روایت نقل شده است .

گروهی از تذکره نویسان اسلام نوشته اند که محمد به (خدیجه)

گفت که من از خوف خدا می ترسم و این صدا که بگویم رسید طوری در من اثر کرد که نمی توانم آرام بگیرم و مرا پنهان کن و بپوشان .

عده ای دیگر از تذکره نویسان از جمله ابن هشام و سهیلی نوشته اند محمد (ص) که مدتی در غار حرا تنها بسر می برد و فکر میکرد در آن موقع اندیشید صدائی که شنیده میباشد صدای خود او باشد نه صدای خداوند .

ولی این دسته هم میگویند که محمد (ص) بخدیجه گفت که او را بپوشاند و خدیجه يك دثار (نوعی از عبا) روی محمد انداخت که وی استراحت کند و وحشتش از بین برود و آرام بگیرد .

اگر محمد (ص) بعد از احساس وحشت دوچار این تردید شده باشد نباید حیرت کرد اکثر کسانی که صدای خداوند را شنیده اند علاوه بر وحشت دوچار تردید شده اند که شاید صدائی که می شنوند صدای خداوند نباشد .

(سنت تریز) که یکی از اولیای دیانت مسیح است میگوید : « وقتی صدای خداوند بگوشت آدمی میرسد او یقین حاصل میکند که صدای خداوند میباشد زیرا لحن صدا و سبک بیان تردید در اصالت صدا باقی نمیگذارد ولی وقتی یکرز از آن میگذرد ، تردید حاصل میشود و مستمع از خود میپرسد که آیا صدائی که شنید صدای خداوند بود یا اینکه از تخیل او بوجود آمد یا شیطان آن صدا را ایجاد کرد و انسان آرزو دارد که مرتبه ای دیگر آن صدا را بشنود تا اینکه تردیدش راجع بصدا رفع گردد . »

محمد (ص) که زیر دثار رفت نه می توانست بخوابد نه آرام بگیرد .

بعضی از تذکره نویسان عرب میگویند همان شب یا روز بعد جبرئیل آمد و مرتبه ای دیگر برای محمد (ص) پیام آورد .

برخی اظهار میکنند که سه روز

بعد از آن واقعه جبرئیل آمد و سوره ای که امروز سوره هفتاد و چهارم قرآن است آورد و آیه دوم آن سوره در صورتی که بسم الله الرحمن الرحیم را آیه اول بدانیم این است : « یا ایها المدثر قم فانذر » .

یعنی ای کسی که عبا بر خود پیچیده ای بر خیز و اطلاع بده یا بر خیز و مردم را از معرفت برخوردار کن .

هر يك از آیاتی که جبرئیل ادا میکرد در خاطر محمد (ص) نقش می بست و در آن موقع بر او مسلم شد صدائی که می شنود صدای خدا است و جز خدا کسی نمیتواند آن طور حرف بزند و کلمات را ادا کند .

بعد از اینکه ابلاغ جبرئیل تمام شد و رفت تا مدتی محمد (ص) دوچار تغییر حال بود ، آنوقت خدیجه او را نزد رقه بن نوفل پسر عموی خود که يك (حنیف) یعنی جوینده حقیقت بود برد .

هنگامی که محمد (ص) و خدیجه وارد خانه (ورقه) شدند او و خواهرش مشغول خواندن انجیل بودند .

محمد (ص) چگونگی واقعه حرا و همچنین چگونگی نزول (یا ایها المدثر) را برای ورقه حکایت کرد و او گفت بدون تردید این کلام خداوند همان (ناموس) است که در گذشته بر (موسی) نازل گردید .

بعضی از تذکره نویسان اسلامی می نویسند که ورقه گفت بدون تردید تو همان (ناموس) هستی که عیسی خبر داد که روزی خواهد آمد .

ناموس در لغت عبارت است از مجموع قوانین الهی که برای نوع بشر وضع میشود و این کلمه را نوموس هم گفته اند .

بعد ورقه گفت هر کس که بجای تو باشد و این را که تو آورده ای بیاورد مورد خصومت هم نوع خود قرار خواهد گرفت و ایکاش من زنده بمانم تا بتوانم در قبال دشمنانت بتو

کمک کنم زیرا بیم آن میرود که اگر تو شروع بتبلیغ کنی تو را (طرد) کنند .

طرد کردن یعنی بیرون کردن از قبیله در عربستان ، بزرگترین بدبختی بشمار میآمد که ممکن بود بر یکنفر وارد بیاید .

وقتی یکنفر طرد میشد یعنی از قبیله اخراج میگرددید خوش هدر بود و اگر او را میکشتند کسی از قاتل باز خواست نمینمود و هرکس او را میدید میتوانست وی را به غلامی ببرد و برده خود کند . مردی که از قبیله طرد میشد ، فرقی با یک پاره سنگ بیابان نداشت و هر کسی میتوانست آن را بردارد و دور بیندازد .

بعد از آن شب ، محمد (ص) و شبهای دیگر به (جبل النور) رفت و وارد غار حرا شد ولی مردی که شب اول او را از خواب بیدار کرده بود یعنی جبرئیل نیامد .

شب دوم باز محمد (ص) به غار حرا رفت و باز جبرئیل را ندید .

هر شب بعد از اینکه تاریکی فرود میآمد محمد از خدیجه جدا میشد و بطرف غار حرا میرفت و در آنجا می نشست بامید اینکه جبرئیل را به بیند ولی نمی دید .

اندوهی بزرگ بر محمد (ص) مستولی گردید و هر قدر خدیجه میکوشید که او را آرام سازد از عهده بر نمیآمد .

بعضی از اوقات که شب از خانه بیرون میرفت و تا صبح در غار حرا می ماند روز و شب بعد را هم در آن غار میگذرانید و صبح روز دوم خسته و ملول بخانه مراجعت می نمود .

یک شب که محمد (ص) بغار حرا رفته بود با اندوه ردای خود را روی خویش انداخت و در حالی که بین بیداری و خواب بود صدای مانوس جبرئیل را شنید که گفت « یا محمد تو رسول الله هستی و من جبرئیل میباشم . »

محمد برخاست و نشست و منتظر بود که بعد از این گفته جبرئیل چیز های دیگر بگوید ولی وی چیزی باو نگفت .

صبح روز بعد که محمد (ص) بخانه مراجعت کرد خدیجه مشاهده نمود که شادمان است و محمد (ص) گفت من شب قبل توانستم صدای جبرئیل را بشنوم و بهمین جهت خوشوقت می باشم زیرا می دانم که از نظر خداوند نیفتاده ام .

از آن پس تا مدت سه سال محمد (ص) شب ها به غار حرا می رفت ، تا صبح مشغول تفکر بود و دائم بخداوند می اندیشید و گاهی صدای جبرئیل را می شنید که می گفت « یا محمد تو رسول الله هستی و من جبرئیل می باشم . »

ولی غیر از این جمله چیز دیگر از جبرئیل شنیده نمیشد .

در آن مدت ، شبی نبود که محمد (ص) تا صبح راجع بخدا نیندیشد و هرشب آیات سوره ای را که بر او نازل شده بود میخواند .

این دوره سه ساله را مسلمین بنام دوره فترت میخوانند یعنی دوره ای که در آن نزول آیات قرآن متوقف گردید . مسلمین عقیده دارند که این فترت برای این پیش آمد که محمد (ص) برای بانجام رسانیدن وظائفی بزرگ که در پیش داشت بیشتر فکر کند و آماده شود و نیروی معنوی و روحی اش در آن سه سال رشد نماید .

بعد از سه سال ، یکشب در غار حرا جبرئیل بر محمد وارد شد و سوره (والضحی) را که اینک سوره نود و سوم قرآن میباشد برایش از طرف خداوند پیام آورد .

این سوره اگر (بسم الله الرحمن الرحیم) را یک آیه حساب کنیم دارای یازده آیه است :

سوره والضحی دومین سوره ای است که بعد از سوره اول آن هم پس از سه سال بر محمد نازل شد .

سوره والضحی که بعد از دوره فترت بر محمد (ص) نازل گردیده سوره ای است شادی بخش و حاکی از محبت خداوند نسبت به پیغمبر او .

خداوند که می دانست محمد (ص) در ظرف مدت سه سال (یا ده ماه یا ده روز) فترت ، اندوهگین بود و گاهی دوچار تردید میشد که مبادا مورد بی مهری خداوند قرار گرفته باشد او را با محبت بسیار مورد نوازش قرار میدهد و در آیه اول سوره (یا بسم الله الرحمن الرحیم آیه دوم میشود) برای پیغمبر سوگند یاد میکند و میگوید : « والضحی واللیل اذاسجی . »

محمد (ص) بعد از اینکه رسالت خود را آغاز کرد از اعراب دعوت نمود که خود را بشناسند و برای رستگاری خود از خرافات و فقر ، اقدام کنند .

در رسالت محمد چیز هایی دیده میشود که از نظر یک ناظر بی طرف خیلی جالب توجه است :

رسالت محمد فقط یک رسالت دینی نبود بلکه یک رسالت اجتماعی و اقتصادی هم بشمار میآمد .

ایجاد یک نهضت اجتماعی و اقتصادی در سرزمینی مثل عربستان در چهارده قرن قبل از این ، با آن رسوم و شعائر ، واقعه ای فوق العاده بوده است و محمد (ص) این رسالت بزرگ را برعهده گرفت .

برای نشان دادن این حقیقت که رسالت محمد (ص) فقط یک رسالت دینی نبوده ، بلکه رسالت اجتماعی و اقتصادی هم بشمار آمده ، درش هزار و دویست و نوزده آیه قرآن دلایل متعدد وجود دارد که اگر من بخوام آنها را ذکر کنم سبب کسالت خوانندگان این شرح که اروپائی هستند و مثل مسلمین با آیات قرآن آشنائی ندارند ، باشد ، میشود .

از کتاب : محمد پیغمبری که از نو باید شناخت

بقیه راپرت ماهانه

شنبه

شام افتادیم منزل اخوی ، که نادرپور و حمید مصدق هم بودند . نادر پور را دو ماهی بود که درست و حسابی ندیده بودم . چاقتر شده بود و سرحال تر ، و ماشاءالله جمع جمع بود و محیط مغلی بطبع ، ودمشاعر گرم بود ، و صحبت رفت روی جماعتی که هی هلیم (یا حلیم) حاجی عباس را بهم میزنند و کشک خودشان را نمی ساینند . اینکه چشمها در خیابان راحت نمی گذارند و نگاهشان ابلهانه و آزار دهنده است ، بخصوص که سرو وضع شاعرانه داشته باشی و از رنگ تعلق آزاد ، و شاعر میگفت غالب جماعتی که اینطور توی کولک دیگران میروند ، و بخیالشان چیز مضحکی دیده اند ، خودشان بواقع سرو وضع مضحکتر و خنده انگیزتر دارند یعنی یا کج و کوله اند و یا نفیر شکسته و دهل دریده و چنان مهیب و کریه و هولناک ، که شاعر درحقتشان گفت :

تر ترا در بهشت باشد جای

دیگران دوزخ اختیار کنند

و صحبت گرمتر شد ، از این بحث که همه حمال عیب خویشتنیم و هر قدر عیسمان بزرگتر باشد سخت تر بر عیب دیگران طعنه میزنیم ، و حال آنکه جماعت فرنگ اینطور نیستند . خیلی چیزها که برای ما عجیب و مضحک است برای آنها اصلا مطرح نیست . نمونه اش اسم گذاری آنهاست ، که بکلی فارغ از ملاحظات است که ما در باب اسامی اشخاص داریم . اسم اشخاص ربطی به شخصیت آنها ندارد ، و نه میاری است برای قضاوت درباره عقلشان و فهمشان - هر قدر که بظاهر غریب و مسخره باشد - و صحبت شد از مردی از اهل انگلیس بنام وینتر باتم که معنی آن بفارسی « ماتحت زمستان » است . در شهر ما اگر کسی چنین نامی داشته باشد مضحکه ای است برای عوام و خواص ، که به سخافت عقل متهمش کنند و سقطش گویند ، اما برای انگلیسیان گویا تنها چیزی که در نقد عقل و فهم اشخاص مطرح نیست اسمشان است خواه مقعد زمستان باشد خواه Cooper که بمعنی خمره ساز است . گفتم که حرف ، حرف حافظ است که « هر که بی هنر افتد نظر به عیب کند » و لابد سبب اینست که فرنگیان به عیب و علت خود بیش از دیگران می پردازند ، و هر قدر در خود فروتر میروند از غیر خود فارغ تر میشوند ، بر خلاف ما که هر قدر از خود فارغ تریم به غیر خود بیشتر پیله میکنیم یعنی در اینمورد هم آنها به عمق مینگرند و به

چیز هائیکه واقعا عیب است ، برخلاف ما که به سطح می نگریم و بچیز هائیکه بحقیقت عیب نیست افزوده بر این که ما از هر عیب دیگران حجابی بر گرد عیوب خود می تنیم بقصد استتار - و هر قدر آب و لعاب عیوب دیگران بیشتر ، این حجاب محکمتر و ضخیمتر .

دوشنبه

کسی گفت که شیخنا خوب ورد آورده ای ، لیک سوراخ دعاگم کرده ای . اشاره به این بود که شگرد ژورنالیسم را خوب یاد نگرفته ایم و شاهکار سازمان مسکن را بحساب بانک رهنی گذاشته ایم در حالیکه آپارتمانهای بهجت آباد و پارک ساعی را سازمان مسکن میسازد نه بانک رهنی ، و انتقال آن آپارتمانها از دست اول به دست دوم که با پرداخت سی چهل هزار تومان سرقفلی انجام میشود دسته گلی است زیر نظر همین سازمان .

غرض نقشی است کز ما باز ماند . اگر اینست ، که با یک توضیح رفع شبهه میشود و اصل مطلب بجای خود میماند ، و اگر جز اینست حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود و گشوی کسی بدهکار این حرفها نیست بدلیل آن که تا این لحظه بانک رهنی حتی یک سطر توضیح هم در رفع این اشتباه برای ما نفرستاده و گویا قهرمانان بقدری خسته اند که حال و حوصله رفع اتهام از خودشان را هم ندارند .

چهارشنبه

امروز مرد موفقی بودم بدلیل اینکه فاصله بین دفتر مجله در خیابان پهلوی و منزل در خیابان روزولت را ظرف بیست و پنج دقیقه طی کردم در حالیکه دیروز همین مسیر درسی و پنج دقیقه طی شده بود .

علی اصغر سید جوادی میگفت شهر بزرگ ترافیک بزرگ میخواهد و ترافیک ما اگر از لحاظ کمیت بزرگ نباشد از لحاظ کیفیت ، عظیم پر دردسر و عافیت سوز است و چنان پر مانع و مزاحم ، که رسیدن بمنزل برای مرد خانه اگر موفقیت بزرگی نباشد نوعی موفقیت است .

بالجمله برخاطر عاطر پوشیده نیست که در پرمشغله ترین نقطه تاریخ ایستاده ایم ، در نقطه ای که تمدن کهن باید با تمدن مدرن مبادله شود و هزاره ها جای خود را عوض کنند و ما که غریب ترین و پر تضاد ترین مظاهر این دوره انتقالی ، از کجاوه و پالکی تا جمبوجت و تلویزیون را بچشم می بینیم بیش از همه نسلهای گذشته و آینده بار این نقل و انتقال برزخی را بدوش میکشیم .

لطفا ورق بزنید

بقیه نامه سرگشاده متهم حادثه کاخ مرمر

نفوذ های استعماری در خلیج فارس ، و بالاخره فراهم آمدن زمینه هایی برای تقویت سیاست مستقل ملی بوسیله زیربنایی که میشود نامش را گذاشت «اقتصاد مستقل ملی» یعنی اقتصادی متکی به خود . من نوید این زیربنا را ، علاوه بر شروع صنایع مادر ، در نقطه ها و مصاحبه های شاهنشاه دیده ام ، از جمله در مصاحبه شان در فنلاند (که از آخرین مصاحبه های جامعشان است) .

همچنین نمیتوان این جمله ی معروفشان را که «ما نمیتوانیم بپذیریم که در خلیج فارس استعمار از دربیرون برود و بصورتی دیگر از در عقب وارد شود» فقط محدود به سیاست خارجی دانست و مضمون آن را در زمینه ی مسائل گوناگون اقتصاد داخلی ، از جمله سرمایه گذاری های خارجی ، رهنمودی مهم برای دستگاه های اجرایی بشمار نیاورد .

نقش رهبری تحول

در اینجا خود بخود از بررسی تحول و دستگاه های مجری آن ، رسیده ایم به نقش رهبری تحول ، و تاثیراتی که در محتوا و جهت این تحولات گذاشته است . در این مورد بقول تو نمیشود کوسه و ریش پهن بازی کرد و نقش رهبری شاهنشاه را در این انتقال اساسی از فئودالیسم به نظام نوخاسته و در همه ی پدیده های آن دست کم گرفت . در یکی از مصاحبه های اشاره کرده ای که بعضی ها در مقابل این تحولات و رهبری آن ، صحبت از «جبر زمان» میکنند (همانطور که خود ما زمانی با آن ارزیابی نادرستان از شاهنشاه و تحولات ایران چنین میگفتیم) ، و به درستی پاسخ داده ای که «مگر درک جبر زمان ، نفس خردمندی نیست ؟» . من نمیدانم که منظور آنها از «جبر زمان» چه بوده است و آن را چگونه نیرویی می پندارند . نظر من این است که «جبر زمان» در درجه ی اول یعنی نیروی خواستهای انباشته شده ی اکثریت توده ها . و آن کس که قدرت خود را در جهت برآوردن این خواستها به کار می اندازد مویب است و شایسته ی سپاس . پس تأیید و سپاس باد شاهنشاه را .

اما من يك دليل شخصی مهم هم برای سپاس نسبت به شاهنشاه دارم : بعد از حادثه ی کاخ مرمر که دادگاه برای من حکم اعدام صادر کرد ، شاهنشاه آن را لغو کردند و گذاردند که زندگی من ادامه یابد ، بطوری که امروز هنوز هم میتوانم این طور ابراز نظر کنم (و این فرصتی است که در همه کشور می دهند) .

میدهد . و اینهاست که می انجامد به چیز های دیگری از قبیل : سود ویژه ی کارگران ، بسط بیمه های اجتماعی کارگران (به کارگاه های کوچک ، به مغازه ها ، به کارگران ساختمانی) ، قانون آموزش فرزندان کارگران ، قانون بیمه های روستایی ، درآمدن سیاست خارجی کشور از حالت یکجانبگی و اعلام سیاست مستقل ملی - و بر مبنای آن : برقراری روابط هرچه وسیعتر سیاسی و اقتصادی با کشورهای گوناگون (که به نفع مصالح ملی است) و برخورداری اقتصاد کشور از امکاناتی وسیعتر و مناسبتر ارائه ی پیگیرانه ی سیاستی همنا با منافع کشور های در حال رشد در صحنه ی بین المللی ، پی ریزی همکاری های منطقه ای با کشورهای همسایه ، ارائه ی سیاستی در جهت تقویت صلح و امنیت و در عین حال ایستادگی در مقابل

یکشنبه

ظاهرا شعر نو آنقدر ها هم که میگویند در میان نسل نو رنك و ریشه ندوانیده . خیلی ها نه تنها از مقوله ای بنام شعر نو چیزی سر در نمی آورند بلکه حتی از جنسیت شعرای نو نیز بی خبرند . احمد میر - علانی میگفت در دانشگاه اصفهان که بودم متنی را که مربوط به شعرای نوپرداز فارسی میشد در جلسه امتحان به دانشجویان دادم که به انگلیسی ترجمه کنند . یازده نفر از دانشجویان در این ترجمه از نیما یوشیج با ضمیر « She » یاد کرده بودند ... خانم نیما یوشیج ، پیشوای شعر امروز ایران .

چهارشنبه

ناگهان بانگی برآمد خواجه مرد . علی اوحدی ترشیزی مشهور به «علامه» بر اثر ابتلا به بیماری سرطان درگذشت . خدایش رحمت کند . مردی پاکباز و وارسته و منیع الطبع که با جهانی فضل و دانش بیکیس و ناشناخته در گوشه اطاقش میزیست و طبع بلندش هرگز به عجز و انکسار راضی نشد جز به علمی که هرگز از طلبش باز نایستاد نشنیدم که بهیچ حاجتی دست بسوی کسی دراز کند . در سکوت عارفانه اش دنیا را تحقیر میکرد و مناعتش از وسوسه هر نیازی فراتر میشد و جذبه های دروغین را بریاضت فرو می نشاند .

عصر با تنی چند از دوستان به بهشت زهرا رفتیم و در میان قبر های « یونیفورم » و همقد و اندازه بر سر مزار او فاتحه خواندیم .

سه نکته مهم

درک سه نکته زیر سیاس مرا عمیقتر میکند :

۱ - این را میدانم که چه بسا کشورهایی هستند که در آنها ، اطلاع صرف از وجود چنان سربازی با چنان افکاری میتواند به مرگ منتهی شود .

۲ - بعد از حادثه ، نمود خارجی رفتار من در بازجویی ها و دادگاه چنان ناهنجار و ماجراجویانه و غیر صادقانه بوده که نمی توانسته به محکومیت من منجر نشود .

۳ - همان طور که اخیرا تذکر داده ای و در دادگاه هم گفتیم ، اگر آن سرباز در نیت سوء خود موفق شده بود من و تو و دوستان دیگر در همان اوایل بعد از حادثه جان از کف داده بودیم . زیرا در نتیجه چنان حادثه ای شکی نیست که ارتجاع - آن هم نه ارتجاعی ساده ، بلکه ارتجاعی وابسته به سیاستهای خارجی - فوراً یا پس از کشمکش هایی بر اوضاع مسلط میشد و ما هم از نخستین قربانیانش میبودیم .



پس از این بررسی بسیار مختصر از کلی ترین خصوصیات فعلی کشورمان ، میرسم به سؤال دوم ، یعنی این که در چنین وضعی چه میتوان و باید کرد . اما اول باید دید که هدف چیست و ما چه میخواهیم البته خواستها بسیار است ، چرا که ما کشوری در حال رشد هستیم و کمبود فراوان داریم . مثل همه کشورهای در حال رشد دیگر ، در عرصه برتری و تهاجم اقتصاد و تکنولوژی قدرتهای جهانی و رقابت ها و تضاد منافع آنها قرار داریم ، تضاد منافعی که در عین حال بطور روزافزونی ، ضمن حفظ تضاد خود ، به شباهت منافع نیز تبدیل میشود و کار ما را هم مثل همه کشورهای در حال رشد دیگر مشکل میکند .

خواست های ما

بهر حال ، پاره ای از کلی ترین خواستهای ما بنظر من اینها هستند :

ما میخواهیم همه کس در جامعه ای ایران از رفاه بیشتری برخوردار باشد ، میخواهیم که برای افراد و گروهها و طبقات ، امکانات اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هرچه مساعدتری فراهم شود ، میخواهیم که عدالت اجتماعی هرچه گسترده تر و عمیقتر شود و سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم هرچه سریعتر بالا رود ، میخواهیم که تولید هرچه بیشتر و متنوعتر شود و توزیع هرچه عادلانه تر و هرنوع افراط و تفریط یا تراکم ثروت یا تخصیص منابع یا

اولویت قابل شدنی که مانع رشد جامعه است برطرف شود . بخاطر همه اینها ، ما میخواهیم که از کشانده شدن به رقابتهای زیانبار قدرتها برکنار باشیم ، میخواهیم از امکانات بسیار ناچیزی که این رقابتهای از یک سو و تسلط اقتصاد و تکنولوژی آنها از سوی دیگر برای کشورهای در حال رشدی مثل ما باقی گذاشته است حداکثر استفاده را بکنیم ، میخواهیم با کشور های در حال رشد همنوایی و همکاری داشته باشیم چون با آنها اشتراك منافع داریم ، میخواهیم نفوذ های استعماری و جهانخوارگی از همه جای دنیا و از جمله از منطقه خودمان برافند تا هزینه و نیرویی را که صرف مقابله با منافع آنها و اختلافاتی که آنها بر میانگیزند میکنیم به مسایل داخلی اختصاص دهیم ، میخواهیم منابع خودمان و منطقه مان هرچه بیشتر از زیر نفوذ آنها درآید تا بتوانیم هرچه بیشتر بر کلبه های مسایل خود حاکم باشیم ، و هرچه بهتر و سریعتر بتوانیم آن « اقتصاد مستقل ملی » را که گفتیم تحکیم کنیم و آنرا زیر بنا و پشتیبان محکم و نیرومندی برای سیاست مستقل ملی . خیال کنم مجموع اینها همان چیزی باشد که تو تحت عنوان « منافع ملی » مطرح کرده ای .

از کجا باید شروع کرد ؟

برای حرکت بسوی تحقق این خواستها از کدام نقطه باید شروع کرد ؟ ولی با بررسییی که از تحولات جامعه ای ایران کردم برایم روشن است که پیش از آن که من این سؤال را بکنم حرکت شروع شده است ، و نقطه ای شروع آن هم نقطه ای پایان تسلط فئودالیسم بوده است .

آیا نظام نواخته ، با آن پویندگی خود ، عدالت اجتماعی بیشتری را پایه ریزی نکرده ؟ و آیا سیاست مستقل ملی در جهت خواستهایی که گفتم گام برنداشته است ؟ برداشت من از واقعیات این است که آن پویندگی که تازه شروع شده ، رو به اوج گرفتن نیز هست : اگر تا چند سال پیش گروههایی را برای اجرای اصول منشور ششم بهمن به حرکت درآورده بود امروز بطور وسیع روزافزون مردم را در تمام سطوح برای برخورداری شدن از امکاناتی که از این راه به وجود آمده است به حرکت درمی آورد . خود این حرکت ، باز امکانات و تحرکهای تازه ای میآفریند و مثل یک واکنش زنجیره ای تاریخی پیش میرود ، و اثرات خود را نیز بر برنامه ها و سیاستهای گوناگون داخلی و خارجی میگذارد و از کنشهای موجزن در عرصه بین المللی نیز اثر میپذیرد - که به نمونه هایش قبلا اشاره کردم ، و از آخرین نمونه های عمده اش باز میتوان اینها را ذکر کرد : برقراری مجدد رابطه با مصر (در ادامدی سیاست حفظ روابط گسترده با همه کشورهای

لطفا ورق بزنید

بقیه راهی بسوی آشتی

نیست که حتی در صورت موفقیت این تلاشها، مصالحه اردن و چریکها، مصالحه‌ای ناپایدار خواهد بود - مگر اینکه، سازمانهای مقاومت، خصوصا جناح افراطی آن، با واقع بینی و توجه بحقایق، مشی خود را دگرگون سازند و امکان همزیستی دو عامل موجود در جامعه اردنی را بدست دهند - سازمانهای مقاومت باید باین حقیقت گردن نهند که (تحدید حق حاکمیت دولت مرکزی) نه تنها موقع اعراب را در برابر حریف تضعیف میکند، بلکه الزاما در گیربهای خونینی را نیز در پی میآورد - چه، هیچ دولتی، هرچند با گذشت، حاضر بقبول و تحمل (داخلت غیر) در حقوق حقه و قانونی خود نیست.

خود و به نفع منطقه تلقی میکردند، در حالیکه فلسطینی‌ها، ادامه نبرد با اسرائیل را تنها راه (احقاق حق)، و تنها راه بازگشت پسرزمین از دست رفته خود میدانستند.

ریشه جنک داخلی اردن را باید در این (تضاد برداشت) جستجو کرد - تضادی که حتی نرمش وسعه‌صدرهبری سیاسی امان نتوانست آنرا حل کند، و بناچار انفجاری هولناک را موجب شد - و اردنی و فلسطینی را در برابر هم قرار داد گرچه بنا بآخرین گزارشهای رسیده به تهران تلاش سیاسی وسیعی برای رفع بحران اردن در جریان است، مع الوصف تردید

مستمر جریان داشته است - اما سیاست هوشیارانه ملك حسين طی این مدت، که نقش میانجی بیطرفی را ایفاء میکرد، برخورد های تند و دامن‌دار دو قدرت موجود در اردن را غیر ممکن میساخت - تا اینکه دو ماه قبل، ثمره تلاشهای سیاسی دو قدرت بزرگ و عوامل ذینفع درخاورمیانه عربی، برای حل مسالمت‌آمیز اختلافات اعراب و اسرائیل بصورت (طرح صلح راجرز) عنوان شد و اردن و جمهوری متحده عرب، جانب آنرا گرفتند، از این لحظه به بعد، سازش و همزیستی متزلزل (دو قدرت جامعه اردنی) جای خود را به مخالفت و مبارزه علنی داد - زیرا اردنیها، حل اختلافات از طریق سیاسی را بسود

بهره برداریها به وجود آورده و در عین حال آن امکانات را در جهت ساختمان و تحکیم «اقتصاد مستقل ملی» مورد استفاده قرار داده است و میدهد.

پرهیز از فعالیت‌های غرب

پس شکی نیست که حرکت شروع شده است و راهنمای این حرکت هم منشور ششم بهمن است. در عین حال شکی نیست که تحقق بخشیدن به محتوای مرقی اصول این منشور در مقابل طرز فکر های میراث فئودالیسم و نیز تمایلات انحرافی و سودجویانه‌ی بعضی گروههای نوپا، به تلاشی پیگیر و خستگی ناپذیر نیاز دارد، به شناخت و ارزیابی مسایل و تضادها و مشکلات تازه از نزدیک و حل آنها در محل نیاز دارد، به کار و پشتکار همی افراد و گروهها خصوصا جوانان پر نیرو نیاز دارد، و به شرکت همی نیروها در اوج دادن هرچه سریعتر به آن پویندگی نظام نوخواسته نیاز دارد.

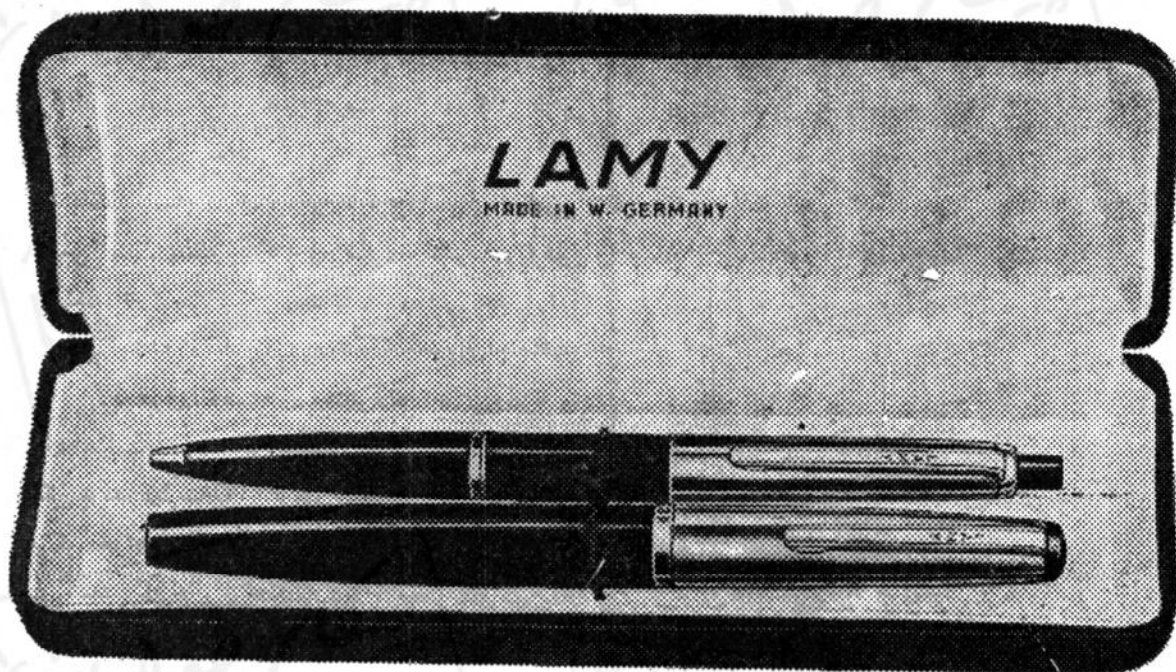
با این بررسیها، برای این سؤال که «در چنین وضعی چه میتوان و باید کرد»، چکیده‌ی جوابی که بنظم رسیده است این است: پرهیز از هر مشی و فعالیت که اثری مخرب بر پویندگی درونی نظام نوخواسته و جریان تولید آن داشته باشد، کوشش برای تقویت و تحکیم جنبه‌ها و پدیده‌های مرقی نظام نوخواسته و اجرای کامل منشور ششم بهمن، و، بخاطر تحقق اینها و در جهت سازندگی، کار و کار و کار!

بامید دیدار احمد منصوری

مخصوصا کشور های در حال رشد، که با ما اشتراك دارند) با ارائه‌ی پیگیرانه‌ی شعارهایی همبستگی دهنده در «اوپک» (سازمان کشور های صادر کننده نفت) و پشتیبانی از خواست های حقه‌ی آن کشور ها، و اولویت های قابل ملاحظه‌ای که قرار است به آموزش و کشاورزی و بیمه های همگانی داده شود.

ضایعات گرایش های قطبی

آیا ایستادگی در مقابل آن پویندگی، رو به اوج، بدون در نظر گرفتن اثرات آن بر جریان تولید در داخل و بهره برداریهایی که قدرت های بین‌المللی بنفع خود و باز بزیان جریان تولید از آن خواهند کرد، در جهت تحقق آن خواستها و منافع ملی است؟ اصلا این ایستادگی در این مرحله زمینه‌ی مادی دارد؟ همان طور که در اوایل نامه گفتم، بنظر من هر نیرویی که بخواهد در چنین جهتی فعالیت کند یا در مرحله‌ی جنینی درهم شکسته خواهد شد و یا، اگر فرضا پا بگیرد (که نمیتواند بگیرد) به درگیری طبقات میانجامد و فاجعه ببار میآورد. زیرا قطبی‌شدن جامعه‌ی ما با توجه به‌کلیه‌ی شرایط و موقعیتهای حساس و با توجه به تجربه‌ی کشور های دیگر، دودش به چشم ملت ما خواهد رفت و ضایعاتش را ملت ما تحمل خواهد کرد و بهره برداریش را بی برو برگرد دیگران خواهند کرد. در مقابل اینها، گرایه‌های موجود در سیاستها و برنامه‌های فعلی کشور نشان دهنده‌ی امکاناتی است که تحولات اخیر ایران برای کنار کشیدن خود از آن



لامی، محبوبترین خودنویس و خودکار جهان

۲۰۳ - ۲

ارتباط علاقه بین مجرم و هدف جرم، تشدید باعتبار آلات و ادوات، تشدید باعتبار آزار و تهدید، تشدید باعتبار حمل اسلحه و نوع آن.

شاید با توجه بانواع تشدید و اعتقاد اینکه باید حداقل مجازات اعدام باشد تعیین انواع شدت بیمورد تلقی شود در صورتیکه اینطور نیست و در بعضی موارد میزان و نوع قصد و تاثیر مجرم در مباشرت یا معاونت متفاوت است و تخفیف یا تشدید باعتبار اوضاع و احوال و انگیزه و آثار باید باختیار دادگاه بین المللی محول گردد که مرحله بدوی در دادگاه مقیم کشور متبوع هواپیمای رבוوده شده و مرحله تجدید نظر و قطعیت در دادگاه بین المللی متشکل از قضاة بین المللی در مقر سازمان ملل صورت گیرد.

بقیه مجازات راهزنی هوائی

در قانون بین المللی باید برای کسیکه در کشف جرم قبل از وقوع و با تاثیر در جلوگیری از وقوع با معرفی کامل خود اطلاع رسمی میدهد پاداش تعیین شود.

در قانون باید مدارج تشدید به نسبت چگونگی مراحل شروع و انجام و خصوصیات آن پیش بینی شود. میزان مجازات قبل از وقوع حادثه، تشدید باعتبار قصد، تشدید باعتبار سبق، تصمیم و اصرار شدید، باعتبار تعدد جرم، تشدید باعتبار تکرار جرم، تشدید باعتبار شدت و زیان، تشدید باعتبار ارتباط جرم با سمت رسمی مجرم، تشدید باعتبار تظاهر به سمت رسمی برخلاف واقع، تشدید باعتبار

باید کشورهای انسان دوست جهان ربایندگان هواپیما را به کشور مبداء (مالک آن) تحویل کنند و محاکمه و مجازات با رویه واحد در صلاحیت محلی کشور متبوع هواپیمای رבוوده شده یا دادگاه بین المللی قرار داده شود. باید هر کشوری که از قبول و اجرای تصمیمات و نظامات سیاست بین المللی ضد راهزنی هوائی امتناع ورزد از بزمین نشستن در فرودگاه های کشور های مطیع و متفق و بنزین گیری در آن کشور ها محروم باشند و همچنین ترانزیت حمل و نقل بار و مسافر از راه و مقصد کشور های ممتنع ممنوع و تحریم شود و طبق رای دادگاه بین المللی یا مجمع عمومی سازمان ملل کشور ممتنع در تضییقات اقتصادی قرار داده شود.

بقیه شاهنشاه و کنگره انجمنها

آنها ، دارند . و این رسالت را که شاهنشاه بانجمن ها سپرده اند ، باید با شانه های نیرومند و اراده های مومن و استوار ، بهدفع رسانند .

تشکیل کنگره ، خود ، بزرگ ترین آموزش اجتماعی و سیاسی است ، و شکوه برگزاری کنگره ، شکوه دموکراسی و عظمت کار اجتماعی و مسئولیت اجتماعی خود را ، تجسم می بخشد و یاد آوری میکند ، تحول اجتماعی ایران ، برهبری شاهنشاه ، یک مرحله انتقالی تازه را گذرانده است . و به مرحله نوقدم میگذارد . مرحله بی که ، دیگر مردم شهرستانها ، برای کارهاشان ، چشم انتظار بهر مرکز نخواهند داشت .

بیک وجه خاص ، تشکیل کنگره انجمن های شهرستان در پیشگاه شاهنشاه ، نوعی تحلیف و یاد کردن سوگند گروهی و کشوری است . نمایندگان منتخب مردم ، در سراسر کشور ، برای قبول مسئولیت اجتماعی و فرهنگی و عمرانی هر شهرستان و استان ، بصورت اجتماع در برابر رهبر و پیشوای ملت قرار میگیرند ، و پس از آنکه تعالیم و راهنمایی های شاهنشاه را شنیدند ، در آن جلوه گاه شکوه و عظمت ، به وفاداری و امانت اعتمادی که مردم شهر های آنها بآنها ابراز کرده اند در پیشگاه شاهنشاه متعهد میشوند . این یک تحلیف معنوی و عظیم اجتماعی است که پیوسته

بقیه گزارش وزیر اصلاحات ارضی

راه روشنگری است و این روشنگری در محیط های ساده روستائی متضمن کاری ظریف و خلاق است . زندگی ساده و بی آرایه را خیلی زود میتوان از هم پاشید بهتر بگوئیم زندگی ساده خیلی زود در برابر نمود های جدید و پر جلای جماعات امروزی مغلوب میشود و مسئله اساسی تربیت و تعلیم صحیح و راهیاب نیز در همین جا مطرح میگردد که چگونه باید بدین عوامل و عناصر تازه راه داد .

در شرائط اجتماع سنتی ایران راه خدمت در پهنه عظیم حیات روستائی همین خانه های فرهنگ روستائی تشخیص داده شده است و بی مبالغه حق اینست که گفته شود این خانه ها هر جا که بنحو صحیح و با درک مضمون و هدف پدید آمده اند مصدر خدمات شایسته ای در شکل دادن به درخواستهای جدید روستائیان برزمینه احوال جدید کار و زندگی آنها گشته و توانسته اند استعداد های شگرفی در هستی خود بیورند .

«خاک نفت»

احساس مسئولیت نمایندگان انجمن های شهرستان را زنده میسازد .
«پیغام امروز»

خواندنیها

مدیر داخلی
فرید امیرانی

رئیس هیئت تحریریه
علی شعبانی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول
علی اصغر امیرانی

هر هفته دو شماره روزهای شنبه و ۳شنبه منتشر میشود

شماره ۵ سال سی و یکم شماره مسلسل ۲۷۲۷

شنبه ۷ مهر تا شنبه ۱۱ مهر ۱۳۴۹ برابر با ۲۹ سپتامبر تا ۳ اکتبر ۱۹۷۰

بها : در سراسر کشور ۱۵ ریال

تهران : اول خیابان فردوسی - تلفن دفتر : ۲۲۲۲۶ - ۲۲۶۴۵۱ - تلگرافی : خواندنیها - تلکس ۲۷۶۲

چاپخانه ۲۲۷۷۶ گراورسازی ۲۳۵۷۶

فرمان فراتر

پیوند آسمانی

... و حالا باید صفت تهران به فراتر رفت
 نزدیکتر شد !!!
 با پروازهای مستقیم و بدون توقف
 تهران - فراتر
 بوسیله جتهای مدرن هواپیمایی ملی ایران
 ساعت ۷:۳۰ دقیقه بامداد
 از تهران حرکت کنید
 و ساعت ۱۰:۲۵ دقیقه همانروز
 وارد فراتر شوید
 هواپیمایی ملی ایران «هما» با این پیوند آسمانی
 استفاده از حداکثر وقت را در کوتاهترین مدت
 برای انجام کارهای شما میسر ساخته است
 پروازهای «هما» همراه با مهمان نوازی گرم و صمیمانه
 مخصوص ایرانی در میان سندیهای راحت جتهای مدرن
 هواپیمایی ملی ایران فراموش نشدنی است

تهران - اسانبول - رم - ژنو - فراتر
 هامبورگ - پاریس - لندن - بغداد - کابل
 کراچی - بمبئی - اسفهان - شیراز - آبادان
 کویت - بندعباس - دوحه - دهران
 دبی - ابوظبی - بوشهر - اهواز - خارك
 رشت - رامسر - گبریز - رضایه - مشهد
 یزد - کرمان - زاهدان



هواپیمایی ملی ایران . ه.ا.



یکی از دشوارترین کارها
انتخاب هدیه مناسب است
بهترین هدیه را انتخاب کنید
ساعت سیکو زیبا - دقیق و اترپروف و ضد ضربه



SEIKO
Modern Masters of Time

سیکو بزرگترین سازنده ساعت در جهان